

تالیف
دکتر کوستما ولوبن

مباحث اجتماعی مهم این کتاب عبارت
است از : مصادر معتقدات غیر عقلی ،
عناصر شخصیت ، اراده غیر شاعر ، تنازع
منطق عاطفی و دینی و جمعی و عقلی
بایکدیگر ، توازن عوامل ، علت
اختلاف اراده و کیفیت انتشار آنها

ترجمه
عباس شوقی

آراء و عقائد

تأليف

دکتر کورستادولوبن

ترجمه

عباس شوقی

مباحث اجتماعی مهم این کتاب عبارت است از :
مصادر معتقدات غیر عقلی ، عناصر شخصیت اراده غیر
شاعر ، تنازع منطق عاطفی و دینی و جمعی و عقلی
بابکدبکر ، توازن عوامل ، علت اختلاف آراء و کیفیت
انتشار آن ها

بدوست عزیزم :

گابریل هانو آو

وزیر خارجه اسبق فرانسه و عضو فرهنگستان فرانسه و مورخ
بزرگی که با نظر نافذ خود میداند چگونه در پشت ظواهر امور علل نامرئی
حدوث هر امر را مکشوف سازد .

گوستاو لوین

فهرست مندرجات

صفحه

فرد واجتماع است	
۱ - احساس لذت و الم	۲۴
محدود است	
۲ - تبدیل و تغییر حس ، احساس	۲۶
همیشه در حال نوسان است	
۳ - نوسان های حساسیت	
اجتماعی باعث تبدیل ابدنالی و	۲۹
عقاید میشود	
فصل سوم	
حیات شعوری و لاشعوری	
۱ - دایره های حرکات حیاتی	۳۰
و روحی	
۲ - روحیات لاشعور و کانون های	۳۲
الهام	
۳ - لاشعور عقلی و لاشعور	۳۴
عاطفی	
فصل چهارم	
۱ - نفس عاطفه و نفس عاقله	
۲ - مظاهر گوناگون حیات	۴۳
عاطفی - انفعالات - احساسات	
شهوت	۵۴
۳ - یاد عاطفه	
۴ - اشتراك احساسات و	۴۶
افکار	
فصل پنجم	
عناصر ذات ، امتزاج احساساتی	
که باعث تشکیل صفات میباشد	

صفحه

بخش اول

عقیده و معرفت

فصل اول

دایره عقیده و دایره معرفت

- ۱ - اشکال مسئله عقیده
- ۲ - فرق میان عقیده و معرفت
- در چیست

- ۳ - نقش عقیده و عمل معرفت

فصل دوم

طریقه هایی که برای مطالعه

- روانشناسی بکار برده شده

بخش دوم

صحنه روحی عقائد و آراء

فصل اول

بزرگترین محرك - لذت و الم

- ۱ - لذت و الم چه نقشی را

- بازی میکند

- ۲ - لذت و الم دائمی نیست

- ۳ - میل و آرزو زائیده لذت

- و الم است

- ۶ - لذت و الم حقائق اساسی

- روح بشمار میروند

فصل دوم

اختلاف حساسیت اساس حیات

صفحه

فصل چهارم

منطق دینی

- ۱ - اوصاف منطق دینی ۸۰
۲ - تدین اساس عقائد بشمار میرود ۸۳

فصل پنجم

منطق عقلی

- ۱ عناصر اساسی منطق عقلی ۸۵
۲ - منطق عقلی بعد از منطقهای دیگر ظهور نموده و ظهور آنها در اثر عمل طبیعت حاصل نشده بلکه بر ضد طبیعت بوجود آمده است ۹۱

بخش چهارم

کشمکش انواع منطق بایکدیگر

فصل اول

زدو خوره بین مبادی عاطفه و مبادی

دینی و مبادی عقلی

- ۱ - کشمکش بین انواع منطق ۹۳
در زندگانی روزانه
۲ - زدو خورد بین مبادی عاطفه و مبادی عقلی تاثیر افکار در احساسات ۹۵

- ۳ - جدال احساسات بایکدیگر ، عوامل منع کننده ۹۹

فصل دوم

مجادله انواع منطق در حیات ملتها

- ۱ نتایج درهم شکسته شدن همبستگی ملتها
منع کننده احساسات در حیات اجتماعی ۱۰۱
۲ - مبادی دینی و عاطفی در حیات ملت ها ۱۰۴

صفحه

- ۱ - عناصر صفات ۴۷
۲ - اخلاق اجتماعی ملت ها ۴۹
۳ - تطور عناصر صفات ۵۰

فصل ششم

الاعلال صفات تحولات شخصیت

- ۱ - تعادل عناصری که صفات را تشکیل میدهد ۵۲
۲ - تحولات شخصیت ۵۴
۳ - عناصر ثبات در شخصیت ۵۵
۴ - اشکال پیش بینی سیر و حرکتی که از صفات ناشی میگردد ۵۷

بخش سوم

انواع مختلف منطق که بر آراء

ما حکومت دارد

فصل اول

طبقه بندی اشکال مختلف منطق

- ۱ - آیا منطق اشکال مختلف دارد ؟ ۶۱
۲ - اشکال پنجگانه منطق ۶۲
۳ - همبندی انواع منطق ۶۳

فصل دوم

منطق حیات

- ۱ - وظیفه منطق حیات ۶۵
۲ - غریزه ها و منطق حیات ۶۹

فصل سوم

منطق عاطفی و منطق جمعی

- ۱ - منطق عاطفی ۷۴
۲ - مقایسه بین منطق عاطفی و منطق عقلی ۷۵
۳ - منطق جمع ۷۹

فصل سوم

چرا آراء فرق میکنند و چرا
عقل نمیتواند آنرا استوار و
مستقیم سازد

- ۱ - اختلاف روحی مورت
۱۳۶ اختلاف آراء است
- ۲ - عناصر اصلاح آراء
۱۳۸
- ۳ - نقشی را که عقل در
تکوین آراء و احکام مهم بازی
۱۳۹ میکند
- ۴ - مقام عقل در تکوین آراء
۱۴۳ روزانه

فصل چهارم

اصلاح آراء با تجربه

- ۱ - تجربه در حیات ملتها
۱۴۵
- ۲ ادراک عواملی که باعث
تجربه میباشند سخت و مشکل
است
۱۴۷

بخش ششم

آراء و عقاید جمع

فصل اول

تکوین آراء در اثر انبوه جمع
نژاد ، محیط ، عادت گروه
اجتماعی

- ۱ - تاثیر نژاد در عقاید
۱۵۳
- ۲ - تاثیر محیط در گروه اجتماعی
۱۵۶
- ۳ - تاثیر عادت
۱۵۸

فصل دوم

تاثیر آراء جماعات و نتایج آن

- ۱ - صفات آراء عوام
۱۵۹
- ۲ - چگونه با وجود تحول
و تبدل تا درجه ای ثبات در

۳ - مسئله تعادل و کسینتکی
انواع منطق نسبت بیکدیگر
در حیات ملت ها
۱۰۷

فصل سوم

میزان علت ها

- ۱ - میزان روحی - عمل
۱۱۰
- ۲ - مقام اراده ، میزان علتها
۱۱۳
- ۳ - تاثیر منطق عقلی در
میزان علتها چگونه میباشد

بخش پنجم

آراء و معذرات افراد

فصل اول

صفات ، کمال مطلوب ، احتیاجات ، منفعت
شبهوت

- ۱ - تاثیر علل آراء و
معتقدات
۱۱۷
- ۲ - خلق و خوی
۱۱۹
- ۳ - کمال مطلوب
۱۲۰
- ۴ - احتیاجات
۱۲۱
- ۵ - منفعت
۱۲۳
- ۶ - شبهوت و میل مفرط
۱۲۵

فصل دوم

عوامل خارجی آراء و عقاید
تلقین - اثرات اولی ، احتیاج
بتفسیرات - الفاظ و صور -
خیالات واهی - ضرورت

- ۱ - تلقین
۱۳۶
- ۲ - اثرات اولی
۱۲۹
- ۳ - احتیاج بمسیرات
۱۳۰
- ۴ - الفاظ و دستورها و صور
۱۳۱
- ۵ - خیالات واهی «اوهام»
۱۳۳
- ۶ - ضرورت
۱۳۵

صفحه

- ۱ - تاثیر مد در عناصر حیات اجتماعی ۱۹۲
- ۲ - قواعد مد - چگونه مد مخلوطی از عناصر عاطفی و عناصر عقلی است ۱۹۴

فصل چهارم

روزنامه ها و کتاب ها

- ۱ - تاثیر کتاب ها و روزنامه ها ۱۹۷

فصل پنجم

جریان و انفجار آراء

- ۱ - جریان آراء ۲۰۳
- ۲ - چگونه آراء بطور ناگهان جمعیت را با انقلاب و امیدارد ۲۰۶

بخش هشتم

حیات معتقدات

فصل اول

صفات اساسی عقیده

- ۱ - حیات روحی احتیاج شدیدی بداشتن عقیده دارد ۲۱۱
- ۲ - در امر عقاید سهل انگاری و تسامح وجود ندارد ۲۱۲
- ۳ - استقلال رای ، نقشی را که عدم گذشت در اجتماع بازی میکند ۲۱۴
- ۴ - طغیان شدید عقیده ، شهادت ۲۱۶

فصل دوم

یقین هایی که از عقاید حاصل می گردد طبیعت دلائلی که مؤمنین را قانع می سازد از چه

- ۱۶۰ آراء مردم باقی می ماند
- ۳ - قدرت آراء عوام قبل از دوره جدید ۱۶۲
- ۴ - افزایش تاثیر جموع کنونی در تکوین آراء و نتایج آن ۱۶۴
- ۵ - تاثیر جماعات در ثبات بعضی عناصر اجتماعی ۱۶۸

فصل سوم

انحلال روح فرد در روح جمع

- ۱ - تجربه جماعات بزرگ بدسته های کوچک در عصر کنونی ۱۶۹
- ۲ - چگونه روح فرد از روح جمع خارج شده و چگونه بدان رجوع میکند ۱۷۲

بخش هفتم

انتشار آراء و عقاید

فصل اول

تاکید ، تکرار ، مثال ، حیثیت

- ۱ - تاکید و تکرار ۱۷۷
- ۲ - مثال ۱۷۹
- ۳ - نفوذ و حیثیت ۱۸۰

فصل دوم

سرایت روحی

- ۱ - صور سرایت روحی ۱۸۵
- ۲ - مثالهای مختلف درباره سرایت روحی ۱۸۶
- ۳ - قوه سرایت روحی ۱۸۸
- ۴ - شان و نفوذ سرایت در انتشار معتقدات دینی و سیاسی ۱۹۰

فصل سوم

قرار است

۱ - یقین هائی که از معتقدات

۲۱۹

ناشی می شود

۲ - دلایلی که باعث

۲۲۲

اقتناع معتقدین می گردد

۲۲۵

۳ - نصادم بین علم و عقیده

فصل سوم

نقطی را که عقل و اراده در

تکوین عقیده بازی میکند

۱ - استقلال عقل و استقلال

۲۲۶

عقیده

۲ - عقل نمیتواند در اعتقاد

۲۲۸

موثر واقع شود

فصل چهارم

عقائد چطور ثابت میشود و چه

سان تطور مییابد

۱ - عقائد چطور ثابت و

۲۳۲

برقرار میگردد

۲ - عقائد چگونه تطور حاصل

۲۳۴

میکند

فصل پنجم

عقائد چگونه می میراند

۱ - مرحله بحران عقائد

۲۴۰

و زوال آن

۲ - چگونه عقاید دینی

بمقائد سیاسی تحول حاصل

۲۴۲

میکند

بخش نهم

تحقیقات تجربی در تکوین عقائد

و آثار لاشموریه ای که از آن

ناشی میشود

فصل اول

دخالت عقائد در دائره معرفت

تکوین اوهام علمی

۱ - چرا همیشه معرفت با عقائد

۲۴۶

مخلوط است

۲۴۸

۲ - تکوین اوهام علمی

فصل دوم

تکوین عقیده در عصر کنونی

نسخیر ارواح

۱ - مطالعاتی که از روی

تجربه در تکوین عقیده بعمل می آید

۲۵۴

چه فوایدی دارد

۲ - سحر در قرون قدیم و

۲۵۵

قرون وسطی

۳ - سحر در زمان حاضر و آثار

۲۵۸

مادی نمودن ارواح

فصل سوم

طریقه های تحقیق تجربی در

بعضی عقاید و انواع آثار و حوادثی

که تصور میکنند

خارق العاده است

۱ - طریقه های معمولی که

برای تحقیق بکار میرود

۲۶۷

ناقص است

۲ - ارزش شهادت و معاینه در

۲۶۸

مطالعه عقائد

۳ - ارزش تجربه فرد و

۲۷۰

جماعت

۴ - ضرورت تجربه و تحلیل

حوادث و تحقیق جداگانه هر يك

و

صفحه

از عناصر آن و تطبیق بامسئله

بلند شدن اشیا از جای خود ۲۷۱

فصل چهارم

مطالعات تجربتی در بعض آثار

و حوادث لاشعوری که منشأ

عقائد میباشد

۱ - تاثیر ایمان در اعضا و اندام

انسان و معالجه امراض ۲۷۸

۲ - اوهای که از تلقین فرد یا

جماعت حاصل میشود ۲۸۰

۳ - ارواح فردی بیک روح

جماعتی تعول مییابد ۲۸۳

صفحه

۴ - انحلال شخصیت ۲۸۴

فصل پنجم

چگونه روح در دائره عقیده

استقرار می یابد و آیا ساده لوحی

وزودباوری حدی دارد

۱ - معرفت و عقیده دانشمندان ۲۸۵

۲ - چگونه یکنفر دашمند ایمان

می آورد ۲۸۶

۳ - حدود ساده لوحی و شدت

زود باوری ۲۸۸

خلاصه ۲۹۱

بخش اول

عقیده و معرفت

فصل اول

دائرة عقیده و دائرة معرفت

۱ - اشکال مسئله عقیده

مسئله عقیده گاهی با معرفت مخلوط میشود در صورتیکه اختلاف این دو نسبت بیکدیگر بسیار است. علم و اعتقاد دو امر مختلف بوده و از تار و پود و منشاء واحدی نمی باشند. سیره زندگی ما و بالنتیجه بیشتر حوادث تاریخ ناشی از عقائد و آراء است و این عقائد و آراء هم مانند تمام حادثات دیگر تابع نوامیسی می باشند منتهی این نوامیس هنوز معلوم و معین نشده است. دائرة عقیده همواره بنظر مردموز آمده و پر از اسرار جلوه کرده است و همین باعث شده است که کتابهایی که روی مبادی عقیده گفتگو میکنند کم است در صورتی که کتابهایی که از معرفت بحث می نمایند فراوان و متعدد میباشد. مساعی قلیلی که برای یافتن کنه مسئله عقیده بعمل آمده بخوبی کمی اطلاع ما را بحقیقت موضوع آن نمایان میسازد. مؤلفین رأی کهنه (دکارت) را پذیرفتند و گفتند عقیده از عقل و اراده صادر میشود اینک یکی از مقاصد این کتاب بیان و اثبات اینستکه عقیده نه بعقل متکی است و نه باراده اشکال مسئله عقیده از پاسکال فیلسوف بزرگ هم دور نبوده است دانشمند نامبرده در فصلی که از فن اقناع

مخاطب و مستمع بحث می کنند چنین می گوید که (اعتقاد مردم تحت تاثیر عاطفه است نه روی دلیل و برهان) سپس اضافه می کند که (بیان کیفیت این اعتقاد یعنی اعتقادی که تحت تاثیر عاطفه می باشد بقدری مشکل و دقیق است که محال است نظیری بتوان برای آن تصور نمود و اگر من در اینمقوله وارد نمی شوم برای اینست که قادر بتفسیر آن نیستم .)

ولکن ما بمرحمت مکتشفات علم کنونی حل این معضله مهم را که (پاسکال) عاجز از بیان آن بوده است ممکن می دانیم و حل آن کلید بسیاری مسائل مهم را بدست ما میدهد از جمله می توانیم پاسخ دهیم: که آراء و معتقدات دینی و سیاسی چگونه استقرار می یابد؟ و چرا در بسیاری اشخاص هوشمند وبا ادراک عقائد باطل و خرافات ساده دیده میشود؟ و علت اینکه عقل از تغییر عقائد احساساتی ما عاجز دارد چیست؟ این مسائل و بسیاری مسائل دیگر بدون وجود نظریه عقیده لابنحل خواهد ماند زیرا عقل بتنهائی نمی تواند از عهده حل آن برآید .

اینکه فهم حقیقت مسئله عقیده برای مورخین و روانشناسان میسر نشده بعلم آنستکه آنان سعی کرده اند حوادثی را که بهیچوجه مربوط بعقل نبوده است با مبادی منطق عقلی تفسیر نمایند . بزودی خواهیم دید که عناصر عقیده کلیه تابع قواعد محکم و منطق مخصوصی است و بهیچوجه با قواعد علمی که دانشمندان در تحقیقات خود بکار برده اند ارتباطی ندارد .

از همان ابتدائی که من مطالعات تاریخی خود را آغاز کردم این مسئله خاطر مرا بخود مشغول ساخت و چنین دریافتم که عقیده

عامل اصلی تاریخ است ولیکن چگونه میتوانیم بتفسیر حوادث خارق العاده مانند - پیدایش و ظهور عقائد - پردازیم که در اثر آن يك مدينيت ابجد و مدينيت ديگري سقوط و زوال می یابد؟

قبائل بدوی و بیابان گردی در اعماق جزیره عربستان دینی را که يك مرد امی بآنان القا کرده پذیرفتند و بفضل آن دین در مدتی کمتر از پنجاه سال يك امپراطوری بزرگی مانند امپراطوری اسکندر آراسته بکاخهای مجلل و عجیب و معماریهای ظریف برپا کردند .

چند قرن پیش از آن ملت های نیمه وحشی بعقیده مسیحیت که رسولانی چند از گوشه گمنامی مانند (جلیله) برای آنان آوردند گرویدند و در اثر حرارت جان بخش آن عقیده اساس جهان قدیم فرو ریخت و ویرانه های آن تمدن کاملی بوجود آمد که از هر عنصر آن نوری از ایمان بخدا پرتو افکن گشت قریب بیست قرن بعد این ایمان متزلزل گردید و در آسمان فکر ستارگان مجهولی نمودار شد يك ملت بزرگ قیام کرد و پرچم عصیان برافراشت و پشت پا بگذشته خود زد ایمان مغرب ولی زورمندش باو قدرتی داد که توانست بر اروپای مسلط شود و باوجود هرج و مرجی که معلول انقلاب کبیر داخلی بود فیروز مندانه و اردیابته تخت های آنجا گردد .

چگونه می توان اینگونه قدرتهای عجیبی را که در عقیده وجود دارد تشریح کرد؟ و برای چه انسان ناگهان تابع ایمانی میشود که تا دیروز برایش مجهول بوده است؟ و چه علتی دارد که ایمان انسان را از آنچه هست بالاتر میرد؟ و کدام عنصر روحی است که این اسرار را متجلی میسازد؟ ما کوشش می کنیم پاسخ تمام این ها را بدهیم .

مسئله تکوین و انتشار آراء و خصوصاً عقائد چنان جهات و

جواب خارق العاده ای دارد که مؤمنین هر مدعیت ایجاد و انتشار آن را بمصدر الهی منسوب میدارند و همچنین خاطر نشان میسازند که این عقائد ولو اینکه بطور واضح و روشن بامنافع آنان منافات دارد معذالك مورد قبولشان واقع میشود. آری ممکن است مثلاً سبب انتشار دین مسیحی را میان غلامان و بردگان و تمام کسانی که از نعمت زندگانی محروم بودند همان وعده و نوید سعادت ابدی دانست و لکن باید فهمید آن چه قوه مخفی و رموزی است که يك شخصیت شریف و يك شوالیه رمی را وادار می کرد از مكنت و دارائی خود صرف نظر نماید و بعذاب و شکنجه در راه دین تازه که از یکطرف برخلاف عادت و از طرفی عقل آنرا قبول نمی کند و از جهتی هم مخالف قوانین است تن دهد؟

البته نباید تسلیم شدن مردم را باین دین بضعف عقل و سخافت رأی منسوب نمود چه که می بینیم صاحبان دانش و ادراك همواره از زمان قدیم تا امروز در برابر دیات سرفروود آورده اند

نظریات و فرضیاتی که برای عقیده قائل میشویم وقتی دارای ارزش است که تمام این مسائل را روشن سازد مخصوصاً نظریه و فرضیه مزبور باید این مطلب را حل کند که چگونه دانشمندان نامداری که از حیث روح نقد شهرت کامل یافته اند زیر بار اساطیر و افسانه های بیچگانه خنده آورده اند.

ما میدانیم که نیوتن، پاسکال، و دکارت و غیره که در يك محیط پراز بعض عقائد زیست داشته اند همانطور که قوانین مقدر طبیعی را پذیرفته اند آن عقائد را هم بدون مناقشه و مجادله قبول کرده اند و لکن باید دانست چرا این عقائد در زمان ما که پرتو دانش تمام مراکز را

روشن ساخته بطور تمام و تمام از میان نرفته است؟ و چرا در بعضی موارد همینکه بر حسب تصادف این عقائد از میان رفته فوری موهومات غریب دیگری مثلاً از قبیل احضار ارواح بین مردم حتی افاضل دانشمندان شایع شده است؟ بنابراین لازم است بشمام این پرسش‌ها پاسخ بگوئیم.

۴ - فرق میان عقیده و معرفت در چیست

نخست باید بگوئیم عقیده چیست و اختلاف آن با معرفت از چه جهت می باشد عقیده عبارت از ایمانی است که از مصدر لاشعوری ناشی گردد و ما را مجبور سازد يك فكر يارأی یا تأویل و یا تعلیماتی را بکجا و بدون کم و زیاد و چون و چرا تصدیق نمائیم. بزودی خواهیم دید که عقل در تکوین عقیده دخالتی ندارد و این عقل موقعی باثبات عقیده میپردازد که تکوین آن خاتمه یافته باشد هر چه که از ایمان ناشی شود باید عقیده نامید هر موقع که صحت عقیده در اثر تأمل و تجربه در شخص ثابت شود آنوقت عقیده از صورت عقیده خارج شده بصورت معرفت در می آید.

عقیده و معرفت دو امر روحی می باشند ولی منشأشان یکدیگر اختلاف کامل دارد اولی یعنی عقیده عبارت است از يك الهام لاشعوری که علل پیدایشش خارج از اراده و اختیار ماست و دومی یعنی معرفت عبارت است از اعمال شعور که بر اساس اراده و عقل یعنی مشاهده و تجربه قائم باشد.

عالم بشری که در دریای اعتقاد غوطه ور بود در طی تاریخ خود فقط وقتی توانست بموضوع معرفت پی برد که بترقیانی نائل آمد و هر چه در عالم معرفت پیشتر رفت برایش بهتر روشن شد که ظهور تمام حوادثی را که سابقاً بموجودات علوی منسوب می نمود حوادثی است تحت تاثیر

نوامیس خلل ناپذیر طبیعی انسان همینکه در دایره معرفت قدم گذاشت تمام مفهومات او نسبت به عالم وجود صورت دیگری حاصل کرد و لکن پیشرفت در این دایره ترازه بیش از این ممکن نشده زیرا علم در طی اکتشافات خود دائماً با سرار و مجهولانی مواجه میشود و همین اسرار روح مجهول اشیاء می باشد.

علم همیشه پر است از این قبیل تاریکیها و هر چه بیک افقی میرسد آفاق تاریک تازه بی حد و انتهای دیگری پشت آن نمودار میشود این جهان پهناور مجهولات که هیچ فیله و فی نمی تواند نقاط تاریکش را روشن سازد ملکوت احلام است و برای مردم بجز آمال بدون دلیل و برهان چیزی دیگری ندارد و در همین ملکوت است که عقائد دینی و سیاسی و هر گونه عقیده دیگری قوت بی منتهای خود را اخذ میکنند.

علم و اعتقاد همیشه دو چیز متمایز و مشخص خواهند بود و با اینکه دسترسی بکوچکترین حقیقت علمی زحمت زیادی لازم دارد معذالک تنها پایه حصول یقین ایمان است نه کوشش و سعی، بطور کلی هر کسی در دنیا معتقدانی دارد و لکن چقدر کم اند اشخاصی که توانسته اند با سمان معرفت بالا روند عالم عقیده دارای منطق و سنن خاص خود می باشد و دانشمندان بیهوده از قدیم سعی کرده اند که با متد و اسلوب علمی خویش در آن وارد شده و بحقایق آن دست یابند در این کتاب خواهیم دید که چرا دانشمندان وقتی وارد دایره عقیده میشوند کاملاً ملایم که نقد و انتقاد خود را از دست می دهند و چیزی از آن بنظرشان نمیرسد مگر اوهام فریبنده.

۳ - نقش عقیده و عمل معرفت

معرفت همان عنصر اساسی تمدن و عامل بزرگ ترقیات مادی بشر

می باشد و اما عقیده وجهه افکار و آراء و بالنتیجه سیرت و اخلاق را
 ترسیم و تعیین می نماید سابقاً مردم عقیده را بمصدر الهی منسوب نموده
 آنرا بدون گفتگو می پذیرفتند امروز هم باینکه می دانیم عقیده از
 خود ماصادر و ناشی میشود معذلك درما تسلط کامل دارد بطور کلی
 اگر دلیل و برهان در گرسنگی و تشنگی تأثیری دارد در عقیده هم ممکن
 است مؤثر واقع شود. وقتی که عقیده در منطقه تحت الشعور نضج گرفت
 و عقل نتوانست بآن دسترسی یابد دیگر برای شخص امری غیر قابل
 معاجه و بدون چون و چرا خواهد شد.

مصدر و منشأ عقائد لاشعوری و غیر ارادی قوه عظیمی بعقیده
 می بخشد. عقائد دینی یا سیاسی و یا اجتماعی همواره در تاربخ يك نقش
 مهمی را بازی کرده است.

وقتی که يك عقیده عمومی گردید بصورت قطبی درمی آید که
 تمام ملت هارا بخود جذب مینماید تمام عناصر يك تمدن را برنك خود
 درمی آورد و این تمدن را باسم آن دین وصف و تعبیر می کند بهمین
 جهت نام های تمدن بودائی، تمدن اسلامی، و تمدن مسیحی عناوین
 کاملاً صحیحی بشمار میرود و همینکه عقیده بصورت قطب جذاب
 در آمد قطب تغییر و تبدیل هم خواهد شد زیرا عناصر حیات اجتماعی
 اعم از فلسفه و صنعت و ادب تغییرات می پذیرد تا با آن مطابقت پیدا
 کند. انقلاب حقیقی آن انقلابی است که معتقدات اساسی يك ملت را
 تجدید نماید و لکن اینگونه انقلاب بندرت حادث می گردد انقلابات
 عادی فقط عنوان ظاهری عقائد را تغییر میدهد. موضوع ایمان نیز دچار
 تغییر و تبدیل میشود اما خود ایمان هرگز نمی میرد و نمی تواند هم
 بمیرد زیرا احتیاج انسان باعتقاد يك مسئله روحی است

روح انسان از شك و تردید بیزار است و اگر هم گاهی شك در دل
مرد رخنه کند در آنجا باقی نخواهد ماند زیرا شخص باایمان دینی یا
سیاسی و یا اخلاقی نیازمند است تا بتواند در پناه آن در آمده از قید
زحمت تفکر و تجسس رهائی یابد بنابراین هر وقت يك عقیده ای زایل
گردد بد عقیده دیگری جای آن را می گیرد و عقل نمی تواند در برابر
این نیازمندی خلل ناپذیر مؤثر واقع شود .

وجود ایمان در عصر کنونی کمتر از قرون گذشته نیست، و عظ
در معابد و مساجد جدید بهمان شدت زمان قدیم می باشد و مریدان و
انصار این معابد بهمان میزان مریدان معابد سابق است ، عقائد کهنه
دینی سابق اکنون جای خود را بعقائد سوسیالیزم و انارشیزم با همان
شدت داده و بهمان اندازه در روح مسلط گردیده است فقط
محل و عظ و خطابه تغییر کرده و کافه و میکده بجای کلیسا بکار برده
میشود . ولی در هر حال نتیجه یکی است و مربوط بهمان ایمانی است
که قدرت عقلی در آن نفوذی ندارد . اگر دماغ معتقدین این اصول نسبت
بمعتقدین قدیم یعنی آن روزگاری که در سواحل نیل ایزیس و هاتور
هزاران زائرین باحرارت را بمعبد خود جلب می کرد چندان فرقی
نکرده است بعلت اینست که در طول این مدت و در طی قرون احساسات
و عواطفی که اساس حقیقی روح است بهمان حالت خود باقی مانده
است و از این بابت نباید متعجب بود زیرا قوای عقلی پیش میرود و ترقی
می کند و لکن احساسات که مصدر ایمان و عقیده است به حال خود
می ماند . شکی نیست که ایمان بیک عقیده غیر از اوهام و تخیلات چیز
دیگری نیست معذالك همین اوهام و تخیلات در پرتو ایمان توانا تر و
پیرومندتر از حقایق موجوده میشود اگر ملتی کاملاً عقیده ایرا پذیرفت

همان عقیده مشترك قدر مشترك آنان شده سر و حدت و باعث قوت و عظمتشان خواهد شد .

تفاوت معرفت با عقیده بقدری زیاد است که بيمورد است دانشمندان آن دورا در برابر يكديگر قرار دهند زیرا در دایره معرفت بيا همه ترقی و تکاملی که حاصل نموده باز سیطره عقیده در آن دیده می شود خصوصاً در آن قسمت هایی که هنوز علم بشری روی فرضیه ها و نظریه ها بنا شده و کنه قضایا آشکار نشده و دلایل و تجارب قطعی وجود ندارد از قبیل اسرار حیات و اصل انواع و کیفیت آفرینش و این را هم باید بگوئیم که تنها حوادث بزرگ تاریخی تحت تاثیر عقائد روحی قرار نگرفته بلکه غالباً آراء روزانه ما هم راجع بموجودات و اشیائی که ما را احاطه کرده تحت تاثیر این اصول واقع بوده فاقد مبانی عقلی است و بطور کلی متکی با احساسات و عواطف دینی و سایر مصادر غیر ارادی و لاشعور می باشد اینک می بینیم مردم در امر آن اینقدر بشدت مناقشه و مجادله می کنند برای اینست که آراء هم از رشته عقیده بوده و با همان ناروید بافته شده و هر دو منسوب بیک ناحیه روحی می باشند و بهم رفته آراء عبارت از عقائد کوچکی است که کم و بیش بطور تواتر بما رسیده است .

اگر کسی تصور نماید همینکه از عقائد و آراء وراثی اجداد و پیاکان خود دست بردارد خویش را از قید داشتن عقیده آزاد ساخته کاملاً اشتباه کرده است و ما بزودی نشان خواهیم داد که این اشخاص زیر بار عقائدی سنگین ترازولی رفته اند .

مسائل مربوط بشکوین آراء از جنس همان مسائل مربوط بعقائد است و چون هر دو از يك سنخ و مربوط بیک ناحیه روحی است باید

بهمان کیفیت هم مورد مطالعه واقع شود با اینکه بین آراء و عقائد غالباً اختلاف وجود دارد معذلك هر دو از يك رشته بوده و با معرفت تفاوت کاملی دارند .

خوانندگان باهمیت و اشکال مسائلی که مادر این کتاب مورد بحث قرار میدهیم پی خواهند برد من قبلا سالیان درازی در اقطار مختلف جهان این موضوعات را مورد مطالعه قرار دادم گاهی بسیر و نظاره هزاران مجسمه هائی که بشر در ظرف هشتاد قرن بافتنخار خدایان برپا کرده و خیالات خود را مجسم ساخته پرداختم و گاهی میان ستون های عظیم معابد و حجاریهای شکفت انگیز آن که سایه افکن آبهای پرشکوه نیل گردیده و بادر کرانه شط گائز سر بر افراشته دچار بهت و حیرت میشویم چطور ممکن است این آثار عجیب را با نظر حیرت بینیم بدون اینکه بفکر آن قوه مخفی و مرموزی نیفتیم که این عجایب را بوجود آورده است .

تصادفات زندگی مرا بمطالعه و تعمق در شعب مختلف علم مجرد و روانشناسی و تاریخ کشاند و در طی این مطالعات آن اسلوب های علمی را مورد مطالعه قرار دادم که بتوانیم بتوسط آن ببحث عوامل روحی که موجب عقیده میباشد پردازیم در حقیقت مجموعه تمدن و تمام تاریخ در این دو کلمه یعنی معرفت و عقیده مندرج و خلاصه می شود .

فصل دوم

طریقه هائی که برای مطالعه روانشناسی بکار برده شده
پیدایش علم روانشناسی و توسعه آن بچند طریق صورت گرفته

است ولی هیچیک از آن طریقه ها نمی تواند در بحث مسائل راجع به عقیده و آراء مورد استفاده ما واقع شود و بازگر اجمالی آن در اینجا خوانندگان تصدیق خواهند نمود که فایده آن ها در مباحث و تحقیقات مانا چیز و بی اهمیت است • طریقه روحی - قدیمترین طریقی که در مبحث روانشناسی و کشف اسرار نفس بکار برده شده طریقه روحی است باین ترتیب که شخص متفکر در سرای نشسته و در بروی خود بسته و مجرد و دور از عالم خارج در روح خویش وجوهات مختلف آن فکر می کرد و بابتایجی که از تفکرات خود گرفته بود کتابهای قطوری تدوین می نمود که امروز خواننده ای ندارد بدون شك در قرن اخیر طریقی علمی تری بهتر از طریقه روحی ظاهر گردید ولیکن آنهم مانند اولی بی نتیجه بود •

طریقه نفسی جسمی - وقتی که این طریقه در روانشناسی ظاهر گردید و حوادث جسمی در احوال نفسی مورد مطابقه واقع شد يك آئینده خوشی را نوید داد ولیکن بزودی دانشمندان مطلع شدند که دایره این طریقه خیلی محدود و تنگ است زیرا مطابقت این حوادث جسمی فقط با ساده ترین و ابتدائی ترین کیفیات نفسی درست در می آید مثلاً نشان میدهد فلاں حادثه مادی چه تأثیری در اعصاب و عوامل عصبی دارد و چه مدت زمان برای انعکاس تهییج اعصاب و پیدایش احساسات لازم و ضروری است علاوه بر اینکه این امور در حقیقت مربوط به علم و ظایف الاعضا (فیزیولوژی) بوده و روانشناسی نمی تواند از آن استفاده شایانی کند .

طریقه مراکز دماغی - بنا باین طریقه هر گونه اختلالی که در عملیات روحی بروز کند بواسطه نقصی است که در یکی از مراکز دماغی

حادث میشود و عقیده داشتند که در دماغ انسانی مراکز متعددی وجود دارد که مصدر اعمال روح می باشد ولیکن اکنون دیگر این نظریه مورد قبول نیست حتی نسبت بآن مراکز هم که ابتدا صحتش مسلم شده از قبیل مرکز کتابت و سخن گفتن بانظر تردید نگاه می کنند

طریق جستجو و تجربه - این طریق مدت مدیدی مورد اعتماد بود حتی لابراتوارها و آزمایشگاههای روانشناسی تا هنوز هم پراز آلات و ادواتی است که تصور می کردند بتواند حرکات مربوط بعقل را سنجیده و ثبت نماید رساله های بسیاری در این موضوع منتشر گشت و عده ای از دانشمندان نامی مفاد آن را تصدیق نمودند رساله یکی از طرفداران اخیر این طریقه که مبحث ریاضی هائری یوانکاره را مورد دقت قرار داده نشان می دهد که استفاده روانشناسی از این طریقه بسیار جزئی و ناچیز است و از اینرو متروک گردید .

طریق مطالعه امراض روحی - این طریقه بیش از سایر طریقه ها دلایلی بر فعالیت لاشعوری و غیر ارادی روح ، تصوف ، تقلید ، و زوال شخصیت انسان بدست داده است اگرچه این طریقه محدود است ولیکن فایده آن زیاد میباشد و با اینکه خیلی تازه است معذالک قد ما هم از آن بی اطلاع نبوده اند زیرا نویسندگان بزرگی مانند شکسپیر بواسطه نبوغ عظیم و فرط هوش بمواضیعی پی بردند که علم فقط در این اواخر توانست آنرا تعلیل و روشن سازد لیدی مکبث (۱) یکنفر هوسباز و خیالباف اوتلو (۲) دیوانه و هملت (۳) يك شرابخوار پروسوسه و جیون لیار (۴) پادشاه آدم سخیف و سودائی مزاج و مالیخولیائی بوده بنا بر این باید در نظر داشت که اگر تمام این اشخاص نامی بجای آن اختلال و تزلزل روح دارای حالت معتدل و سالمی بودند هرگز فنون و ادبیات آنها را

موضوع خود قرار نمی‌داد.

طریق مقایسه روحی - این طریقه جدید باینکه محدود بمطالعه غریزه ها و بعضی انفعالات نفسی است چنین بنظر میرسد که یکی از طرق معتبر مباحث روانشناسی خواهد گردید طرفداران این طریق معتقدند نخست باید غرائز حیوانات طبقه بالا را مطالعه کرد تا بتوان روحیه انسان را فهمید. ولی بعضی دانشمندان باین طریقه توجهی ندارند زیرا میان عقل و ادراک انسان و شعور حیوان اختلاف زیاد و فرق قاطعی وجود دارد ولکن در نظر طبیعت چنین فروق قاطعی وجود ندارد و ما عصر (دکارت) را که می‌گفت حیوانات آلات متحرکی هستند گذرانده و بعصر دیگری وارد شده ایم.

با وجود این در طریق مزبور اشکالات زیادی وجود دارد همواره مشاهده میشود که حواس و مشاعر حیوانات با حواس و مشاعر ما اختلاف دارد بنابراین هر کس بخواهد در حیوانات غور و مطالعه نماید ناچار باید حرکات و سکانات آنها را مورد دقت قرار دهد و چون روانشناسی حیوانات حتی طبقه حیوانات عالی هم در مرحله ابتدائی است باید برای درک آن حیوانات را از نزدیک مورد مطالعه قرار داد و اینهم کار آسانی نیست معذالک من سابقاً چندین سال عمر خود را وقف چنین تجربه و مشاهده ای نمودم نتایجی که راجع باحوال اسب حاصل کردم در (مجله فلسفی) منتشر ساختم و برای این موضوع قواعد تازه ای وضع کردم و از خلاصه آن تحقیقات برای اسکارش کتابی در موضوع علم النفس تربیتی استفاده نمودم.

- طریقه ای که در این کتاب برای مطالعه مسئله آراء و عقاید اتخاذ شده است چنانکه خوانندگان ملاحظه میکنند طریقه‌هایی

که قبلاً ذکر کردیم هیچیک نمی تواند چیزی از مسائل حقیقت پیدایش و تطور آراء و عقائد را برای ما حل کند پس مجبوراً طریق دیگری اتخاذ کردیم.

پس از اینکه مهد پرورش و نشو و نماى عقیده یعنی هوش و احساسات و تحت الشعور و غیره را مورد مطالعه قرار دادیم و عقاید مختلف دینی و سیاسی و اخلاقی و غیره را تحلیل و تجزیه نمودیم و عمل هر يك از عوامل آن را تحت آزمایش آوردیم برای حوادث گذشته تاریخ و برای زمان حاضر اعمال و مشاهدات روزانه را زمینه مباحث خود قرار دادیم. ولیکن غالباً اهمیت و تعمیم عقائد بزرگ متعلق بگذشته وارث قدیم است و مخصوصاً تباین آنها با عقل سلیم و منطق صحیح بچشم میخوردد در ضمن مباحث آینده کتاب واضح خواهیم کرد که چگونه روشن فکران و دانشمندی که پیوسته سرو کارشان با تجربه و آزمایشگاه است وقتی وارد صحنه معتقدات میشوند هوش و قوه انتقاد خود را از دست داده و باسانی زیر بار معجزه میروند و می بینیم بسیاری از مشاهیر دانشمندان علوم طبیعی بسحر و شعبده و جن و پری عقیده دارند یکی از استادان وظایف الاعضاء (فیزیولوژی) با ایمانی راسخ حکایت می کند بامردگان گفتگو نمودم استاد دیگری مدعی است که من بچشم خود دیدم از جسم فلان دختر جوان روح فلان سلحشور قرون وسطی بازره و کلاه خود با اعضاء سالم و کامل بیرون آمد اینگونه شواهد و نظایر آن برای ما ثابت میسازد که عقل نمی تواند در ناحیه عقائد خیلی غلط هم نفوذ کرده آنرا تصحیح نماید.

چطور است که انسان ولو دارای هر گونه تربیتی هم باشد همینکه داخل صحنه عقائد میشود بیک ساده لوحی عجیبی دچار می گردد؟

برای اینکه بکشف این اسرار نائل گردیم باید دایره مطلب را توسعه دهیم و مبدأ حرکت انواع مختلف موجودات زنده از حیوانات نازل تا انسان را مورد تحقیق و مطالعه قرار دهیم آنوقت خواهیم فهمید که مساعی دانشمندان برای تطبیق طریقه های منطق عقل با حوادثی که خارج از دایره عقل است نتیجه ای نبخشیده است. در جنبش های حیات از قبیل عالم لاشعور و غیر ارادی که منشأ حقیقی حرکات است فهمیدیم که يك اوضاع و احوال خاصی خارج از حیطه اقتدار عقل وجود دارد و نمی توان آنها را بالقاظ معین که صراحت کامل ندارد مانند الفاظ (غریزه) و غیره تعریف نمود در ضمن مطالعه و بحث باین نکته برخوردیم که غیر از منطق عقلی که از زمان ارسطو معروف است و غیر از منطق احساسات که از چند سال باینطرف معروف گردیده انواع منطق های مختلف دیگری وجود دارد که منافی با دو منطق نامبرده است و آن منطقی که در دایره علم و معرفت مورد استفاده است هیچگونه تأثیری در دایره عقیده ندارد و از همین جهت است که می بینیم گاهی يك دانشمند متفکر در رأی متناقض ابراز می دارد و این دورائی از دو دایره متمایز معرفت و عقیده صادر شده و دو نوع منطق دارد.

ما نباید منتظر باشیم علم النفس کلاسیک و روانشناسی علمی تمام این مسائل را برای ماحل کند روانشناسان بزرگ اخیر خصوصاً ویلیام جیمز معتقد است (که چون علم هم ممکن است در بعضی موارد توفیق کامل حاصل نکند پس لازم است انتقاد نظری در جمیع مراحل و تمام نقاط آن بعمل آید) سپس می گوید (ما انتظار داریم نقاط ناریک حقایق اساسی روح بزودی روشن گردد.) و ما با اینکه رای این متفکر شهیر را آنجائی که می گوید (کتاب های روانشناسی و علم النفس غیر از

بیان يك رشته حوادث غیر محقق و بعض مناقشات و مقدارى نظریه‌هاى
 بی سرونه چیزى نیست) قبول نداریم معذلك تصدیق می کنیم که
 علم النفس کلاسیك شامل يك قواعد و اصولی نیست که همانطور که از
 يك معلولی علت استنباط میشود از آنها نتیجه‌ای استنباط گردد . باین
 جهت است که می‌کشیم نظریه‌ای ظاهراً محدود ولی باطناً بکرو تازہ
 در تکوین عقائد و تطور آن وضع نمائیم .



بخش دوم

صحنه روحی عقاید و آراء

فصل نخست

بزرگترین محرك - لذت و الم

۱ - لذت و الم چه نقشی را بازی میکند

لذت و الم کاملترین مظاهر حیات مادی و معنوی نوع بشر و عنوان تعادل و یا عدم تعادل جسمانی است. طبیعت بوسیله این دو عامل نیرومند بشر و انواع حیوانات را بافعالی و امی دارد که بدون آن حیات موجود نمی شد.

درك لذت و الم بوسیله حس صورت می گیرد و حیات مادی و معنوی موجودات متوقف بر این حواس مختلف است. هر قدر ضرورت چیزی برای بدن زیاد تر باشد احساس الم از فقدان آن و یا احساس لذت از درك آن قوی تر است از قبیل احساس گرسنگی که بسیار سخت و زورمند است و همانطور که شیلر شاعر بزرگ گفته است (دستگاه عالم وجود با گرسنگی و عشق بکار افتاده است) حقیقه گرسنگی شدیدترین الم و عشق مرغوب ترین لذتهای انواع موجودات زنده را تشکیل می دهد سایر عوامل لذت و الم در ردیف درجه دوم و سوم و غیره قرار می گیرند و از اینرو تصور نمی کنم نظر (شوینهایتر) صحیح باشد که می گوید (تمام عواملی که محرك اعمال و افعال بشری باشند

در سه کلمه 'خودخواهی' 'شرارت' و 'رحم خلاصه میشود).

بعضی از فلاسفه اخیر منکر تاثیر شدید لذت و الم در اعمال و فعالیت انسان می باشند از جمله ویلیام جیمس می گوید لذت و الم در انفعالات مانائیری ندارد کی ابرو درهم می کشد و خود را عبوس میسازد برای اینکه از آن لذت ببرد و یا نفس می کشد برای اینکه از آن لذت حاصل کند؟ این طرز استدلال درست نیست البته انسان برای لذت بردن نفس نمی کشد بلکه برای دفع المی که از اختناق و قطع تنفس حاصل میشود نفس می کشد همچنین کسی خود را برای لذت بردن عبوس نمی سازد بلکه در اثر عدم رضایت و تکدر روحی که آنهم از انواع الم است عبوس میشود

۲ -- لذت و الم دائمی نیست .

از خواص حتمی لذت و الم اینست که دائمی نباشند زیرا اگر دائمی باشند دیگر بصورت لذت و الم باقی نخواهند ماند چه اگر لذت بطور دائمی باشد رفته رفته امر عادی شده دیگر بصورت لذت نخواهد بود و اگر تالم بیک حد باقی بماند کم کم طبیعت شخص بدان خوی گرفته از آن رنج نمی برد. بنابراین لذت تحقق نمی یابد مگر اینکه قطع شود انسان نمی تواند حقیقت لذت را احساس کند مگر اینکه آنرا مقابل الم قرار دهد بعبارت دیگر لذت وقتی لذت است که از فقدان آن متالم شویم از این جهت صحبت از وجود لذت ابدی حرفی است بوج و بی معنی حنائکه افلاطون می گوید خدایان چون از دچار شدن بالم بر کنارند البته از درك لذت هم محرومند .

این يك قانون طبیعی و فیزیولوژیست که تغیر و تبدیل شرط حساسیت عضو اجسام حیه است پس بالطبع برای احساس لذت و الم

باید آنها منقطع و متناوب باشند نيك ناك ساعت هر قدر بلند باشد بعد از مدتی دیگر مزاحم و مسموع نیست صدای آسیا مانع خواب آسیابان نیست بلکه بعکس توقف و سکوت آن او را از خواب بیدار می کند . بهمین دلیل است که لذت دائمی دیگر لذت نیست و يك چیز عادی است و زمانی لذت میشود که زایل گردد و لذت بهشت برای مؤمنین نیز وقتی است که جهنم هم در برابر آن وجود داشته باشد .

لذت يك امر نسبی است و همواره تابع مقتضیات می باشد چه ممکن است يك چیز واحدی امروز الم و فردا لذت شود مثلاً خوردن نان خشك سیاه برای کسی که از سفره رنگین برخاسته و انواع خوراك های لذیذ خورده الم است ولی همین شخص اگر چند روز گرسنگی کشید و دسترسی به غذائی پیدا نکرد از خوردن همان نان خشك سیاه لذت میبرد .

لذت بر حسب تمایلات اشخاص فرق می کند مثلاً لذتی که فلان کارگر از آشامیدن يك پیااله شراب در فلان میخانه کثیف حاصل می کند خیلی فرق دارد با لذتی که يك نفر صنعتگر یا دانشمند یا مخترع و یا شاعر از تمام شدن شاهکار خویش میبرد . یقیناً لذتی که نیوتن از کشف قوه جاذبه برده است خیلی بیش از آنست که مثلاً پكمده از زنان زیبای حضرت سلیمان را بارث میبرد .

چون حساسیت عامل اصلی درك لذت و الم است پس ارواح خالص و مجردی که مؤمنین دیانات بوجود آنها و تاثیراتشان در این عالم کون و فساد عقیده دارند غیر مؤثر میشوند زیرا آنها جسم ندارند تا احساس داشته باشند و چون احساس ندارند مورد تاثیر لذت و الم واقع نمیشوند و نسبت به حوائج و مستندغیات مردم بی اعتنا میباشند زیرا علل حرکت

و فعل آنها را نمی فهمند

۴. میل و آرزو زائیده لذت و الم است

لذت و الم تولید میل و آرزو می کنند: میل بلذت و اجتناب از الم .
 بنابراین میل محرك اصلی و اساسی اراده است و از اراده هم عمل
 حاصل می گردد تمام موجودات از پست ترین حیوانات تا انسان تحت تاثیر
 میل می باشند . میل با اراده القا می کند و اراده بدون آن وجود ندارد .
 بهمان نسبتی که میل شدیدتر باشد اراده قوی تر میشود با وجود این
 نباید مانند شوپنهاور و کوندیاک میل و اراده را بایکدیگر مخلوط کرد
 البته هر اراده ای معلول میل و مسبوق بمیل است ولی هر میل و رغبتی
 منتهی با اراده نمیشود چه بسا تمایلات و خواهش هایی انسان دارد
 بدون اینکه اراده بتحقیق آنها پیدا کند . اراده همیشه با فکر و تصمیم
 و اجرا همراه است یعنی شرایط وجودی و احوال شعوریه ای دارد که
 امثال آن در میل و رغبت لازم نیست . میل با همه تنوع و اختلافی که بر حسب
 زمان و بر حسب طبیعت نژادها پیدامی کند بیکگانه میزان سنجش و تقویم
 ماست کمال مطلوب و هدف عالی هر ملتی صورت و طرز میل و رغبت او
 می باشد . هنگامی که این میل و رغبت بر قوه عقلی ملتی مستولی شد
 طرز فکر و تصور و آراء و عقائد او را دگرگون نموده و هم رنگ خود
 میسازد اسپینوزا چه خوب فهمیده است که می گوید « اگر انسان
 چیزی را خوب می داند در اثر قوه فهم و ادراکش نیست بلکه در اثر
 میل و رغبت است » اشیاء بخودی خود قیمتی ندارند میل است که بآنها
 ارزش میدهد و هر قدر میل و رغبت زیاده تر باشد ارزش نیز بالا می رود
 بهترین دایل این ادعا قیمت آثار فنی و صنعتی است باینکه میل مصدر
 تمام مساعی بشر و ها کم مطلق اجتماع و خالق معبودها و موجد هر نوع

ابدئال و هدف عالی است معذلك در هیچیک از معابد قدیم مجسمه ای از او دیده نمی شود و در میان مصلحین بزرگ فقط (بودا) است که اهمیت این قوه را در حیات بشر تشخیص داده و چون آن را عامل اصلی فعالیت ها و بالنتیجه بدبختی بشر دانسته است در صدد برآمد که انسان را از زیر بار آن آزاد ساخته و بایست پازدن بمیل و رغبت او را بآمایش ابدی برساند و لکن باوجود اینکه میلیون ها بشر بشریت او درآهنگ از قدرت و سیطره میل و رغبت آنطور که باید چیزی کاسته نشد باید اعتراف کرد که انسان بدون میل قادر برزندگانی نیست . حقیقه درعالم افکار و آرزو که افلاطون تصویر آن را ترسیم نموده جمال دلکش و نمونه های ابدی اشیاء وجود دارد و اگر نسیم میل و رغبت آنرا جان نبخشیده بود هر گز برای ما دافریب واقع نمی شد .

۴ - امید

امید و آرزو بقدری بایکدیگر نزدیک هستند که گاهی مردم آنها را یکی دانسته و باهاهم مخلوط می کنند در صورتیکه امید غیر از آرزو است . امید مولود آرزوست . امید يك حالت روحی است که امکان تحقق آرزویی را نشان میدهد چه بسا انسان آرزوی چیزی را دارد ولی امید رسیدن بآنرا ندارد مانند ثروت که همه کس بدان میل دارد ولی همه کس امیدی ندارد که بدان برسد .

امید را می توان لذت منتظر نامید که غالباً در همان حالت انتظار بیش از موقع تحقق و رسیدن با امید باعث خوشی و رضایت خاطر انسان را فراهم میسازد علت آنهم واضح است زیرا لذت حاصل شده هم از حیث کمیت و هم از جهت مدت محدد و معین است در صورتیکه لذت منتظر (امید) نامحدود و بی پایان است چه که هیچ چیزی نمی تواند عظمت

و وسعت احلام و رؤیاهائی را که از آرزو و امید بوجود آمده است محدود سازد قدرت و جذبه امید در همین است که تا سر حد امکان و احتمال شامل لذايد است و از این رو تاثیر معجزه آسائی در روح بشر دارد. قائدین جماعات بشری تنها کاری که می کنند نفوس را بآمال و امیدهای تازه ای متوجه می کنند و بدینوسیله آنها را تحت اراده خود قرار می دهند.

۵. عادت لذت و الم را در حال نظم و اعتدال نگاه میدارد-
 عادت حساسیت را در حال نظم و اعتدال نگاه می دارد افعال انسان را بحال استمرار و دوام می اندازد تاثیر لذت و الم را میکاهد و پرهیز حمت ترین اعمال را ملایم و تحمل پذیر میسازد. کارگر معدن رفته رفته طوری بزندگانی پرمشقت خود خوی می گیرد که موقع پیری و تقاعد بحیات گذشته خود حسرت میخورد. تاثیر عادت در حیات شخصی و اجتماعی بسیار است مشکلترین کار برای يك ملتى در درجه اول اینست که برای خود يك عادات اجتماعی بوجود آورد و در ثانی اینكه نگذارد این عادت دیربپاید و کهنه شود چه وقتی که عادات مدت مدیدی و بال کردن ملتى شد رهائی از آن ممکن نمی شود مگر بوسیله شورش ها و انقلابات شدید. اشخاص پیر، ملت های قدیمی، تمدن کهنه برای تحمل عادات استعداد زیادی دارند و بزودی حاضر نمی شوند خود را از آن مستخلص سازند. مسئله عادت نظر جمیع فیلسوفان را بخود جلب نموده پاسکال در این زمینه می گوید مبادی فطرت و سرشت ما غیر از عادت چیز دیگری نیست عادت يك طبیعت ثانوی است که اولی را از بین میبرد.

قوی ترین استدلال و سرشارترین بیانات ما آنهاست که متکی

بعبادت است و اوست که انسان را بدون اینکه ملتفت و متوجه باشد بهر طرفی که بخواهد سوق می دهد. در تحت تأثیر عادت انسان مسیحی یا مسلمان و سرباز یا صنعتگر و یا چیزهای دیگر میشود بهترین وسیله برای سوق دادن مردم بعقائد و آراء نازه توسل بعبادت است که بدون مقاومت و پیچ و خم و صنعت و بدون دلیل و برهان می تواند روح آنان را کاملاً اسیر عقیده جدید نماید.

اگر فرض کنیم يك قوه فوق الطبیعه افراد یا جماعات بشری را از عادات خود بازدارد بطور یقین زندگانی آنها فوری دچار فلج خواهد خواهد شد زیرا عادات است که بماهه روزه دستور می دهد چه بگوئیم و چه نکنیم و چگونه تفکر نمائیم

۶. لذت و الم حقایق اساسی روح بشمار میروند

فلاسفه می گویند اساس قطع و یقین را در انسان متزلزل ساخته و بار بفهمانند که آنچه ما از عالم وجود میدانیم ظواهر آنست و لکن دو حقیقت وجود دارد که قابل هیچگونه شك و تردید نیست و آن لذت و الم است که مصدر و منبع تمام فعالیت ها و اعمال بشر است. شراب دینی و دنیوی برای هدایت بشر و تنظیم اجتماع آنان باین دو عامل غیر قابل تردید متوسل شده است.

از همان دقیقه که حیات در يك جسمی ظاهر میشود بالذات و الم مقرون است اگر د کارت بجای اینکه بگوید (من فکر می کنم پس من موجود هستم) گفته بود (من حس می کنم پس من موجود هستم) صحیح تر و بحقیقت نزدیکتر بود و شامل عموم می گردید زیرا انسان بقوه حس وجود خود را در الك می کند نه بقوه فکر.

در کتاب سلیمان مکرر سؤال شده است که انسان با وجود اینکه

می داند مرگ در کمین اوست و دنیا فانی است چرا اینقدر تلاش می کند؟ جواب این سؤال اینست که ' برای اینکه انسان از آینده خبر ندارد و طبیعت هم همواره در جستجوی لذت و دفع الم است و این دوا را مجبور بکار و کوشش می کند از بزرگترین افراد متفکر بشر تسا کوچکترین میکروبی که میلیون ها از آن در يك قطره مایع زندگی می کنند در تحت تاثیر این دو عامل واقع شده و برای جلب لذت و دفع الم فعالیت میکنند. در عالم وجود غیر از این دو عامل چیز دیگری نیست تمام عوامل دیگر از قبیل جنگ و شهوت و دیانت و حب جمال و غیره ناشی از این دو اصل است و هر زمان که لذت و الم زوال یابد فعالیت بشر نیز بلافاصله خاتمه خواهد یافت .

فصل دوم

اختلاف حساسیت اساس حیات فرد و اجتماع است

۱ - احساس لذت و الم محدود است

متاسفانه هنوز آلات و ادوایی برای سنجش عواطف و احساسات اختراع نشده است تا مبحث عاطفه و احساسات هم مانند مبحث مسائل مربوط بعقل پیشرفت خوبی حاصل کند و اختلاف و تغییرات روحی را بطور قطع و یقین تشخیص دهد ولی رویهمرفته در نتیجه تحقیقات دانشمندان وظایف الاعضا واضح گردیده است که احساس لذت و الم بی انتها نیست و يك حد اقل و اکثری در این حالت وجود دارد و دایره آن محدود بحدودی است .

این نکته هم محقق شده است که بهمان تناسبی که محرك يك احساسی شدید باشد احساس بآن نسبت قوت و شدت پیدا نمی کند بلکه

محرك بايد بمصاعد هندسی بالارود تا حسی بمصاعد ریاضی زیاد شود بمبارۀ
 آخری اگر عملی موجب لذتی باشد و بخواهند آن لذت دوبرابر شود
 اقلاً آن عمل باید ده برابر قوی باشد. بنا بقیده (فخمر) توسعه
 شدت احساسات بر حسب لکارتیم محرك است باین معنی که مثلاً برای
 مضاعف ساختن احساساتی که از تهییج يك آلت موسیقی بعمل می آید
 باید آلات موسیقی را ده برابر کرد یعنی هر کس در ده نفری تشکیل داد
 و برای اینکه احساسات سه برابر شود لازم است آلات را صد برابر ساخت
 اگر بخواهیم طنین ده آلت موسیقی را مضاعف سازیم باید عده
 نوازندگان را صد برسانیم همینطور برای سه برابر کردن باید به هزار برسد.
 البته این نکته را از لحاظ مثل و تقریب گفتیم و مقصود ما از
 تمام این بیانات اینست که لذت و الم بین دو حد اقل و اکثر محدود است
 علتش هم اینست که اعضاء جسم برای قبول تاثیرات خارجی استعداد
 محدودی دارد و بتانی و تدریج تطورات را قبول می کند ولی اگر
 موثرات و تطورات بخواهد بطور ناگهانی و دفعة واحده بر جسم جاری
 شود جسم تحمل آن را نخواهد داشت مثلاً هر قدر هم حرارت و یابردن خارجی
 زیاد باشد حرارت جسم در حال صحت بیش از چند عشر کم و زیاد نمیشود
 مگر در موقع امراض مهلك که ممکن است حرارت بدن به دو سه
 درجه بالاتر یا پائین تر از حد طبیعی برسد.

يك قانون طبیعی دیگری وجود دارد که ذکر آن در این جا
 بیفایده نیست و آن قانون (عدم تراکم احساسات) است که در حیات معنوی
 و عاطفی ما تاثیر مهمی دارد. همه می دانند که بعضی اجسام مثل صفحه
 های فوتوگراف استعداد قبول مؤثرات ضعیف و متوالی را داراست.
 تاثیرات ضعیف ولی مکرر و متوالی همان نتیجه را می دهد که از يك

تأثیر زورمند کوتاه و یکدفعه ای حاصل میشود چنانکه فوتوگراف می تواند بایک توقف (پوز) کافی ستارگانی را مرسوم سازد که چشم مجرد قادر نیست آنرا ببیند زیرا شبکه آن دارای خاصیتی نیست که تأثیرات ضعیف را متراکم سازد. آنچه که درباره چشم صدق می کند عیناً در باقی حواس هم بطور کلی از جهت عدم قدرت تراکم تأثیرات صدق میکند. باوجود این ممکن است مستثنیاتی هم وجود داشته باشد برای جلب توجه خوانندگان مثلی میزنیم: در راه آهن فلان کشور قطارها تصادم می کند و حادثه ای وقوع می یابد سیصد نفر کشته میشود در نتیجه احساسات برانگیخته می گردد شرح این واقعه ستون تمام روزنامه ها را پر می کند و تلگراف های تسلیت در این موضوع از طرف پادشاهان و رؤسای کشورها رد و بدل میشود و همگی شدیداً متأثر می گردند ولی اگر همین سیصد نفر در ظرف یکسال و در طی حوادث كوچك تلف شوند اینطور هیجان بوجود نمی آورد زیرا احساسات ما برای يك يك آن حوادث که بطور متناوب و غیر متوالی واقع میشود تراکم پیدانمی کنند بنابراین اثر زیاد نخواهد داشت.

6- تبدیل و تغییر حس، احساس همیشه در حال نوسان است

گفتیم احساس هم از حیث کیفیت و هم از حیث زمان بین يك حد اقل و اکثری محدود است و ضمناً تجارب روزانه بما ثابت کرده است که هیچوقت هم بر يك حال ثابت و مستقر نیست و دائماً تحت تأثیر عواملی از قبیل مرض، صحت، محیط و پیش آمدها و غیره در حال نوسان و تغییر و تبدیل متوالی و نامحسوس می باشد و مانند دریاچه ایست که وزش ملایم نسیم سطح آنرا چین دار میسازد بدون اینکه امواج بزرگی در آن بوجود آورد.

علت تغییر سلیقه و افکار و آراء ما همین تبدلات مستمر و نامحسوس احساسات ماست چیزی که هست عادات و عقائد موروثی که همواره دوحید (منتها الیه) شدت و ضعف احساسات است اگر رو بضعف گذاشته باشد این نوسان ها و تبدلات بدرجه ای شدیدتر است که آنوقت عدم استقرار يك اصل جاری از احساسات محسوب میشود.

بعض اوقات عوامل آراء می تواند نوسان های احساسات را محدود سازد مثلا افکار مانند مرض سرایت می کنند و تشکیل عادات موقت میدهد این عادات اجتماعی موقت احساس را از نوسان و تبدل دائمی نگاه می دارد و صورت ثابتی بآن می دهد این احساسات عمومی که موقه ثابت و مستقر شده آثار خود را در صنایع و اعمال مختلف انسان که آینه آن عصر است ظاهر میسازد.

حساسیت در مقابل محرکات خارجی پیوسته بیک حال نمی ماند گاهی در اثر تکرار بعض محرکات دقیق تر و لطیف تر میشود بطوری که مثلا در موزیک دیگر آن نغمه های ساده و بدوی که پدران ما را مفتون میساخت در ما اثری نمی کند و اپراهایی که پنجاه سال قبل مورد عشق و علاقه عامه بود امروز با ذوق ما مناسبت ندارد حتی ممکن است از نت هایی خوشمان بیاید که اگر آن نت ها را با سائید قدیم عرضه می کردند آنها را خارج و ناهنجار می دانستند.

از همین جهت است که فقط بوسیله ادبیات و هنرهای زیبا میتوان روح و حساسیت هر زمانی را تشخیص داد زیرا هنر و ادبیات مولود روح و آینه انعکاس حساسیت بشر بشمار میرود از همین لحاظ است که آثار و ادبیات و قصص و افسانه ها و نقاشی ها و معماریها بهتر از تاریخ مدون هرملتی آن ملت را بما می شناسد زیرا مورخ احساسات و روح

زمان خود را در قضاوت و حوادث و تمدن زمان های گذشته بکار میبرد
طبعاً مشروحات و قضاوت او نسبت بگذشته چندان مقرون بصحت نبوده
و باحقایق موجوده آن عصر وفق نمی دهد .

حساسیت هر گز نه از حیث زمان و نه از حیث مکان قابل انتقال نیست
يك شاهكار معماری كه از يك زمان خیلی قدیم و از يك نژادی غیر نژاد
ما باقی مانده باشد در ما يك تاثیر خاص و بیگانه ای تولید می کند زیرا
عناصر تشکیل دهنده آن یعنی روح و حساسیت آن زمان و یا آن نژاد با
حساسیت و روح ما مغایر است . اگر نوع بشر در نتیجه تطورات و تبدلات
خود روح و حساسیت امروزی را از دست بدهد قطعاً نسل های بعدی از
زیباترین شاهکارهای معماری و یا احساس ترین اشعار و ادبیات امروزه
چیزی نفهمیده و هیچیک از این نابلوها یا ابنیه یا ادبیاتی را كه اکنون
مورد تحسین و ستایش است قابل توجه نخواهد دانست . گمان نکنید كه
این يك فرض و تصور بی اساس است . آیا از زمان لوئی سیزدهم تا
ابتدای قرن اخیر معماری كوتيك يك صنعت و حشی و خشن بشمار نرفت
و مورد نفرت و طعن بسیاری از نویسندگان و هنرمندان مخصوصاً ژان
ژاك روسو نبود ؟

برای رسیدن به چنین نتایجی حتی محتاج يك دوره تحول و تطور
طولانی هم نیستم همینقدر كافی است جریان تربیت تخصصی و فنی كه امروزه
معمول شده است ادامه پیدا كند و اجتماع و توده بقدرت و حكومت
تزدك شده بر آن مستولی گردد تمام اشیاء نفیس در نظر جماعت جز
نجم و تفرنی زائد و بیجا چیز دیگری نیست فراموش نكرده ایم كه
چطور موقع تسلط كمون پاریس زیباترین ابنیه و كاخهای آن شهر از
قبیل شهرداری و توبلری و بران گردید فقط تصادف بود كه موزه لوور و

آثار باستانی آن را از دستبرد حریق و ویرانی رهایی داد .

آینده آثار گذشتگان هر چه باشد فعلاً یگانه نماینده احساس و روح گذشته است و اگر این ابنیه یا ادبیات و افسانه ها نبود ما ابداً از احساس و حیات آنها اطلاعی در دست نداشتیم . اما علوم و معارف اینطور نیست چون آنها حقایق دائم و ثابت اند در گذشته و حال یکی می باشند مقالات هندسه اقلیدس همیشه مقالات اقلیدس است و اگر امروز هم کسی بخواهد هندسه بنویسد یا تدریس نماید ناچار است همان مبادی او را تکرار کند .

۳-۱- نوسان های حساسیت اجتماعی باعث تبدیل ایدئال

و عقائد میشود

تمام افراد بشر از هر نژاد و در هر زمان در جستجوی يك چیز هستند و آن سعادت یا عبارت دیگر جلب لذت و دفع الم است . تمام مردم در این مورد متفق اند منتهی در تشخیص و معنی سعادت و وسیله نیل بدان اختلاف دارند زیرا سلیقه ها مختلف است حتی می توان گفت يك فرد واحد نظرش نسبت به سعادت تغییر می کند اگر امروز وصول به ثروت را سعادت فرض می کند شاید فردا سعادت را در گوشه گیری یا عشق بداند وقتی نظر شخص از هدف و کمال مطلوبی منحرف شد یا ملتی از يك ایدئالی که سعادت خود را در وصول بدان میدانست انصراف حاصل کرد البته نظر آن فرد یا آن ملت هم نسبت بزندگانی و طرز عمل و بالنتیجه سرنوشتش نیز فرق می کند . تاریخ هم غیر از این چیزی نیست یعنی شرح می دهد که بشر چگونه مساعی خود را در ایجاد يك ایدئال بکار میبرد سپس همینکه بدان رسید و فهمید سعادت مطلوبش بدست نیامده است در هدم آن و بنای يك ایدئال دیگری همت می گمارد .

امید سعادتی که در مخیله ملل پیدا میشود و بشکل عقیده ظاهر می گردد اساس قوت و عظمت آنها میباشد ایدئال و کمال مطلوب هر ملتی با آن ملت آمده و با او نشو و نما می کند و با او هم می میرد. این ایدئال و آرزوهای ملی هر چه باشد ولو باطل و ناچیز هم باشد بملتی که او را می پذیرد قدرت عظیمی می بخشد اهمیت ایدئال مورد نظر نیست اهمیت در درجه علاقه مردم بآن است هر قدر این ایدئال ها و آرزوهای ملی بیشتر بر روح ملتی مستولی و حاکم شود بهمان نسبت آن ملت توانا تر می شود و افراد برای فدا کاری و ابراز رشادت های بی نظیر آمده می کردند. سر فدا کاری عاشقانه مؤمنین فلان دیانت از همین جاست که آن جماعت از میان شعله آتشی که آنان را می سوزاند دریچه بهشت را می بینند.

مثلا سربازهای رومی یا سپاهیان ناپلئون بچه امیدی در اقطار کیتی بحمله می پردازند؟ آیا بامید مرگ و جرح بچنین اقدامی مبادرت می کنند! البته کمال مطلوب و ایدئال اجتماعی آنان و اینست که قهرمانان حوادث بزرگ محسوب خواهند شد بقدر کافی می تواند آنان را برای تحمل هر گونه مخاطراتی حاضر سازد. يك ملت بدون هدف و بدون ایدئال بزودی از صفحه کیتی زایل خواهد شد

فصل سوم

حیات شعوری و لاشعور

۱ - دایره های حرکات حیاتی و روحی

چون مقصد این کتاب بحث در کیفیت پیدایش آراء و عقاید است ناچار باید قبل از پرورش آنها را بدانیم خاصه اگر در نظر بگیریم که

ترقی علوم امروز غالب آراء و نظریات روانشناسی قد ما را باطل نموده است حوادث و اعمال موجودات که امروزه کامل بنظر میرسد بمرور و در طی قرون عدیده حاصل گردیده است و آنها بطور خلاصه بسه طبقه تقسیم میشود .

۱ - اعمال و حوادث حیاتی مانند تنفس و تغذیه غیره

۲ - اعمال عاطفی از قبیل احساسات و شهوت و غضب .

۳ - اعمال و آثار عقلی مانند فکر و تصور و استنتاج .

اعمال و آثار عقلی دیر تر از سایر آثار و حوادث در تاریخ بشری ظاهر گردیده است .

بنابر این حیات عضوی و حیات عاطفی و حیات عقلی سه دایره متمایز وجود انسان را تشکیل میدهد ولیکن با اینکه از یکدیگر متمایز و جدا هستند يك فعل و انفعال دائمی بین آنها وجود دارد و در یکدیگر تاثیر می نمایند بهمین علت تاریخی که بآن دوتای اولی درست پی نبریم نمی توانیم بمبحث آخری وارد شویم ولذا علما و روانشناسان کاملاً اشتباه کرده اند که مطالعات خود را منحصر بدایره آخری نموده اند و از حوادث حیاتی صرف نظر کرده و آنها تنها بمعهد علمای فیزیولوژی گذاشته اند .

ما بزودی در یکی از فصل های این کتاب که از منطق حیاتی بحث می کنیم مقام حوادث حیاتی را مورد مطالعه قرار می دهیم و در این فصل فقط بمبحث مراحل مقدماتی حیات روحی میپردازیم و از فعالیت لاشعور و غیر ارادی روح گفتگو می کنیم زیرا این موضوع دارای اهمیت بزرگی می باشد چه در این زمینه است که عقائد و اعمال ما ریشه گرفته است .

۴ - روحيات لاشعور و کانون های الهام (Intuition)

عواطف و احساسات پای به عالم وجود نمی گذارد مگر این که قبلاً در منطقه تحت الشعور پرورش یابد چون آن قسمت از حالت عقلی و حوادث شعوری که محسوس است غالباً در دسترس دانشمندان بود کسی توجهی بناحیه لاشعور نداشت ولی مباحث و مطالعات علوم جدید ثابت نموده که حوادث لاشعوری عاملی بزرگتر و مهمتر از حوادث عقلی است و در حیات انسان نقش عمده ابرابازی می کند مامی توانیم حیات عقلی را بقله کوههائی تشبیه کنیم که قسمت اعظم آن در زیر آب مستور و جزء کوچک آن بعنوان جزیره مشهود است ناحیه مشهود عبارت از احساسات و عواطف و روحيات است و قسمت نامشهود ناحیه بزرگ و مجهول تحت الشعور (Subconscience) می باشد قسمت اعظم لاشعور موارثت نیاکان و قرون گذشته است و سر تائیر و قوت آنها همین است و بهمان درجه ای که سابقاً از قدرت و اهمیت آن بی اطلاع بودند بهمان درجه امروز مقام و نفوذ آنها را زیاده می دانند حتی بعضی از فلاسفه مانند ویلیام جیمس و برکسون غالب حوادث و قضایای روحی را بوسیله آن تعلیل و تفسیر می کنند طرفداران این طریقه حتی در شدت تائیر این ناحیه روحی راه افراط پیموده و تائیر عقل و منطق را منکر شده اند در صورتیکه نباید فراموش کرد که فقط در تحت هدایت منطق عقلی است که علم و صنعت که ارکان تمدن امروزی ما بشمار میرود باین پایه از ترقی و تعالی رسیده است •

این راهم بگوئیم که اهمیت منطقه لاشعور در نتیجه مباحث فرضی و نظری بدست نیامده بلکه در ضمن تجربه ها و آزمایش هائی که دانشمندان روانشناسی در موضوع هیپنوتیزم و انحلال شخصیت و سیر در

خواب و احضار ارواح و عملیات و سیط ها و غیره نموده اند حاصل گردیده و تأثیر آنرا کشف کرده اند بدون اینکه بتوانند علت و معلول را بهم مربوط کنند

غالباً هم در قسمت روحیات شعوری و هم در قسمت روحیات لاشعوری باید فقط بتحقیق و مشاهده اکتفا نمود و دنبال تعلیل آن نرفت.

منطقه لاشعور را هنمای اکثر حوادث روزانه و مدیرزندگانی ماست ولیکن آنگونه مدیریست که اگر بوجود او پی برده شود و او را خوب اداره کنند بهترین خادم ما خواهد شد. هر صنعتی و هر فنی که انسان بدان شروع کند وقتی به حد کمال میرسد که وارد لاشعور شود اخلاق ثابت و استوار مسا آنهایی است که پایه اش در این منطقه نصب شده باشد.

لاشعور بمنزله مخزن بزرگی است از حالات عاطفی و عقلی که يك سرمایه معنوی برای مانیه می کند البته ممکن است دچار ضعف و نقصان شود ولی هرگز فانی نمی گردد. اگر عوارض بعضی امراض را مورد توجه قرار دهیم می توانیم قائل شویم که عناصری که در این منطقه وارد میشود اگر برای همیشه نماند لا اقل برای مدت طولانی در آنجا باقی می ماند و فقط باینوسیله است که می توانیم حالت غریب بعضی از بیماران یا اشخاص و سیط را که بدون سابقه و ناگهان زبانی را حرف میزنند که آنرا پیام موخته اند ولی فقط در ایام جوانی آنرا شنیده اند تعلیل و تفسیر نمائیم!

الهام که اصل نبوغ و مصدر اصابت فکر اشخاص نابغه است بطور کامل از لاشعوری خارج میشود که وراثت و تربیت صحیح آنرا پرورش

داده است .

نظر صائب يك فرمانده بزرگی که مواقع و عملیات را خوب تشخیص داده و فاتح و فیروز گردیده و با حسن قریحه و ذوق يك نقاشی که جلال و جمال اشیاء را ظاهر کرده و قوه تعقل و تعمق دانشمندی که اسرار را مکشوف ساخته همه را بامور غریزی یعنی فکر و سلیقه و عقل ارادی منسوب میسازیم و حال اینکه تمام اینها بتدریج و بهر روز زمان در ناحیه لاشعور رشد و نمو یافته و امروز این استعداد را بصاحبان خویش بخشیده است . گاهی می بینیم يك تغییر دینی یا انقلاب سیاسی بطور ناگهان روی میدهد و انسان بحسب ظاهر خیال می کند که عوامل عقلی و منطقی در احساسات مؤثر بوده و آنها را تغییر داده است ولی حقیقت این نیست بلکه مقدمات این تغییر ناگهانی بطور تدریج در ناحیه لاشعور مدت ها ظاهر شده و نضج گرفته است و این تغییر فجائی نتیجه این تبدلات غیر محسوس کند و تدریجی می باشد .

عواطف و احساسات وقتی در منطقه لاشعور پرورش یافته باشد محسوس و مشهود نمیشود و در دایره شعور وارد نمی گردد مگر اینکه يك محرک خارجی ما را بوجود او متوجه سازد و علت اینکه انسان غالباً از کنه احساسات و بطون تمایلات خود اطلاع ندارد همین است . چه بسا احساسات و در نتیجه عقائد و آراء حاصله از آن برخلاف انتظار خود انسان می باشد بعضی اوقات انسان ، دوست می دارد ، یا کینه و عناد میورزد بدون اینکه خودش متوجه باشد فقط در مقام عمل بروز و ظهور می کند در حقیقت اعمال انسان میزان واقعی مکنونات و احساسات است و بدون آن جز الفاظ خالی از معنی چیز دیگری نیست .

۳ - لاشعور عقلی و لاشعور عاطفی

فعالیت منطقه لاشعور را میتوان بسه دسته مشخص تقسیم نمود

اول فعالیت عضوی یا جسمی که بر تمام اعمال جسمی بدن انسان حاکم است مانند نفس کشیدن ، گردش خون ، و غیره که چون در تحت تاثیر وراثت در وجود مستقر شده است با $\text{با یک نظم کاملی و ظایف خود را}$ از زمان تولد ، تادم $\text{مرك بدون اینكه توجه و اراده مادر آن تاثیر داشته}$ باشد انجام می دهد .

دوم لاشعور عاطفی است که پیدایش آن پس از پیدایش اولی است و از این رو بقدر آن راسخ و پابرجانیست معذک رسوخ و ثبوت آن بقدری است که ما را از ابراز تاثیر و ایجاد هر گونه تبدیلی در آن ناتوان می نماید .

ما فوق این دو ، لاشعور عقلی می آید که پیدایشش خیلی تازه است و آنطور که باید استقرار نیافته و ریشه های عمیق وراثتی بوجود آورده است در صورتیکه لاشعور عضوی و عاطفی بعدی ثابت و راسخ شده اند که از آنها غرائز و طبایع تولید شده و از نسلی به نسل دیگر بارش داده میشوند و اما لاشعور عقلی در لباس توجه و تمایل ظاهر گردیده است و تربیت باید آنرا در هر دوره و در هر نسلی بکمال برساند .

تربیت تاثیر بسیاری در لاشعور عقلی دارد زیرا هنوز مانند آن دو لاشعور دیگر ثابت و راسخ نگردیده است برعکس تاثیر آن در احساسات که عناصر اساسی سجایا و خصایص ما را تشکیل داده است ضعیف می باشد . اما لاشعور عاطفی آمر مطلق اعمال انسان بوده و نسبت بتصمیمات عقلی و افکار منطقی بی اعتناست و از همین رو بسیاری از اشخاص عالم و هوشمند را می بینیم که در تالیفات و بیانات خود خیلی خوش فکر و با منطق هستند ولی در زندگانی و رفتار خویش مانند آلات بدون اراده میشوند و چیزهایی می گویند که خود ابداً میل ندارند بگویند

و کارهایی میکنند که هرگز نمیخواسته اند بکنند .

نتیجه ای که از بیانات سابق می گیریم اینست که برخلاف آنچه سابقاً مشهور بوده است عقل بزرگترین عامل حیات دماغی ما نیست . لاشعور کار می کند و کار تمام شده و انجام یافته او بمنطقه هوش و عقل داده میشود مانند کلمات که پشت سر هم بر زبان يك ناطق جاری میگردد . قوه لاشعور بدرجه ایست که تمام موالید آن بمنتهی درجه کامل و مقطوع و غیر قابل خدشه است مهارت پیدا کردن در هر امری و صنعتی مستلزم اینست که صنعتگر آنقدر آن کار را تمرین و ممارست کند که آن کار ملکه او شده بدون زحمت و فکر بانجامش موفق شود یعنی کار او از منطقه شعور بمنطقه لاشعور انتقال یابد .

لاشعور بر تمام اعمال ماستولی و چشم و گوش ما را هم بسته است و چه بهتر زیرا همین غفلت و بی خبری ما را از رنج فهم مقدرات و درك اوضاع ناگوار آینده آسوده می کند . گاوها با آرامش خاطر گیاهان سبز و معطر کنار راه را می چینند و نمی دانند بکجا میروند اگر میدانستند عاقبت این چرا کشتار گاه و راه آنها سلاخ خانه است است این علف های شیرین از زهر مار هم در ذائقه شان تلخ تر میشد اکثر موجودات چنانچه از نصیب و قسمت خود با خبر شوند با هراس تمام سراسیمه بعقب برمی گردند .

فصل چهارم

نفس عاطفه و نفس عاقله

مطالعه در عوامل عقائد و ایمان ما را باین نتیجه می کشاند که عقیده و ایمان تابع انواع مختلف منطق است قبل از مذاقه در این

منطق های مختلف و متعدد لازم است در تقسیم اساسی عناصر روحی وارد شویم .

عناصر روحی انسان بدو طبقه مشخص تقسیم میشود . عناصر عاطفی و عناصر عقلی تشخیص میان عقل و احساس در تاریخ بشر خیلی جدید است . اجداد و نیاکان ما زیاد احساس می کردند و متاثر می شدند ولی کمتر ادراک می نمودند . هر قدر انسان در مدارج تکامل پیش رفت و قوه فکر و ادراک او زیادتر شد تشخیص میان عقل و احساس واضح تر گردید اما اینکه احساس تابع منطقی است غیر از منطق عقل رائی است تازه و جدید .

بی اطلاعی از این تشخیص باعث خیلی اشتباهات شده است و هزارها سیاسیون خواسته اند با عقل و منطق کارهایی بکنند که فقط از راه احساسات ممکن بوده است آن کارها انجام یابد . بسیاری از مورخین که از دقایق زندگی بشر اطلاعی نداشته اند خواسته اند با منطق و استدلال عقلی حوادث را تفسیر و تحلیل کنند که ابدأ عقل و منطق در پیدایش آن حوادث تاثیر نداشته است از همین جهت عوامل مهم تاریخ بشر از قبیل پیدایش عقائد و ایمان های جدید و انتشار آن ها از نظر اغلب آنان مستور مانده است .

بسیاری از فلاسفه بزرگ نیز در این اشتباه افتاده و منطق احساسات را با منطق عقل خالص مخلوط نموده اند . مثلاً کانت خواسته است بنمای اخلاق را بر اساس عقل استوار نماید در صورتیکه عقل و منطق در اغلب منابع و سرچشمه های اخلاقی دخالت ندارد . بسیاری از روانشناسان نیز در عین این خطا واقع شده اند و (ریبو) بآنان اشاره کرده می گوید «روانشناسان اصرار دارند که تمام حوادث نفسانی را بوسیله عقل تفسیر

و تحلیل کنند و همه چیز را بآن نسبت بدهند در صورتیکه فراموش کرده اند که همانطور که در عالم طبیعت حیات حیوانی متکی بحیات نباتی است و پس از آنهم ظهور کرده است حیات عقلی هم بعد از حیات عاطفی پیداشده و بدان اتکا دارد .

برای فهم مباحث این کتاب و تشریح کیفیت ایمان و عقیده لازم است بطور تفصیل و دقیق فرق میان حیات عاطفی و حیات عقلی را در این فصل بیان کنیم اگرچه بیان این فرق و اختلاف بایک صورت دقیق و قطعی خیلی مشکل است . زیرا تقسیم مباحث علم ناچار در سلسله اشیاء انفصال و افتراق هائی ایجاد می کند که از نظر طبیعت مجهول است ولی وجود علم برای اینست که بتوانیم بوسیله آن افتراق و انفصال ها را بایکدیگر متصل و مرتبط سازیم .

انفصال و افتراق عاطفه از ادراک پس از طی بسیاری از مدارج تکامل در بشر پیدا شده و چون قبلاً عاطفه وجود داشته و ادراک موجود نبوده است بعید نیست که این دومی از اولی تولید شده باشد . حیوانات غالباً دارای همان درجه از احساسات و عواطف هستند که انسان دارد و فرق انسان با آنها همان قوه تعقل و ادراک است .

حس را نمی توان بسهولت تعریف نمود ولی حقیقت آن واضح و معلوم است و با عبارات عقلی قابل تعبیر می باشد . زیرا ما بوسیله عقل معرفت حاصل می کنیم و بوسیله حس احساس می نمائیم معرفت و احساس را می توان بعبارت واحدی تعریف نمود عقل دارای زبانی است محکم و متقن ولی زبان احساسات همواره مبهم و غیر صریح است .

نفس عاطفه و نفس عاقله با وجود اینکه در یکدیگر تاثیر می نمایند ولی نسبت بیکدیگر وجودی مستقل و جدا گانه اند زیرا بطور نفس

عاطفه همواره بضرر ماصورت می گیرد بهمین جهت است که همیشه حیات انسان پراز تناقض است ممکن است گاهی زمام احساسات بدست مایباید ولکن ایجاد و بازایل ساختن آن از قوه مایخارج می باشد .
ما نباید افراد را ملامت کنیم که چرا حالانشان تغییرانی حاصل کرده است و هرگز نباید قائل گردید که عقل می تواند احساسات را تغییر دهد .

در مواردیکه محبت تبدیل بنفرت میشود و احساسات دوستانه بانزجار مبدل می گردد عقل نماشایچی بوده و دخالتی در این تغییر حالت ندارد یعنی علل اصلی این پیش آمد ها بهیچوجه با علل عقلی مربوط نیست و همانطور که معرفت ما با احساسات حقیقی ناچیز است از عللی هم که آنرا بوجود می آورد اطلاع وافی نداریم
ریبو می گوید : بسیار اتفاق می افتد که شخص تصور می کند عاشق دلباخته فلان کس است ولی چون فراق وجدائی پیش می آید آن عشق و محبت شدید هم زایل می گردد و از این جا برای ما ثابت میشود که عشق و محبت ثبات و قراری ندارد و از فراق وجدائی که عشق رازایل میسازد می فهمیم که يك حب و عشق واقعی در بادی امر روی عادت نمی باشد .

بنابر آنچه گذشت معلوم میشود که سیر نفس عاطفه را نمی توان از راه نفس عاقله ادراک کرد با اینکه میان حیات عاطفه و حیات عاقله تباین و اختلاف زیادی وجود دارد معذالك ما در اعمال خود هیچ اهمیتی باختلاف میان احساسات و عقل نمی گذاریم مویید این گفتار همان طرز تربیت لاتینی ماست از جمله عقاید باطلی که در دانشگاه ما وجود دارد اینستکه تصور می کنند همانطور که هوش و عقل در اثر

تعلیم توسعه می یابد احساسات هم که اساس صفات بشمار میرود رشد و توسعه حاصل می کند و حال اینکه طرز تربیت انگلیسی اینطور نیست زیرا مربیان آنان مدتهاست که فهمیده اند تربیت و تهذیب صفات با کتاب و قرائت عملی نمی شود

وقتی می شنویم فلان شخص دارای هوش عالی و ذکاوت عجیب است ولی اخلاق و صفاتش پست و زشت می باشد نباید متعجب شویم زیرا نفس عاطفه غیر از نفس عاقله است و بایکدیگر اختلاف کامل دارند (۱) البته شکی نیست که بقوه هوش و در اثر تعلیم می فهمیم که بعضی اعمال ناصواب ضررش جهت شخص بیش از فایده اش است باین جهت کمتر باشخاص تحصیل کرده مواجه میشویم که دزدی و اختلاس را پیشه خود ساخته باشند و لکن از طرفی هم وقتی در شخص تحصیل کرده روح دزدی و نابکاری موجود و مسلط باشد باوجود تمام دیپلم ها و درجات علمی آن روح را حفظ می کند و اعمال خویش را طبق تمایلات آن انجام می دهد.

همانطور که بین نفس عاطفه و نفس عاقله افراد فرق و اختلاف

(۱) در میان نمونه های بسیاری که تاریخ برای ما یادگار گذاشته شانسلیه (یکن) یکی از نمونه های بارز می باشد هیچکس در عصر این مرددارای چنان هوش سرشاری نبود و از طرفی هم کسی چنین دناات طبیعی نداشت این شخص در زندگانی خود برای اینکه مقامی از ملکه الیزابت تحصیل کند نسبت بکونت دیکس ولینمت خویش خیانت نمود و باعث بریدن سرش گردید پس از اینکه جاک اول بسلطنت رسید بنا بتوصیه (دوک دوبرکینکام) ببقام نیات و پس از آن بمسند وزارت رسید و لکن نسبت باوهم خیانت نمود در ایام وزارتش نیز باختلاس مبالغه مهمی مبادرت کرد و در نتیجه مورد تعقیب قضات واقع گردید برای جلب رفت و ترحم قضات بنکارش کتابی مبادرت نمود و در آن بگناهان خود اعتراف کرد بالاخره بزندان مؤبد و انفصال از مشاغل دولتی محکوم گردید

موجود است بین نفس عاطفه و نفس عاقله بعض ملتها و جوامع هم تمایز و تفاوت وجود دارد (مادام دواستائل) متذکر میشود که «در آلمان بین احساسات و عقل هیچگونه ارتباطی وجود ندارد چه آن یکی هیچ حد و حدودی ندارد و این دیگری بهر گونه یوغی تسلیم می گردد»

تفاوت عقل و عاطفه بطور وضوح در جماعات دیده میشود زیرا عناصری که در جماعت صورت عمومی پیدا می کنند و زمام حرکت را بدست می گیرند احساسات است نه عقل و هوش و علل آنرا هم در کتاب دیگری بیان کرده ام.

در این جا بذکر این نکته قناعت می کنم که هوش باختلاف اشخاص مختلف میشود و مانند احساسات سرایتی ندارد و با افراد دیگر انتقال پیدا نمی کند و اصلاً صورت جمعیتی حاصل نمی نماید؛ افرادی که از عرق و نژاد واحدی هستند دارای احساسات متجانس و مشترکی می باشند و همینکه اجتماع صورت بگیرد فوری متحد می گردد.

عنصر اساسی در انسان همان نفس عاطفه می باشد و قتی که تضییع آن در طی نسل ها بکندی اتمام پذیرفت در افراد ملتها بطور می یابد و لکن سرعش در این منظور کمتر از تصور هوش است در اول و هله چنین بنظر می آید که تاریخ منافی و مناقض این موضوع است چه تاریخ چنین می نماید که در بعض اوقات احساسات تازه ای تولید میشود که با آنچه پیش از آن بوده اختلاف عظیمی دارد يك ملتى که يك موقعى مظهر سلحشورى و جنگجوئى بوده است بعدها مسالمت جو و آرامش طلب گردیده است

بسیاری اوقات احتیاج بمساوات جای احتیاج بعدم مساوات را می گیرد کفر قائم مقام ایمان میشود خلاصه از اینگونه نمونه ها بسیار است تحلیل این امور برای ما ثابت میسازد که بطور اینگونه احساسات

يك امر ظاهری است و حقیقت آنستكه آنچه تبدیل می یابد توازن احساسات است نه خود احساسات یعنی این احساساتی كه ابتدا تحت ضبط بوده در يك عهدی مسلط و مستولی می گردد و بیکطرف کم و بیش متمادی سایر حالات عاطفی را زیر نفوذ می كشد و علت این تبدیل هم آنستكه انسان در اجتماع مجبور است احساسات خود را تابع مقتضیات وقت و حوائج متوالی محیط قرار دهد نمونه های اینگونه تبدلات ظاهری در یکی از فصول آینده تشریح خواهد شد گاهی چنین بنظر میرسد كه احساسات تغییر می كند در صورتیكه این تغییر فقط صورت موضعی دارد امید دلربائی كه كارگر امروزی را بميكده ها یعنی درجائی كه حواریون انجیل جدید يك بهشت آینده ابرا به آنان نوید می دهند رهنمائی می كند عین همان احساساتی است كه پدران ما را بكنیساهاى قدیمی دلالت می نمود یعنی آنجائی كه تصور می كردند در عقب بخور كنندرابواب سعادت ابدی گشوده میشود

۲ - مظاهر گوناگون حیات عاطفی - انفعالات - احساسات

شهوت . مظاهر حیات عاطفه را مؤلفین بطور اطلاق بنام انفعالات یا احساسات میخوانند و من برای توصیف این مظاهر بهتر می دانم كه آنها را بسه نوع تقسیم نمایم : انفعالات ، احساسات ، شهوات ،

انفعالات عبارت از احساساتی است موقتی و بی دوام كه از يك حادثه فجائی مانند مصیبت و تهدید و دشنام ناشی میشود غضب و ترس و وحشت از رشته انفعالات است اما احساسات مبین يك حالت عاطفی مستمری میباشد مانند حسن خلق و رفق و مدارا و خیرخواهی شهوات از احساسات شدیدى صادر میشود كه می تواند تاثير ديگرى را باطل و خنثى سازد از قبیل كینه و حب .

تمام این احوال نفسی با تغییرات فیزیولوژیکی (وظایف الاعضا) هماهنگ می نماید و مافقط ببعضی از نتایج عمومی آن تغییرات معرفت داریم مانند موقعی که می بینیم در اثر آن احوال چهره سرخ میشود و گردش خون از نظم خارج می گردد .

تبدل طبیعی یا شیمیائی سلول های (یاخته ها) عصبی و احساساتی که از این تبدیل حاصل میشود برای ما ثابت میسازد که يك رابطه ای بین این دو طرف وجود دارد منتهی مافقط بهمان مناسبات آخرین آن معرفت داریم و اما بیان اینکه چگونه تطور سلول عضوی که بحالت تطور شیمیائی است بصورت تطور در احساسات و تطور در فکر درمی آید عجالة متعذر است .

احساسات و انفعالات بحسب احوال و ظایف الاعضا (فیزیولوژیکی) یاد ر اثر مهیجیات گوناگون مانند قهوه و مسکرات و غیره اختلاف می یابد احساسات هر چه ساده تر است غموض و پیچیدگیش بیشتر میباشد ولیکن ما هر وقت از تحلیل آن عاجز میشویم آنرا ساده میخوانیم و ما در این عمل مانند شیمی دانی هستیم که هر موقع نمی تواند جسمی را تحلیل نماید آنرا جزء اجسام ساده میخواند روانشناسان گاهی از احساسات ذهنی گفتگویی نمایند (ریبو) می گوید این تعبیر (بر احوال عاطفی دلپذیر و یا ممزوجی که از عملیات هوش بشمار میرود دلالت دارد) ولیکن من این نظریه را که فرقی بین علت و معلول نمیکندارد قبول ندارم يك احساس ممکن است تحت تاثیر يك خوراك مطبوع یا تحت تاثیر يك اکتشاف علمی حدوث یابد ولیکن بهر حال همیشه بصورت نوعی احساسات باقی خواهد ماند .

هر گاه احساسات نیرومند و راسخ گردید چنانکه قبلا هم گفتیم

بنام میل مفرط و شهوت نامیده میشود دانشمندان روانشناس هنوز نتوانسته اند
بتعریف یا طبقه بندی آن توفیق یابند (اسپینوزا) آن را به نوع تمایل، شادی
و اندوه تقسیم کرده و بقیه احساسات را از این سه قسم نتیجه می گیرد
اما (دکارت) بوجود شش نوع اصلی قائل است و آن عبارت است از
اعجاب، عشق، کینه، میل، شادی و اندوه. این تقسیمات در حقیقت
لفظی بوده چیزی را آشکار نمیسازد و در برابر انتقاد پایداری ندارد.

شهوت گاهی همچون صاعقه بطور فجائی تولید میشود و گاهی
بکندی صورت می یابد و همینکه نشو و نما می آن اتمام پذیرفت بر ذهن
و عاطفه چیره می گردد و عقل بطور کلی تأثیری در آن ندارد و جز اینکه
تابع حکم او قرار گیرد کار دیگری نمیکند.

تعشقات و شهوات عظیم بندرت صورت وقوع پیدا میکنند و چون
غالباً موقتی و بی دوام است پس از اینکه اوقات وصال دست داد فوری
زایل می گردد و این حالت در مسائل عشق بک قاعده ثابتی است. عشاق
شهره بطور کلی دلداد گانی هستند که اوضاع و احوال مانع وصال و ملاقات
زیاد ایشان است.

تعشقاتی که مدت مدیدی دوام میکنند تعشقاتی است که دائماً
تشدید و تهییج میشود مثل کینه های سیاسی. شهوات بیشتر اوقات
بطور ساده منطقی میشود و گاهی بطریق تبدیل زایل می گردد در این صورت
آرائی که در اثر آن بظهور رسیده است مورد تحول قرار میگیرد.

ربو میگوید «عشق انسان از حالت عشق بشری خود ممکن است
بعشق الهی تبدیل شود و تعصب دینی ممکن است بتعصب سیاسی یا اجتماعی
تغییر یابد و بالعکس چنانکه (ایگناس دولوایولا) جوانمردی بود که از
خدمت پادشاه منصرف شد و بخدمت مسیح درآمد»

اما عقل موقعی در شهوت مؤثر واقع میشود که آنرا ضعف فراگیرد و تاثیر آنها عبارت است از مسلط ساختن یکی از احساسات را بر دیگری و بین احساسات و عقل هم نزاع و کشمکش وجود ندارد بلکه نزاع و کشمکش بین احساسات می باشد .

۳ - یاد عاطفه

احساسات هم مانند عقل دارای یاد و حافظه است ولیکن یاد احساسات نسبت بیاد عقل نازلتر است و مرور زمان بشرعت آنرا ضعیف میسازد یاد عقل دارای ثبات عظیمی می باشد بطوری که در مدت سده ها مؤلفات قطوری از قییل (ودا) و سروده های (هومر) فقط بتوسط آن نسل بنسل انتقال یافته و بمارسیده است مثلاً در سده سیزده که کتاب ها کمیاب و پر بها بودند دانشجویان دوره دروس را که بایشان املامیشد از حفظ می نمودند (انکینسون) گفته است «اگر کتاب های چینی امروزه نابود گردد بیش از یک میلیون چینی می توانند دوباره آن را بقوه یاد و حافظه خود جمع آوری نمایند .»

اگر حافظه احساسات باندازه یاد عقل ثابت بود یاد کارهای آلام ما زندگانی را تحمل ناپذیر میساخت ممکن است کسی این نظریه یعنی کم دوامی یاد عاطفه را رد کند و کینه های طبقات و نژادها را که در طی نسل های ممتدی همچنان استمرار یافته دلیل بیاورد ولیکن پاسخ اوست چنین میدهیم که این استمرار ظاهری فقط در اثر علل واحدی یعنی تکرار متصل و متوالی حاصل شده است چه در حقیقت کینه تلوقتی محفوظ نشود هرگز دوام نخواهد یافت. مثلاً اگر روزنامه های آلمانی آتش بغض و کینه آلمان ها را بفرانسویان لا ینقطع نیز نکنند طولی نمی کشد که این کینه از میان برخاسته میشود و اگر امروزه

هولندی ها نسبت بانگلیس ها که سابقاً مستعمرانشان را تصرف کرده اند متنفّر و بیزارند برای اینست که حوادث بسیاری از قبیل جنگ ترانسوال این تنفر را احیا کرده و باز برای اینستکه هولندیها همواره خود را مورد تهدید انگلیسها می بینند .

اتحاد روسیه و ائتلاف فرانسه و انگلستان ثابت کرد که ملت های متخاصم اگر کینه های خود را نگاه ندارند باچه سرعتی آنها نسبت بهم فراموش مینمایند و چقدر غریب است که انگلستان دوست ماشود در صورتیکه از واقعه تحقیر آمیز (فاشودا) چندان مدنی نگذشته است بسیاری حوادث حیاتی ملل نکته اساسی کم دوامی حافظه و یاد احساسات را برای ما واضح میسازد . هرگز نباید بشکر گزارها اعتماد نمود چنانکه مقتضی لیست از کینه ها هم زیاد متوحش بود

۴ - اشتراك احساسات و افکار

مطالعه در بعض عناصر اساسی هوش را در این کتاب بفصلی موکول میسازیم که آنها وقف آزمایش منطق عقلی نموده ایم و اینکه در این جا باین عناصر اشاره مینمائیم برای بیان چگونگی اشتراك عناصر عقلی و عناصر عاطفی و تاثیر بعض از آنان در یکدیگر می باشد

صفت برجسته هوش تأمل و تعقل است یعنی ادراك روابط آشکار و پنهانی اشیاء بحسب بعض قواعد و سنن . همچنین منطق عاطفی نیز دارای قواعد و سننی است و وقتی که این سنن و قواعد در منطقه لاشعور مورد عمل واقع شود به مرحله شعور وارد نمی شود مگر بصورت معلومات گفتیم حیات نفسی ما مرکب است از احساسات و معقولات حال باید دانست چگونه این دو طرف در یکدیگر تاثیر مینماید ؟ از نظریه های مربوط بروانشناسی فهمیدیم که افکار بدو صورت اشتراك می یابند :

با اشتراك بفعل مشابه و با اشتراك بفعل اتصال و مجاورت . اشتراك بفعل مشابه عبارت از اینست که تاثیرات امروز تاثیرات مشابه سابق را بطاقت می آورد و اشتراك بفعل اتصال و مجاورت آنست که تاثیرات تازه تاثیرات دیگری را که باهم در یکوقت وقوع یافته بدون اینکه بین آنان وجه شباهتی وجود داشته باشد بیاد می آورد . خلاصه چنین معلوم است که همانطور که افکار اشتراك می یابند احساسات هم با یکدیگر اشتراك پیدا می کنند و هر دو طرف بالسویه اشتراك دارند بطوری که ظهور يك طرف طرف دیگر را بیاد می آورد .

فرق بین اشتراك احساسات و اشتراك افکار اینست که اولی غالباً بطور لاشعوری دور از تاثیر ما وقوع می یابد . ما بزودی خواهیم دید که با وجود این فرق چگونه نفس عاطفه و نفس عاقله در اثر فعل اشتراك که در این مطلب بدان اشاره کردیم در یکدیگر ابراز تاثیر می نمایند .

فصل پنجم

عناصر ذات، امتزاج احساساتی که باعث تشکیل صفات می باشد

۱ - عناصر صفات

صفات از یکدسته عناصر عاطفه تشکیل شده که چند عنصر عقلی نیز بدان ضمیمه گردیده و لکن چندان امتزاجی با آن نیافته است . شخصیت حقیقی انسان از همین عناصر عاطفی مشتق می گردد و چون تعداد این عناصر بسیار است از اشتراك آنها صفات گوناگون پدیدار میشود از قبیل صفات فعالیت صفات تصوف و درویشی صفات جمودت و صفات حساسیت و غیره و هر يك از این صفات تحت تاثیر محرك واحدی عملیات مختلفی انجام میدهند دسته ای که عناصر صفات را تشکیل میدهد هم ممکن است نوا او قادر باشد و هم ممکن است ضعیف و ناتوان

باشد از دسته عناصر محکم و متین شخصیات زورمندی حاصل میشود که همواره علی رغم تغییرات محیط و احوال ثابت می مانند و از دسته عناصر ضعیف شخصیات سست و مردد و متلون ظاهر میشود که در اثر سبکترین موثرات تبدیل می یابند و این در صورتی است که بهمان کیفیت که ساحل رود مجرا و سیر خویش را معلوم می کند مقتضیات روزانه زندگانی جهات خود را برای آنان معین نسازد • هر قدر که صفات ثابت باشد باز با احوال عضوی وابستگی دارد يك حالت درد اعصاب یا درد مفاصل یا اضطراب های معائی شادمانی را باندوه و نیکوئی رابخبات و اراده را باهمال تبدیل خواهد کرد بهمین جهت ناپلئون مریض (وانرلو) آن ناپلئون عادی نبوده (سزار) مبتلا بسوء هاضمه بدون تردید از رود (رویکون) عبور نکرد • عوامل ادبی نیز در صفات و دست کم در تعیین جهت آن موثر است • وقتی شخص صاحب ایمانی شود حب او نسبت بدنیا بحسب نسبت بخدا مبدل خواهد شد کشیش متعصب ظالم کافر هم میشود و در کفر هم بهمان ترتیب متعصب و موذی می گردد •

عقائد و آراء متناسب با صفات و ماحولات خود را تعقیب می نماید قبلاً واضح ساختم که رشد صفات و عقل بایکدیگر متوازی نیستند و بنسبتی که صفات در جات ضعف پییماید عقل در جات رشد و تمامی پییماید و آنچه که تمدن های بزرگ را نابود ساخت ملت های هستند که اراده شان شدید و عقلشان کم بود • چه که روح های جسور و صاحب اراده موافقی را که عقل نشان میدهد ملتفت نمی شوند ادیان عمده و امپراطوری های مقتدر در اثر عقل ایجاد نمیشود در مجتمعاتی که بسبب عقل جلوه و جلالتی یافته ولیکن از لحاظ صفات و اراده ضعیف است غالباً قدرت بدست مردانی می افتد که نه ورشان زیاد ولی حدود عقلشان محدود

است . من بطیب خاطر با رای (فاکه) هم عقیده میشوم که می گوید اروپا هر گاه مسالمت جو و آرامش طلب شود ، بدست ملتی فتح خواهد شد که بطور مسلح باقی بماند ، این ملت سایر ملل اروپا را به بندگی و بردگی خواهد کشاند و صلح طلبان صاحب هوش را که عاری از نشاط و اراده هستند بنفع خود بکار خواهد گذاشت .

۴ . اخلاق اجتماعی ملت ها

هر ملتی دارای صفاتی است که بین اکثر افراد آن مشترك میباشد صفات مشترك مذکور در میان ملت ها آراء متشابهی در برخی مواضع اساسی پدیدار خواهد ساخت لزومی ندارد که صفات اساسی يك ملتی متعدد باشد فقط ثبوت و استقرار آن صفات است که سرشت ملت را تعیین می نماید مثلاً انگلیس ها را چون در نظر بیاوریم می بینیم عناصری که تاریخ آنان را مشخص می کند بقدری کم است که می توان آن را در چند سطر خلاصه نمود از این قرار پرستش ، کوشش و مجاهده ثابت و مستمری که مرد را از عقب نشینی در برابر هر گونه پیش آمدی ممانعت می نماید و نمی گذارد هیچ حادثه ای بنظر علاج ناپذیر جلوه کند ، احترام عادات بدرجه احترام مذهبی و هر چه که در اثر زمان ثابت و معتبر گردیده است ، اصرار بعمل و تحقیر تأملات بی نتیجه فکری ، تحقیر ضعف و سستی ، احساسات شدید نسبت بانجام تکلیف ، ممیزی نفس که يك صفت اساسی بوده و تربیت باید نسبت بآن توجه خاصی ابراز دارد . بعضی نقائص اخلاقی وجود دارد که برای افراد تحمل ناپذیر است ولیکن وقتی جنبه جماعتی حاصل گردد جزء فضائل می گردد مثل فخر و مباهات این صفت اختلاف زیادی با عجب دارد که بطور ساده در عموم ظاهر میشود و شواهدی لازم دارد در صورتیکه فخر اینطور

نیست • فخر دسته جمعی . ملت ها را بحرکت و کار و امی دارد و بفضل آن سرباز رمی پاداش کامل خود را در این میداست که بیک قومی منسوب است که بر دنیا تسلط دارد شجاعت بی نظیری که ژاپونیان در جنگ اخیر خود با روس ها بظهور آوردند ناشی از همین قسم مفاخر است بعلاوه این حس مفاخره اساس ترقی است چه همینکه يك ملتی رجحان خود را نسبت بملت دیگری احساس کرد منتهای مجاهدت را در حفظ آن رجحان بعمل خواهد آورد •

باید دانست صفات است که ملل را نسبت بهم مختلف میسازد نه هوش باز صفات است که بین آنان حب یا بغض تولید می نماید . تباین آنان نسبت بیکدیگر روی اخلاق و صفات است والا هوش برای همه یکسان بوده و نوع واحدی بشمار میرود . تاثیر شئی واحد در ملت های گوناگون مختلف است و سیر آنان بحکم طبیعت متباین می باشد حتی در احوالی که مشابه بنظر می آید چون در ملتها با افراد نظر اندازیم می بینیم که اختلاف بین بشر از لحاظ تباین اخلاق و صفات بیش از اختلاف از جهات منافع و هوش می باشد •

۳ - تطور عناصر صفات

احساسات اساسی که تار و پود صفات را تشکیل میدهد بانهایت کمندی در طی سده ها تطور می یابد چنانکه ثبات صفات قومی اینمطلب را تأیید می نماید . عناصر روحی (پسیکولوژیک) که مصدر این احساسات بشمار میرود بهمان میزان عناصر تشریحی (آناتومیک) ثابت و پایدار می باشد ولکن در اطراف صفات اصلی صفات ثانوی هم دیده می شود که بحسب زمان و محیط تغییر پذیر است • آنچه که مخصوصا تغییر می پذیرد آن موضوعی است که احساسات

بر آن تطبیق میشود حب خانوادگی سپس قبیله و بعد شهر و بالاخره میهن ایجاد احساسات نازه ای نیست بلکه عبارتند از تطبیق احساسات واحدی بر جمعیت های مختلفی مذهب نوع خواهی بین المللی و مذهب صلح جوئی آخرین درجه انتشار این احساسات است تقریباً يك قرن پیش میهن پرستی در آلمان مجهول بود و آلمان بدولتهای كوچك رقیبی منقسم شده بود . اتحاد نژاد ژرمن (پان ژرمانیسم) که اکنون در آلمان بصورت فضیلت در آمده چیزی نیست مگر توسعه همان احساسات قدیمی بین نسل جدید . احوال عاطفی چیزی است ثابت که تطبیق ساده آن با مواضع جدید کوشش عظیم لازم دارد مثلاً برای تحصیل چیز مختصری از اغماض همانطور که موسیو داویس گفته است « کشتار هزاران شهید و جریان خون مانند سیل رود در میدان جنگ و واجب می آید » .

از جمله امور خطرناك در حیات يك ملت اینست که آن ملت بخواهد باستعانت عقل احساساتی ایجاد نماید منافی با احساساتی که در اثر فعل طبیعت در روحش رسوخ یافته است . نتایج انقلاب کبیر ما تا کنون سربار ماست چه این انقلاب موجب انتشار طریقه (سوسیالیزم) گردید و این مسلك مدعی است که می توان مجرای اشیاء طبیعی را تغییر داد و روح ملت ها را تجدید نمود نسبت باصل ثبات احساسات نباید اشکال نمود درست است که بعضی اوقات می بینیم در شخصیت انسان تحولات ناگهانی حاصل شده مانند تحول اسراف و تبذیر بیخل و امساک و حب بکینه و تعصب دینی به تعصب دریدنی و غیره ولیکن این تحولات عبارت است از همان تطبیق احساسات واحدی بر مواضع مختلف . عوامل گوناگونی از قبیل مقتضیات اقتصادی وجود دارد که می تواند احساسات ما را نقل

مکان دهد بدون اینکه تغییری در آن وارد سازد از جمله آن مقتضیات اقتصادی انتشار ملکیت است که در اثر خود خواهی و نخوت خانوادگی ملاک عده تولدات نقصان مییابد و اگر جمیع اهالی کشور ملاک شوند عدد جمعیت بیک نسبت عمده ای احتمالاً کم میگردد.

احساساتی که موسس صفات است هرگز نمی تواند بدون اینکه حیات جامعه را منقلب سازد و وجه خود را تغییر و تبدیل دهد. جنگ های مذهبی^۱ و جنگ های صلیبی و انقلاب ها نتیجه اینگونه تغییرات می باشد و اگر اکنون آینده را تیره و تاریک می بینیم برای اینست که احساسات طبقات ملت شروع بتغییر وجه خود نموده است در زیر فشار اوهم مذهب سوسیالیزم هر کس از کار گران استاد دانشگاه از سهم و نصیب خود ناراضی شده و معتقد گردیده که لایق سر نوشت دیگری می باشد هر کارگری تصور می کند که وجودش مورد استفاده طبقات مدیره گردیده و رویای تصرف اموال او را بجبر و غنف می بیند. در دایره عاطفه اوهم دارای قدرتی می باشند که وجودشان را خطرناک می سازد زیرا عقل در آن نفوذی ندارد.

فصل ششم

انحلال صفات تحولات شخصیت

۱ - تعادل عناصری که صفات را تشکیل میدهند

قبلاً گفتیم که ثبات عناصری که موجد صفات اند بقدر ثبات عناصر تشریحی (اناتومی) است و اکنون می گوئیم اولی هم مانند دومی دچار امراض مختلف حتی انحلال کامل میشود این آثار و احوال در تکوین آراء و معتقدات تاثیر عظیمی دارد و ادراک بعض حوادث تاریخی بدون

بدون وقوف بافتن بر تبدلات صفات تقریباً ممتنع میباشد .

در فصل دیگری خواهیم دید که عواملی که موجب آراء و عقائد و افعال ما میباشد مانند وزنه هائی هستند که روی کفه های يك ترازو قرار گرفته اند البته کفه ای که وزنه آن سنگین تر است پائین می آید مگر اینکه جریان امور کاملاً باین صورت ساده نباشد آنوقت عواملی که وزنه ها نمونه آن بوده است در اثر بعضی اختلالات ضایع میگردد در اینصورت احساس تغییر می پذیرد ، مقیاس ارزش جابجا میشود جهت زندگی اختلاف می یابد . ذات و شخصیت تجدید می گردد .

از اینگونه تقلبات و زیر و رو شدن ها دیده میشود خاصه وقتی که محیط اجتماعی تغییر ناگهانی حاصل نماید چه آنوقت بین این محیط و توازن عناصر عاطفی اختلال عظیمی بروز میکند ، وقوف بر توازن بین محیطی که ما را احاطه کرده و عناصری که ما را ترکیب مینماید دارای اهمیت زیادی است .

توازن نامبرده تنها مخصوص بروانشناسی نیست بلکه همچنین بر علم شیمی و علم طبیعی و زیست شناسی هم حکومت دارد ، يك جسمی اعم از اینکه جامد باشد یا جاندار نتیجه توازن میان محیط و خودش میباشد و تبدل این جسم بسته بتبدل محیط است يك میله فولادین سخت ممکن است تحت تاثیر يك محیط شایسته بیک بخار سبکی تبدیل شود .

رجال سیاسی دارای قدرتی هستند که در موقع لزوم می توانند توازن عناصر صفات ملی را تغییر دهند یعنی آنچه را که مفید و مقتضی زمان است بر دیگران مسلط سازند ،

۲ - تحولات شخصیت

از ملاحظاتی که قبلاً بعمل آمد معین میشود که شخصیت ما نیز بقدر کافی دچار تحول می گردد این شخصیت چنانکه دیدیم ازدو عامل لازم و ملزوم پدید میگردد و آن دو عامل یکی خود موجود و دیگری محیط او میباشد، ادعای اینکه شخصیت انسان تحول پذیر است چندان با افکار تقلیدی که گمان میکنند شخصیت ثابت و دارای وحدت است مطابقت نمینماید و حال آنکه حقایق بسیاری مدلل میسازد که انسان تحول پذیر است در حقیقت شخصیت و ذات انسانی از عده بیشماری سلول ها (باخته) ترکیب شده است همانطوری که هر فرد سرباز در تشکیل واحد ارتش خودش شرکت دارد هر سلولی نیز در تشکیل وحدت ذات انسان شریک است و تجانسی که میان هزاران افراد وجود دارد و ارتش را تشکیل میدهد فقط ناشی از اتحاد عمل آنان است و ممکن است علل بسیار دیگری را از بین برد اگر بمطلب فوق ابراد شود و ادعا گردد که ذات همواره بطور کلی ثابت بنظر میآید ابراد بی موردی شده است چه اگر ذات هرگز تغییر نمیکند بعین اینست که محیط اجتماعی تقریباً ثابت میباشد و هر گاه محیط ناگهان مورد تحول واقع شود چنانکه در موقع انقلاب ظاهر شد، شخصیت فرد هم کاملاً تغییر میکند.

در دوره وحشت (ترور) دیده شد که مردان بسیلوی از طبقه متوسط که بملایمت اخلاق و خوشخوئی معروف بودند بصورت متعصبین خونخواری در آمدند، و همینکه طوفان گذشت و محیط بحال عادی سابق خود برگشت همان افراد هم بشخصیت مسالمت جوی خویش عودت نمودند، مدت مدیدی است که من این نظریه را با تفصیل بیان کرده

و ثابت نموده ام که حیات مردان انقلاب فرانسه بدون آن سیر غامضی میگردید.

باید فهمید عناصری که ذات را تشکیل میدهند و از مجموع آن شخصیت انسانی بوجود میآید چیست؟ روانشناسی در پاسخ باین مسئله ساکت است و لکن ما در این باره میگوئیم عناصر ذات از شخصیات موروثی اجدادی تشکیل میشود یعنی در اثر تمامی سلسله های حیات قبلی بوجود میآید. من باز تکرار میکنم که ذات واحد نیست بلکه عبارت است از مجموعه میلیونها حیات سلولی (یاخته) و از این حیاتها ترکیبهای بسیاری تکوین یافته است.

بعضی مہیجات شدید و بعضی حالات بیماری که در وسیطها (مدبوم) و منومین (خواب کنندگان) و غیره دیده میشود این ترکیبها را متحول میسازد و در نتیجه در مرد و لوبطور موقت شخصیت دیگری عالتر یا نازلتر از وضع عادی شخصیت تولید مینماید، در ما امکان هر گونه عملی میرود که از استعداد عادی تجاوز نماید و بعضی حوادث واحوال آن امکان را در ما تحریک می نماید.

۳. عناصر ثابت در شخصیت

از بقایای اجدادی که بطور وراثی به ما منتقل میگردد يك طبقه صفات عمیق و ثابتی تشکیل میشود. در اثر همین بقایای ارثی است که یکنفر انگلیسی یا فرانسوی و چینی اختلاف عمده حاصل مینماید و لکن باید دانست عناصر دیگری که مولود محیط اجتماعی (از قبیل طبقه و قبیله و حرفه و غیره) و تربیت و بسیاری موثرات دیگر است باین بقایای ارثی دور و دراز منضم میگردد و همین عناصر است که وجهه انسان را بطور ثابت معین میسازد.

پس از نژاد، فعال تر از تمام عناصر تشکیل دهنده شخصیت، آن عنصری بشمار میرود که جماعتی را که بدان انتساب داریم مشخص و معرفی مینماید افراد این جماعت دارای هر خمیره‌ای که باشند نظامی قاضی، کشیش، کارگر، ملوان و غیره افکار و آراء و اخلاقشان از قالب واحدی است و عموماً دارای صفات متجانس میباشند. آراء و قضاوت‌های آنان بطور کلی با یکدیگر نزدیک است و علت آنهم اینست که هر گروه اجتماعی با وحدتی که میان آنان وجود دارد چیزشاذ و نادر را تحمل نمیکند و هر کس بخواهد با جماعت خود اختلاف و تمایز حاصل نماید تمام آن جماعت بدشمنی با او برمیخیزند.

این استبداد طبقات اجتماعی خالی از فایده نیست و بزودی بشرح آن میپردازیم اگر اشخاص عقاید و آراء و اخلاق اطرافیان خود را دلیل و راهنمای خود نمی نمودند اغلب آنان خط سیر لازم روحی خود را از کجا پیدا میکردند؟ این اشخاص بفضل گروهی که بدان تعلق دارند دارای يك طرز کنش و واکنش ثابتی شده‌اند و باز بفضل این گروه می بینیم کسانی که صاحب طبیعت سست و نامعینی میباشند در حیات دارای وجهه و قرار معینی شده‌اند.

مردمی که یکی از جماعات بستگی دارند دارای چنان قدرت عملی هستند که هرگز يك مرد منفرد خواب آنها هم ندیده است کشتارهای عظیم انقلاب فرانسه از اعمال فردی ناشی نگردید عمال آن ژبروندن‌ها، دانتونی‌ها، هبرتی‌ها، رپسیری‌ها، تر میدری‌ها، و غیره همگی بطور دسته جمعی اقدام میکردند این جماعات خیلی بیش از افراد با یکدیگر زود خورد میکردند و از زود خورد های آنان يك وحشیت شدید و تعصب کور کورانه ای که خاص جمعیت‌هاست

ظهور مینمود

۴- اشکال پیش بینی سیر و حرکتی که از صفات ناشی می گردد.

هرگز کسی نمی تواند ادعا نماید که ذات ما تغییرپذیر نیست و ظروف و احوال در آن تاثیری ندارد فقط می توان تصدیق نمود که اگر اوضاع و احوال تغییر نکند سیر و حالات فلان شخصی که مورد نظر است ابداً تغییر نمی پذیرد. اما البته نباید چندان تصدیق نمود که رئیس دفتری که قریب بیست سال گزارشهای خود را با نهایت امانت تنظیم مینمود باز بهمان امانت بانشاء گزارشهای خود بپردازد چه که حدوث احوال نوینی از قبیل بروز يك عشق مفرط که بر بصیرت آن رئیس دفتر استیلا یابد یا خطری که شرف خانواده و وطنش را مورد تهدید قرار دهد ممکن است او را بحالت يك مجرم و يابك پهلوان در آورد.

نوسان ها و تحولات عمده نفس تقریباً در دایره احساسات است و در دایره هوش و عقل چندان تحولاتی بعمل نمی آید و يك مرد سخیف همیشه بحال سخافت خود باقی میماند.

تحولات نفس که نمی گذارد بامثال خود معرفت حقیقی و اساسی حاصل کنیم از معرفت بحال خودمان هم ما را مانع میشود بهمین جهت حکمت فیلسوفان قدیم که می گفتند (نفس خود را بانفس خود بشناس) عبارت است از يك نصیحتی که صورت تحقق نمی یابد نفس ظاهری عادة نفس خادع کاذبی را نمودار میسازد و این کیفیت نه از این جهت است که شخص برای خود صفات حسنه ایرا قائل بوده و معایب خود را تشخیص نداده است بلکه از این جهت می باشد که اگر نفس شامل قسمت کمی عناصر با معرفت است قسمت اعظم آن از عناصر لاشعوری است که اطلاع از آن منتع می باشد تنها وسیله ای

که شخص می تواند با مر نفس خود پی برد عبارت است از فعل و حرکت کسی نمی تواند بنفس خود معرفت یابد مگر پس از اینکه از سیر آن در احوال معین اطلاع حاصل کند و ادعای باینکه قبلاً میدانیم چگونه در اوضاع و احوال آینده اقدام کنیم تصور موهوم است. سو گندمارشال (بی) در برابر لوی ۱۸ راجع باینکه بزودی ناپلئون را در قفس آهنین باسارت خواهد آورد از روی ایمان و صداقت بوده است و لکن يك نگاه ساده ناپلئون ارباب کافی بود او را بنقض عهد و دارد عاقبت این مارشال بخت برگشته بجزای پی نبردن بحقیقت نفس خویش زندگانی را از دست داد و اگر لوی ۱۸ بقواین روانشناسی آشنائی داشت شاید از سر نقصیر او میگذشت.

نظریه هائی که در این کتاب درباره صفات اظهار شده ممکن است متناقض بنظر آید ما در حقیقت از یکطرف تاکید کرده ایم که احساساتی که تشکیل دهنده صفات است کاملاً ثابت و راسخ می باشد از طرف دیگر تحولات در شخصیت را ممکن دانسته ایم و لکن چون بشرح نکات زیر پردازیم این تناقض از میان میرود.

نخست آنکه صفات مرکب است از عناصر عاطفی اساسی تقریباً تغییر ناپذیر که عناصر ثانوی دیگری بدان منضم شده و بسهولت تغییرات می پذیرد و آن مانند تغییرات عناصری است که در اثر هنر مندی پرورش دهندگان حیوانات در نوع حاصل میشود بدون اینکه صفات اساسی آنها را مورد تغییری قرار دهد.

دوم اینکه انواع نفسی (پسیکولوژیک) مانند انواع تشریحی (اناتومیک) تابع کامل محیط خود می باشد و مجبور است باتمام تحولات محیط در صورتیکه خیلی عظیم و ناگهانی نباشد سازگار گردد

سوم برای ما واضح شد که همان احساسات بنفسه وقتی با مواضع مختلف تطبیق میشود تغییر می پذیرد و لوائنکه واقعاً طبیعت حقیقی آنان هیچگونه تغییری حاصل نکرده است مثلاً حب انسانی وقتی در بعض احوال بحب الهی تبدیل شود برای احساسات تغییر نام دست داده نه تغییر ماهیت و اسم احساسات عوض شده نه خود آن تمام این تحقیقات دارای فوائد عملی است و برای بسیاری مسائل مهم فعلی از قبیل مسئله تربیت مانند قاعده بشمار میرود چون دیده شده که تربیت هوش و با اقلا معرفت فردی را تغییر میدهد و این خود دلیل بر این است که تفهیمده اند احوال عاطفی و احوال عقلی تطورشان مساوی و متوازی با یکدیگر نیست هرچه بیشتر در موضوع فرورویم می بینیم که تربیت ها و نظام ها و مقررات سیاسی يك نقش ضعیفی را در سرنوشت افراد و اقوام بازی می کنند .

این رای که با معتقدات دمکراسی ها منافات دارد بنظر می آید با احوال بعضی ملت های جدید نیز متناقض باشد و این باعث شده است که تا حدی بسهولت مورد قبول واقع نشود .

بارون (موتونو) یکی از سیاستمداران عالیمقام و نامی خاور دور و سفیر ژاپون در پطرزبورگ در مقدمه ای که بر ترجمه کتاب های من بزبان ژاپونی نگاشته ایرادی کرده و گفته است که در دماغ ژاپونی بنابراین افکار اروپائی تبدلات زیادی حاصل شده است و لکن من گمان نمی کنم این افکار تاثیرات حقیقی در دماغ ژاپونی نموده باشد افکار اروپائی بطور ساده در روح موروثی ژاپون سرایتی کرده و لکن تغییرات اساسی

و اصلی در اجزاء آن بعمل نیاورده است. البته نوپ را جانشین فلاخن
ساختن سرنوشت يك ملتى را كاملاً تغيير ميدهد و لكن اخلاق و صفات
ملی را تغيير نمى دهد.

از این فصل چنین نتیجه بدست می آید که آراء و حرکات مادامی
که ناشی از عللی خارج از اراده و اختیار ما باشد تاثيرش بغایت محدود
است با وجود این خواهیم دید که مبارزه با تقدیر هائی که بر احساسات
و افکار ما مستولی شده کار ممکنى است.



بخش سوم

انواع مختلف منطق که بر آراء و عقائد ماحکومت دارد فصل اول

طبقه بندی اشکال مختلف منطق

۱ - آیا منطق اشکال مختلف دارد ؟

منطق تا امروز عبارت بوده است از فن تعقل و برهان، اما حیات همان سیر و عمل است نه برهان که باعث سیر و عمل می باشد. ما در این فصل و فصول آینده نشان خواهیم داد که دوائر مختلف فعالیت حیات و نفس که قبلاً شماره کردیم تابع اشکال مختلف منطقی می باشد! وقتی دیدیم عمل و حرکت تنها مقیاس منطق می باشند آنوقت ملاحظه می کنیم که منطق بنابینتایج متباینی که حاصل می نماید اختلاف پیدا می کند.

در هر امری که می خواهد باشد روانشناس (پسیکولوگ) نباید فقط يك بحث مجزائی را جمع بغایت مقصود یا وسایلی که بکار برده یا موفقیتی که حاصل کرده و یا عدم موفقیتی که نصیبش شده پیش گیرد. بلکه آنچه برای آن دانشمند اهمیت دارد عوامل موجود آن امر می باشد. اعمال صالح یا جنایت آمیز وجود دارد و لکن اعمال غیر منطقی وجود ندارد. این اعمال ناشی از انواع مختلف منطق است و هیچیک را نمیتوان برای قضاوت درباره دیگری بکار برد. مثلاً منطق عقلی در تفسیر و دریافت کمنه اعمال نامبرده اختلاف زیادی با منطق دینی و منطقی عاطفی دارد.

۴ - اشکال پنجگانه منطق

”بعقیده من می توان برای منطق پنج شکل برقرار کرد:

۱ - منطق حیات

۲ - منطق عاطفی

۳ - منطق جماعتی

۴ - منطق دینی

۵ - منطق عقلی

عجالة بطور اجمال بآنان میپردازیم و بعداً برای هر يك فصل خاصی تخصیص می دهیم.

منطق حیات - علمی که ما را بوضع این نوع منطق وادار کردن بزودی در فصل مخصوصی بیان خواهیم کرد فقط در اینجا میگوئیم منطق حیات که بر بقاء انواع و ایجاد اشکال آن تسلط دارد بکلی از تاثیر اراده ما خارج است و فقط مولود مطابقت هائی می باشد که آن مطابقت ها در اثر فعل قوائی که بر ما مجهول است حاصل میشود .
چنین بنظر می آید که قوای نامبرده طوری سیر مینمایند مثل اینکه دارای عقلی بالاتر از عقل مابوده و عاری از هر گونه مکانیک است زیرا اختلاف تاثیر آن در هر آن بسته باقتضای غایتی است که بمنظور وصول بدان کار می کند .

انضمام منطق حیات با انواع منطق دیگری که بر آنها تسلطی دارد بر کردن آن فضای خالی است که نظریه های قدیمی مابعدالطبیعه از انظار مخفی کرده بود .

منطق عاطفی - روانشناسان سابقاً فقط منطق عقلی را میشناختند و اکنون منطق عاطفی یا منطق احساسات را که با منطق عقلی اختلاف کلی

دارد بآن اضافه کرده اند وجه اختلاف این دو منطق از اینجاست که اشتراك افكار و معقولات ممكن است شعوری باشد در صورتیکه اشتراك احساسات غیر شعوری می باشد باین جهت راهنمای ما در اکثر اعمال منطق عاطفی است .

منطق جماعتی - این منطق را نباید با منطق قبلی مخلوط نمود ما چندین سال است که ثابت کرده ایم مردی که جزء جماعت است در حرکات خود با مردی که جزء جماعت نیست فرق دارد چه رهبر مردی که جزء جماعت است منطق خاصی می باشد منضم مبادی و اصولی که فقط در جماعات مشاهده میشود .

منطق دینی - منطق دینی نتیجه يك حالت خاص روحی است که آنرا روح دینی می نامند این حالت روحی که در سده های پیشین برای مردم عمومی بود هنوز هم ظاهراً انتشار زورمندی دارد . ارتباط اشیاء و حوادث با یکدیگر در نظر صاحبان دماغ دینی نظم و اهمیتی ندارد بلکه ارتباط مذکور دو نظر آنان عبارت است از امری که مخصوص بموجودات علوی بوده و ما فقط تحت اراده آن هستیم اختلاف منطق دینی با منطق عاطفی نه فقط از این جهت است که شعوری و اختیاریست بلکه از این لحاظ است که می تواند مسبب اعمالی شود که با اعمال منطق عاطفی تناقض تام داشته باشد .

منطق عقلی - این منطق عبارت است از فن تشریک بین افکار و تمیز بین تشابهات و تباینات یعنی روابط آنان با یکدیگر تقریباً این تنها موضوعی بوده که مورد بحث روانشناسان از عهد ارسطو واقع شده و کتابهای عدیده درباره آن نوشته اند .

۴ - همعهدی انواع منطق

تمام انواع منطقی که قبلاً ر آن رفت ممکن است در اشخاص

بیکدیگر منضم و یا باهم متحد و یا متنازع کردند گاهی بحسبزمان و نژاد یکی از آنان بر انواع دیگر غالب می آید اما بدون اینکه عمل آنان را باطل و زایل سازد .

منطق عاطفی يك پيشوای اننی را محرك شد که برقبای خود اعلان جنگ دهد منطق دینی او را وادار کرد که برای تعیین موقع مناسب جهت عمل و اقدام از خدایان استشاره نماید ، منطق عقلی نقشه های جنگی او را ترسیم می کرد و در اثناء جمیع این عملیات منطق حیات او را زنده نگاه میداشت .

بررسی های آینده اوصاف انواع منطق مذکور در فوق را برای ما روشن خواهد ساخت ولیکن خواننده نباید انتظار کشف نمودن کنه آنها را داشته باشد چه کنه مطالب آنها بطور کلی حتی کنه منطق عقلی هم که غالباً مورد مطالعه واقع شده همواره مجهول است . در حقیقت استدلال بوجود انواع منطق از روی نتایج آنهاست نه آنها اینها اینطورند بلکه اکثر علوم دقیق از قبیل علوم طبیعی مجبور است پایه های خود را روی فرضیه ها و نظریه هایی قرار دهد تا موقع اقتضای ضرورت بصورت حقایق محتملی در آید . مبحث نور و حرارت و الکتریسته یعنی تمام مباحث علم طبیعی پایه اش روی (فرضیه اثر) برقرار شده بعد ضرورت اقتضا نموده که خصایص غیر قابل ادراک و حتی ناموافق را باین جوهر مجهول استناد دهند مثلاً از قبیل تصور صلابتی شدیدتر از فولاد و لو اینکه اجسام مادی بدون صعوبت در آن سیر می کنند . يك حادثه جدیدی علمای طبیعی را مجبور کرد که برای (اثر) خاصیت دیگری برعکس آنچه که قبلاً تصور کرده بودند قائل شوند باین جهت پس از آنکه

کثافت (انتر) را خیلی ضعیف تر از کثافت بخار فرض کرده بودند ناچار شدند امروز ثقل آنرا میلیون ها مرتبه بالاتر از ثقل ثقیل ترین فلزات بدانند

وقتی بنامد علمی باین صراحت و صحت مثل علم طبیعی (فیزیک) محتاج فرضیات باشد البته جای تعجبی نخواهد بود اگر ما هم در باره علمی مانند روانشناسی که تعقید و پیچیدگی بیش از علوم دیگر است به همین نهج رفتار نمائیم .

علمای طبیعی بوجود (انتر) اذعان ندارند فقط بطور ساده می گویند جریان امور طوری است مثل اینکه (انتر) وجود دارد چه اگر وجود (انتر) فرض نشود تفسیر تمام جاذبات محال می گردد . ما هم همینطور بوجود انواع منطقی که صاحب جوهر وجودی مشخص باشند معتقد نیستیم و لکن می گوئیم حوادث طوری جریان دارد مثل اینکه این جوهر های وجودی مشخص حقیقه موجود است .

فصل دوم

منطق حیات

۱ - وظیفه منطق حیات

ساده ترین حوادث حیات ظاهراً مانند وضع ساده ترین موجود یعنی يك ياخته (سلول) دارای ابهام و پیچیدگی بسیاری است . از مظاهر این حوادث ارتباط شدیدی است شبیه بارتباط عناصر عقلی که بنام منطق خوانده میشود و هیچ مانعی ندارد که ما هم همینطور اسم منطق را بر آن اطلاق نمائیم .

منطق حیات بر جمیع حوادث حیات آلی سیطره دارد افعال حاصله از یاخته های مختلف جسم هیچگونه خاصیت آلی ندارد و بحسب

مقتضیات روز تحول می یابد و مثل اینست که این افعال از عقل خاصی پیروی مینمایند که با عقل ما اختلافی کلی دارد و گاهی هم مطمئن تر از آن می باشد . برای اثبات آن کافی است آنچه را که من در کتاب خود بنام (نظور ماده) در این موضوع نوشته ام یادآوری نمایم بناهای فرانی که سلولهای میکروسکوپی را میسازند . نه تنها شامل قابلترین عملیات آزمایشگاههای ماست از قبیل تغییر الکل باتر . اکسیداسیون ، استحاله ، پولی مزیراسیون ، و غیره بلکه شامل بسیاری اعمال دیگر است که ما نمی توانیم آنرا تقلید نمائیم با وسایل مطمئنی یاخته های حیاتی ترکیبات مبهم و متنوع خود را از قبیل البومی نوئید ، سلولوز ، چربی ، نشاسته ، و غیره که برای حفظ حیات لازم است میسازند و می توانند استوار ترین اجسام را تحلیل و تجزیه نمایند مانند کلرور . دوسدیم و استخراج ازت از املاح امونیاکی و فسفر از فسفات و غیره . تمام این افعال صریح که بیک مقصدی توجه دارد بتوسط قوای مجهولی اداره میشود و چنان بصحت سیر میکنند مثل اینکه دارای هوشی است فوق هوش ما . عملی که قوای نامبرده در ادوار حیات انجام میدهد خیلی بالاتر است از عملی که راقی ترین علوم می تواند انجام دهد . دانشمندی که بتواند باستعانت هوش وسعه عقل خود مسائلی را حل نماید که باخته (سلول) ناچیزی یعنی حقیرترین موجودات بر حل آن قادر بوده است چنان مقامی بالاتر از باقی مردم احراز خواهد کرد که ممکن است او را بنظر خدائی بنسازند .

افعال حیات جسمی نشان میدهد که آنها هر جا باشند مجبور بتحول هستند وقتی در ترکیب موجود شئی غیر مفید یا زیان آوری وارد شود ناچار یا زایل می گردد و یا بی اثر میشود .

اما شئی مفید بر عکس بسوی اعضاء فرستاده میشود و در آنجا مورد تحول عجیبی واقع میگردد این عده اعمال بیشمار بدون زبان دیدن بایکدیگر مشتبه میشوند زیرا بایک صراحت و اتفاق کامل سیر مینمایند و همینکه حرکت منطق دقیقی که مراکز عصبی را اداره می کند متوقف شد مرگ فرا میرسد.

این مراکز عصبی که می توان آنرا بنام «مراکز جسمانی ادراک» نامید حیات را اداره میکنند و آنرا حفاظت مینماید یعنی باین ترتیب که بر حسب احوال، عناصر دماغ مختلفی برای آن ایجاد می نماید چنانکه دکتر (بونیه) (۱) گفته است «آنها بهتر از هر دانشمند و ظایف الاعضاء و هر پزشکی بخوبی میدانند که چه دارو و درمانی برای عضو ضعیف شایسته و مناسب است. و عمل علم راقی چیزی نیست مگر تحریک آنها در موقع حدوث سستی.» وقتی که باخته (سلول) بیک شکل معینی تطور حاصل میکند و باوقتی که حیوانی يك عضو نابود شده ابرا مجدداً با اعصاب و عضلات و شریان ها بوجود میآورد ما مشاهده میکنیم که منطق حیات برای این حادثه غیر منتظره بگرفته حوادثی را ایجاد میکند که منطق عقلی از تقلید و یا ادراک امر آن عاجز می باشد. و باز هم همین منطق حیات است که پرده را تعلیم میدهد که چگونه پرواز کند و چگونه پرواز خود را طبق اوضاع و احوال اصلاح نماید قرن های عدیده لازم شد تا انسان توانست بمرور زمان بوسیله منطق عقلی خویش کمی پرندگان را تقلید نماید.

از ضبط و استحکام اعمال حیات و از تطابق روزانه با اوضاع و احوالی که همواره در تغییر است و از استعداد مدافعه از جسم در برابر

عوارض ناگهانی عالم خارجی چنین ملاحظه می کنیم که «منطق حیات» ضروری و لازم می باشد • منطق حیات دوام فرد و نوعی را که بدان تعلق دارد انتظام میدهد • حیات فرد کم دوام و حیات نوع پر دوام تر است ولیکن ابدی نیست چه بقایای انواع ژئولوژیکی (طبقات الارضی) بمانشان میدهد که هیچیک از آن انواع توانسته تا امروز باقی و برقرار بماند بلکه همواره سابق و لاحق آنان را انواع دیگری که دوامشان محدود بوده اشغال کرده است ظاهراً انواع وقتی که در اثر يك ارث اجدادی سنگینی ثابت می گردند و بزوال میگذرانند و نمی توانند خود را با تغییرات محیط سازگار نمایند این تاریخ عالم گیاه و عالم جانوران عین تاریخ ملت های بسیار است • نوع یا فرد و یا ملت در دور طفولیت دارای خاصیت ارتجاعی مفراطی است که می تواند بوسیله آن با هر تحولی در محیط سازگار شود اما برعکس دور پیری و سالخوردگی دارای صلابت خاصی است که مانع سازگاری می گردد • از اینجابه سبب ولت می توان فهمید که تحولات محیط که قادر است يك موجودی را در آغاز عمر دچار تغییرات سازد چگونه او را در دوره انحطاط خود نابود میسازد از همین مطلب واضح میشود که چرا اقوام کهنه وقتی نمیتوانند تحول حاصل کنند از صفحه تاریخ نیست و نابود می گردند اگر منطق حیات منحصرأ بتنظیم وظایف حیات بپردازد می توانیم موضوع مطالعه و بررسی آنها را مورد توجه قرار ندهیم ولیکن بعلاوه آن بعوامل مهمی از آراء و معتقدات و در نتیجه بسیر و حرکت مافرانروائی دارد و چون احساسات بحیات اتکا دارد چنین تصور میرود که منطق حیات نه تنها در منطق عاطفی صاحب تاثیر است بلکه می تواند گاهی با او مخلوط گردد و این دو منطق نسبت بیکدیگر مجزا هستند منطق حیات بسان

زمین است که منطقی عاطفی روی آن می‌روید • بیان علت اینکه روانشناسان چرا منطق حیات را شناخته اند برای ما غیر قابل توضیح است این منطق نسبت با انواع دیگر منطق مهمترین منطق است زیرا بر آنان هیمنه داشته هر وقت فرمان دهد همگی اطاعت می‌نمایند

۴ - غریزه ها و منطق حیات

فرق بین منطق حیات و منطق عاطفه در اثر مطالعات حوادث متنوع که عادةً بایکدیگر مخلوط شده و بعنوان غریزه خوانده شده تا حدی واضح گردیده است بر کسوف حق داشته است که غریزه و عقل را از یکدیگر جدا سازد و لکن البته در این کار خود کاملاً محقق نمی‌باشد چه یکدسته غرائزی وجود دارد که عبارت اند از عادات عقلی یا عاطفی که در اثر وراثت تراکم یافته اند اما فرق بین حوادث ساده حیات با عقل از قبیل گرسنگی و عشق و حتی حوادث پیچیده از جمله آنچه که در حشرات مشاهده میشود صحیح بنظر می‌آید •

مطالعه بعضی غریزه ها فوق العاده مشکل است برای اینکه قدری موضوع آن واضح گردد لازم می‌آید جمیع افکار را که در این باب در کتابهای روانشناسی کلاسی نگارش یافته بر کنار نهیم و حقا باید قبول کرد که آنطور که تحقیق کرده ایم بنا بر اصولی که ماهیت آن بما مجهول است سیر موجودات جهان در بعض احوال مانند سیر انسانی است که راهنمایش يك عقل عالی میباشد •

این عقلیه نه تنها در موجوداتی که نسبت ترقی و تقدم یافته اند ظهور می‌یابد بلکه همچنین در موجودات اولیه مانند یاخته‌های (سلول) بدون جنس و بدون شکل که بر آغاز حیات دلالت دارد موجود است يك ذره (امیب) یعنی گلوبول پروتوپلازما که خود از دانه‌های

کوچک زنده (۱) تشکیل یافته برای بدست آوردن شکار با عملی میپردازد که مناسب انجام مقصود باشد و بمقتضای احوال تحول می یابد مثل اینکه دارای قوه تمیز و ادراک می باشد . داروین درجائی که کوشش دقیق بعض حشرات را برای حفظ تخمهایی که لاروها باشکلی متفاوت باشکل خودشان از آنها خارج میشوند متذکر میشود تصریح میکند که « تحقیق در این موضوع بی فایده است » شکی نیست که قواعد و نوامیس منطق حیات غیر قابل ادراک است و لکن بر ما لازم است که نتایج آنرا با دقت تمام مورد تحقیق قرار دهیم تا معلوم شود که این نتایج از این قوه کور که بنام غریزه خوانده میشود صدور نمی یابد . چیزی از سلسله منطق حیات بصیرت و بینا تر نیست و کنه این منطق با اینکه همواره مجهول می ماند لکن تعیین مفهوم مساعی آن میسر می باشد همیشه غایت آن این بوده است که وسایل ضروری را در شخص خواه برای بقاء و وسیله تناسل و خواه برای مطابقت و سازگاری او با احوال خارجی ایجاد نماید و وسایل نامبرده بقدری متقن و محکم است که آمال و همت مایه پاید آن نمیرسد . بسیاری از دانشمندان طبیعی از قبیل (بلانشار) و (فابر) و غیره اعمال دقیق حشرات و قوه تمیز و استعداد آنها را برای تغییر سیر بر حسب احوال و سازگاری با محیط را واضح ساخته اند و گفته اند که چه سان این حشرات می توانند خواص مواد غذایی را که برای لاروها بیشان فراهم شده بر حسب اینکه آن لاروها مونث یا مذکرند مورد تحول و تغییر قرار دهند

بعض انواع حشرات وجود دارد که کوشته خوار نیستند و لکن زنده گی لاروهای آنان بسته است بشکارهای زنده یعنی این شکارها را مفلوج

می سازند بطوری که بتوانند مدتی منتظر بمانند بدون اینکه فاسد شوند و همینکه از تخم بیرون آمدند فوری آنها را می بلعند قدرت بر اینگونه مفلوح ساختن حتی برای بکنفر استاد تشریح (اناثومیست) آزموده هم عمل مشکلی است .

سپس قابر چنین استنباط کرده است که در حشره علاوه از وجود غریزه ای که اعمال ثابت او را اداره می نماید یک چیز دیگری هم از شعور و استعداد جهت کمال وجود دارد منتهی جرات نکرده اسم این استعداد ابتدائی را عنوان عالی هوش بگذارد نام (قوه تمیز) را بر آن اطلاق نموده است .

و از این توصیفی که قابر در باره کلمه (تمیز) بعمل آورده نتایجی حاصل میشود که استادترین دانشمندان حصول چنان نتایجی درمی ماند بنا بر این چنین استنتاج کرده که « حشرات از ادراک و شعور خود ما را دچار اعجاب و شکفت میسازند »

گاستون بونیه دانشمند و کارمند فرهنگستان حوادث بسیاری از همین قبیل را در مورچه و زنبور عسل مشاهده کرده و در نتیجه برای حشرات استعدادی قائل شده و آنرا بنام (ادراک جمعی) موسوم کرده و چنین معلوم نموده است که زنبور عسل اوامر (انجمن هیئت مدیره کندو) را اطاعت میکنند و این اوامر بر حسب معلومات محققین حالات زنبور عسل که هر صبح اطراف میروند تغییر می کند .

هر وقت زنبور عسل از کندو برای اجرای امری خارج میشود امر را تمام و کمال انجام میدهد مثلاً اگر انجمن او را برای تهیه آب بجانب حوض روانه سازد هر چه شربت با عسل در آنجا پراکنده شود بهدر میرود زیرا زنبور عسل توجهی باین شربت و عسل نمینماید همینطور

دنبور هائی که مامور تحصیل شیر، گیاهان هستند بکار تحصیل کرده و یا عمل لقاح نمی پردازند و غیره. سازمان اجتماعی این حشرات کوچک بنهایت انتظام است.

مولف نامبرده میگوید « يك كندو نمونه کامل نظام يك حكومت مشروطه اشتراکی مساواتی است نه عشق و نه اخلاص و نه ترحم و نه احسان هیچيك در کار نیست تمام افراد با کار کردن متوالی محو اجتماع و حفظ آن میباشند. نه حکومتی و نه روسائی فقط يك انضباط مستقل و بدون تبعیت از این و آن حکمفرماست اینست آمال محقق اجتماعيون،

این حوادث که مشاهده نظایر آن بسیار است در طرفداران روانشناسی عقلی قدیم تولید تشویش کرده است زیرا سابقاً برای تعبیر این حوادث کلمه ذی قیمت عزیزه را بکار میبردند و لکن امروزه تحقیقات ثابت کرده است که در زیر این لفظ مبتذل يك رشته حوادث کاملاً مجهولی وجود دارد، سابقاً غریزه عبارت بود از يك صفت و استعداد ثابتی که طبیعت با وجود آن برای حیوانات در روز تکوینشان موافقت نموده است تا همانطور که چوپان گله را هدایت میکند آنهم حیوانات را راهنمایی نماید. د کارت حیوانات را آلات متحرکی شمرده و حرکت این آلات با اینکه امر غریب و عجیبی است بنظرش چیز ساده ای آمده است و لکن همینکه دانشمندان موضوع را مورد مطالعه عمیق قرار دادند اقرار کردند غرابزی را که قبلاً تصور می نمودند ثابت و تغییر ناپذیر است متغیر و تحول پذیر می باشد مثلاً زنبور عسل هر موقع لازم و ضروری بداند می تواند بتغییر کندوی خود اقدام نماید. در يك یادداشتی که مسیو روبرو (۱) در سال ۱۹۰۸ بعنوان (تدرج و تکامل غریزه در زنبور

های منفرد (افریقا) بفرهنگستان علوم عرضه داشت چنین می گوید که «بین انواع زنبور های نامبرده فروق و اختلافات مهمی دیده میشود بطوری که ممکن است يك رشته مراحل عمده ای از تطورات غریزه که از زنبور منفرد آغاز شده و بطرف زنبور اجتماعی متوجه می شود بر قرار ساخت»

حوادثی که در حشرات، ملاحظه گردید نظایر آن در حیوانات عالی هم دیده میشود این حیوانات می توانند افعالی ظاهر سازند که اگر منطق عقلی املا کننده آن باشد از مجموع آن يك علم راقی تدوین می یابد مثلاً از جمله این افعال خزانه ساختن آن قوه شدیدی است که حیوان برای پرواز در هوا بدون زحمت کار احتیاج دارد چنانکه این نتیجه برای بسیاری از مرغان از قبیل پرستو و باز و غیره حاصل گردیده است این مرغان برای تعقیب شکار خود از يك ارتفاع بلندی بزیر می آیند باین جهت بالهای خود را می پیچانند و با يك خط سیر منحنی فرود می آیند و برای اینکه مجدداً بهوا بالا روند از قوه ای که در اثناء فرود آمدن حاصل شده است استفاده می نمایند همچنین میتوانند قوه ابراه که در اثناء فرود آمدن در جریان هوا بدست آورده بکار برد و خود را با تغییرات ناگهانی جوی و تغییر مسیر باد فوری تطبیق کند •

شکی نیست عنوانی را که ما در باره منطق حیات وضع کرده ایم کاملاً حقایق مسئله را برای ما تفسیر و توضیح نخواهد نمود و لکن دست کم این فایده را دارد که معلوم میکند جمیع افعال حیوانات که بنام غریزه تصور میشود در حقیقت ربطی بغریزه کوری که دانشمندان تا کنون سعی کرده اند بدان منسوب سازند ندارد صرف نظر نمودن از

تشریحات میکائیلیکی از قبیل آنچه که (دکارت) گفته است درواقع تسلیم بوجود يك عالم نفسی وسیع مجهولی است که اثر کوچکی از وجود آن بنظر ما میرسد حقایقی که قبلاً بیان شد ظاهراً قدری از مقصد این کتاب دور شده است ولیکن ما آنرا قسمت اساسی مطلب میدانیم در جائی که صحبت از عوامل آراء و عقاید ما میرود نباید فراموش کنیم که در زیر سطح 'حوادث خارجی' قوایی مستور است که از ادراك ما خارج می باشد و قدرت آن قوا از عقل ما زیاد تر بوده گاهی بر آن غلبه می کند .

خلاصه فصل اینست که ظهور منطق حیات بر انواع دیگر منطق مقدم بوده و حیات بدون آن امکان پذیر نبوده است و اگر عمل آن متوقف گردد کره زمین يك بیابان خزن آوری خواهد شد و قوای طبیعی کوری یعنی قوای غیر عضوی بر آن حاکم خواهد بود .

فصل سوم

منطق عاطفی و منطق جمعی

۱ - منطق عاطفی - مدتهاست دانشمندان در روح انسانی دو دایره تشخیص داده اند یکی دایره احساسات و دیگری دایره عقل اما موضوع منطق احساساتی مطلبی است که تا زگیها بسر زبان ها افتاده است و ما پیش از اینکه بین منطق عقلی و منطق احساسات فرق و اختلافی قائل شویم می گوئیم حیات عاطفی نسبت به حیات عقلی دارای وجودی مستقل و جدا گانه می باشد حیات عقلی بتازگی در تاریخ عالم ظهور نموده در صورتیکه حیات عاطفی و منطق ضمیمه آن همواره از عهد نسلهای ژئولوژی (طبقات الارضی) راهنمای موجودات ذبحیات بوده است و همگی این منطق را قبل از اینکه بشناسند احساس کرده

اند حیوانات همیشه در تحت هدایت منطق حیات و منطق عاطفی زندگانی نموده و بغایات خود نائل شده اند مثلاً يك مرغ خانگی را می بینید چگونه بوسیله عاطفه معرفت یافته که جوجه های خود را تربیت کند و چطور آنها را اداره نماید و طرز تغذیه و دانه برچیدن را بآنها یاد بدهد و چه سان آنها را در برابر خطر حفظ و حمایت کند. این عملیات از طرف روانشناسانی که چندان زحمت فهم این مسائل را بخود تمیدهند قدری مورد بی اعتنائی واقع شده است .

آن روز گاریکه مردم فقط بمنطق عقلی آشنا بودند و بجز آن بچیز دیگری معرفت نداشتند خیال میکردند عقل منشأ تمام تصورات و افکار است در صورتیکه عقل فقط اصل مسائل علمی محسوب میشود و بندرت سبب امور عادی می گردد که در طی حیات روزانه حدوث می یابد و اغلب همین منطق عاطفی است که مبنای امور عادی مذکور می باشد و بدین ترتیب راهنمای حقیقی ما می شود و هر قدر که نفوذ مبادی و عناصر عاطفی بیشتر فهمیده شود صحت این گفتار اساسی زیاد تر ثابت می گردد . از اینجا می بینیم که هدایت عاطفه غیر از هدایت عقل بوده و حوادث منطق عاطفی بحسب بعض قواعد با یکدیگر ارتباط محکمی داشته و رابطه ای با دایره منطق عقلی ندارد منطق عاطفی که تا کنون مورد هوی و هوس رومان نویسان و شاعران واقع شده در روانشناسی آینده دارای مقام شامخی خواهد بود و همانطور که (ریبو) گفته است (جایگاه تأثیرات عاطفی در حیات در درجه اول قرار داد و معرفت بصورت آقاوار باب نیست بلکه مانند خادمی بشمار میرود)

۴ - مقایسه بین منطق عاطفی و منطق عقلی

اوصاف منطق عقلی و منطق عاطفی وقتی واضح می گردد که

آن دو را با یکدیگر مورد مقایسه قرار دهیم. منطق عقلی دائره شعور را زیر اداره خود گرفته و منطق عاطفی بر دائره لاشعوری تسلط یافته است و چون سلسله منطق عاطفی لاشعوری میباشد ما بطور احساسات خویش را چندان درك نمی کنیم و ما فقط بر حیات عقلی خود مسلط هستیم و لکن بر حیات عاطفی سلطه ای نداریم •

منطق عاطفی و منطق عقلی نسبت به یکدیگر مختلف بوده و ایجاد مقیاس مشترك بین این دو متعذر می باشد بنا بر این تعبیر و تفسیر عناصر عاطفی با عبارات و عناوین مربوط بعقل غیر ممکن است و منطق عقلی قادر نیست عملیاتی که از طرف منطق احساسات املاء و تلقین میشود بفهمد یا تفسیر کند و با مورد قضاوت قرار دهد و کلماتی را هم که ما سعی میکنیم برای تشریح احساسات بکار ببریم از عهده توضیح مطلب بر نمی آید و اگر هم قدری در اینراه توفیق یابد بنا بناموس اشتراك نفسی است • عادت ربط دادن احساسات ببعض الفاظ باعث میشود که همین الفاظ بتوانند تصویر های شعور عاطفه را متذکر و یاد آور گردد موسیقی که زبان حقیقی احساسات است بمراتب بهتر از الفاظ و کلمات احساسات را بخاطر می آورد و لکن نظر باینکه فاقد صراحت کامل است نمیتواند واسطه ارتباط بین موجودات باشد مگر بطور مبهم •

منطق عاطفی بوجود منطق عقلی علم و اطلاعی ندارد باین جهت غالباً قبل از اینکه منطق اخیر در مقاصد خویش تفکرات لازم را بپایان برساند تصمیمات خود را بموقع اجرامی گذارد منطق عاطفی رویهمرفته بمعقولات و متناقضات و اصول و مبادی اهمیتی نمیدهد •

منطق عقلی بمبادی مادی که از تجربه و مشاهده حاصل گردیده استناد و اتکا دارد و این مبادی روی حوادث صریح و مجرد بوجود آمده

و سنجش آن سهل است اما منطق عاطفی تنها پایه و تکیه گاهش مبادی معنوی می باشد که در خود ما بوجود آمده و قیاس و سنجش آن بطور دقیق و صحیح ممکن نیست تصویر های شعور که از منطق عاطفی صادر گردیده همواره مبهم و غیر صریح می باشد •

افکار میتوانند بر طبق بعض قوائد عمومی معلوم در منطق عقلی مشارکت نمایند ولی احساسات بطور غیر ارادی و بمقتضای نظام دقیقی که چندان اطلاعی از آن نداریم بطور کلی در منطق عاطفی مجتمع میشوند بنا بر این میتوانیم بگوئیم که بعض احساسات احساسات دیگری را تولید مینماید و با آن ممزوج میگردد • الم موجب اندوه و عشق باعث سرور و خشم هایه میل بانقمام میشود •

چون قواعد منطق عقلی مادی است بطرز واحدی با جمیع مردمی که بدرجائی از تمدن و فرهنگ رسیده اند تطبیق میگردد و بهمین سبب است که این اشخاص نسبت بهمه موضوعات علمی اتفاق حاصل میکند اما منطق عاطفی برعکس با اختلاف افراد مردم اختلاف پیدا میکنند زیرا مردم در احساسات متفاوت اند باین جهت اتفاق آنان در مسائلی که با احساسات تماس دارد از قبیل معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و غیره ممکن نمی شود قواعد منطق عاطفی نمیتواند مانند منطق عقلی جنبه عمومی حاصل کند يك رساله ای که با منطق عاطفی یکنفر با يك طبقه درست در می آید برای دیگران ممکن است اینطور نشود در صورتیکه يك رساله منطق عقلی بر عکس برای تمام مردم ارزش ثابتی دارد •

از ملاحظات پیش چنین معلوم میشود که چنانچه امور واحدی را از نظر هر يك از دو منطق عقلی یا منطق عاطفی بنگریم ناچار باهم فرق میکند

خطای کلی اینجاست که بخواهیم حوادثی را که در دایره منطق احساسات دور میزند بوسیله عقل مورد حکمیت قرار دهیم •

ولو اینکه اطلاعات ما نسبت بمنطق عاطفی خیلی ناچیز است با وجود این تجربه ما را ببعض قواعدی که اغلب اوقات خطبای بزرگ بکار برده اند هدایت مینماید و این خطبا بجای اینکه اوقات خود را تلف کنند و بتنظیم دلایل و براهینی برای اقناع شنوندگان مبادرت نمایند و مؤثر هم واقع نشود بتدریج آنان را تحریک و تهییج مینمایند و در تنوع آن فکر میکنند چه بخوبی میدانند حساسیتی که در اثر یکی از مهیجات محدود حادث میشود بزودی زایل و ناپدید میگردد باین جهت با درجات چابکانه و کلمات سحر آمیز و حرکات دست و پا و صدای گیرا يك فضای احساسانی که برای پذیرفتن نتایج منظور مناسب باشد بوجود می آورند •

احساسات چون عامل حقیقی اعمال ما می باشد البته طبیعتاً منطق آنان هم هادی ما هستند وقتی مردم عواطفشان دچار هیجان شود سیر و رفتارشان نیز تغییر میکند و هر گاه دلشان مقهور و مجذوب گردد اراده شان هم مغلوب میشود تنها استفاده ای که خطیب از منطق عقلی میبرد اینست که میتواند نقشه هائی ترسیم نموده بوسیله آن خطبه های خویش را مرتب سازد • مبادی عاطفی مدام در تصورات ما راجع بجهان دخالت نموده و اساس افکار اخلاقی و دینی و سیاسی و اجتماعی بشمار میرود حتی حقایق علمی مصون نمانده و نظریه های آن مورد تأثیر این مبادی میباشد •

خوشبختانه منطق عاطفی بطور همیشگی حاکم و مدیر مانیست بر حسب يك نظاماتی که بزودی مورد مطالعه قرار خواهیم داد منطق

عقلی گاهی بر تهییجات و تحریکات او مسلط میگردد اما البته این تسلط بهسولت ممکن نمی شود زیرا منطق عقلی با اینکه در طی قرن ها رشد و نمو نموده هنوز ضعیف است با وجود این راه درازی را که منطق عقلی پیموده برای ما معلوم نموده که حال وحشیانی که احساسات صرف بر آنان حکومت داشته چه بوده است این مردم ابتدائی و بدوی که از نفوذ منطق عقلی دور هستند فقط تابع مهیجات خود میباشند همینکه از گرسنگی در فشار شوند خود را روی شکار خویش میافکنند و هر وقت کینه و بغض اعلام نماید فوری بجانب دشمن خود هجوم می آورند زندگانی مردم اولیه باین کیفیت بوده و فیلسوفان انقلاب فرانسه هم نمونه آنرا در معرض انظار ما نهادند •

۳ - منطق جمع

منطق عاطفی یکی از پایه های منطق جمعی است عجله وارد در بحث آن نمی شویم بعداً در فصل مربوط بآراء و عقاید جمعی بگفتگوی آن خواهیم پرداخت • فقط در اینجا بادآوری میکنیم که منطق عاطفی و منطق جمعی با یکدیگر مخلوط نمیشود و ظهور منطق جمعی فقط در جماعات بوده میتواند مسبب افعالی شود متناقض با افعالی که از منطق عاطفی صادر میگردد •

بزودی خواهیم دید که چگونه روح جمعی که موقه بوسیله يك جماعتی بوجود آمده يك جماعت خاصی را نمایش میدهد که محال را نمیفهمد و از پیش بینی عاجز است و احساساتش بعد افراط رسیده و عمل منطق عقلی کاملاً در او باطل و بی اثر گردیده است ما در این فصل نشان دادیم که منطق عاطفی با منطق دینی که اکنون از آن بحث خواهیم کرد محرك حقیقی عملیات ما میباشد برای حرکت باید

اول حس کرد همینکه حس کردیم حکم این منطق تنفیذ گردیده است در حقیقت منطق نامبرده بر تمام سنین عمر نفوذ دارد انسان خیلی دیر متوجه شد و مختصری شانه از زیر بار آن خارج کرد • هنوز وقت آن نرسیده است که بجای تسلط منطق عاطفی بر منطق عقلی منطق عقلی بر منطق عاطفی مسلط گردد •

فصل چهارم

منطق دینی

۱ - اوصاف منطق دینی

منطق عقلی يك منطق شعوری است که تعقل و تفکر و استدلال و اختراع را با انسان می آموزد منطق عاطفی يك منطق لاشعوری است که منشأ عادی رفتار ما بوده عقل و هوش غالباً در سلسله آن تأثیری ندارد ولکن منطق دینی که اينك وارد بحث آن ميشویم با مرحله ای عالی تر از منطق عاطفی مطابقت میکند باین جهت حیوانات با اینکه دارای قسمت عمده ای از احساسات ما هستند با منطق دینی آشنائی ندارند •

منطق دینی با وجود اینکه اسبب بمنطق عقلی که درجات بلندی را از تکامل پیموده پست تر می باشد نقش مهمی را از راه تولید معتقدات در تاریخ ملتها بازی کرده این منطق منشأ تأویلات و تفسیرات دور از عقل بوده بر حرکات مسلط و مستولی میباشد و اگر منطق عقلی از قدیم جانشین منطق دینی میگردد سیر تاریخ عوض میشد • منطق دینی هم مانند منطق عاطفی متناقضات را میپذیرد ولکن مانند آن لاشعور نیست وغالباً متضمن يك شامل و تفکری میباشد اوصاف قاطعی که در طبقه بندی انواع مختلف منطق بکار برده ایم فرق بین

منطق دینی و منطق عاطفی را برای ما بطور روشن واضح میسازد منطق دینی غالباً انسان را بعملیائی و امیدارد کاملاً مخالف منافع صریح خود و حال اینکه منطق عاطفی چنین نمیکند در تاریخ سیاسی شواهد آن متعدد و در تاریخ دینی از آنها بیشتر است .

بدون شك در حالائی نظیر آنچه كه من اشاره كردم و آنجائی كه حالات عاطفی قوی از قبیل حیا و مهر مادری مفقود میگردد ممكن است چنین اعتراض كنند كه این مفقود شدن در نتیجه جانشین شدن احساساتی بجای احساسات دیگر است و لكن باید فهمید علت این جانشین شدن چیست ؟ البته نباید علت را در منطق عقلی جستجو نمود زیرا هرگز عقل ما را بانجام چنین اعمالی پند نمیدهد همچنین نباید آن را در منطق عاطفی جویا شد ناچار باید بیک منطق دیگری بنام منطق دینی متوسل گشت و همینكه عمل این منطق را در تاریخ تمدن مورد آزمایش قرار دهیم فرق و اختلاف آن با منطق عاطفی بیش از پیش واضحتر میگردد . در منطق دینی بجای علل طبیعی - كه مورد قبول منطق عقلی است - اراده هوسناك موجودات و یا قوای عالیه ایست كه در اعمال و افعال ما دخالت میکنند و باید از آن در وحشت شد و با آن مدارا نمود حكومت منطق دینی همه وقت برقرار بوده خصوصاً در دوره ابتدائی بشر هنوز هم با وجود ترقی منطق عقلی نفوذ آن بسیار است قدرت منطق دینی مخصوصاً در اشخاصی مشاهده میشود كه بنام اشخاص دینی خوانده میشوند شعور دینی در شخصی تجلی میکند كه يك قدرت سحر آمیز باو نسبت داده شود و عقل هیچگونه تأثیری در آن موجود با آن چیز معین و با آن قوه مجهول نداشته باشد . نتایج این شعور دینی بنا باشخاص فرق میکنند برای بعضی عبارت است از پایه معتقدات دینی معلوم در محیط صریحی كه بنام الوهیات خوانده میشود و برای برخی

دیگر قوای علوی امر مبهمی است ولکن همانطور توانا و با سلطه می-
باشد بنا بر این در اینان روح تدبیر بشکل نوعی خرافات ظاهر میشود
باین جهت یکنفر بی دین و منکر خدا ممکن است مانند يك فرد متقی
و پرهیز کار متدین باشد و حتی ممکن است تدبیرش شدید تر از او
هم باشد •

دلیل وجود روح دینی در اشخاص توجه و انگای آنان است
بیک حرز یا عدد یا آب معجز نما یا حج و زیارت یا بقایای اجساد مقدس
و یا خصایص خارق العاده همچنین باز دلیل آن فرض و تصور آنان است
بقدرت يك نظام سیاسی یا اجتماعی که بتواند مردم را از حالی بحال
دیگر در آورد • تدبیر متصل حالت خود را تغییر میدهد ولکن ماهیت
و جوهر آن که مربوط بعمل بعضی قوای اسرار آمیز است تغییر نمیکند
و اگر موضوع تدبیر در اثر فعل زمان تبدلانی بپذیرد ماهیت آن هرگز
تغییری حاصل نمینماید چه در ماهیت تدبیر هیچگونه نقد و انتقادی
مؤثر واقع نمیشود باین جهت در وجود اشخاص يك سادگی نامحدودی
ایجاد میکند بسیاری مردم هستند که خود را آزاد فکر دانسته و
تعالیم دین را بر کنار مینهند ولکن با وجود این بالهام قلبی و گواهی
دل و فال و شگون و قدرت سحر آمیز طناب مصلوبین و نحوست عدد
سیزده اعتقاد دارند و جهان در نظرشان مرکب است از چیز های سعد
و نحس بهمین جهت هرگز قمار بازی را پیدا نمیکند که باین نکات
یقین قطعی نداشته باشد •

ایمان شخص متدین حد و انتهائی ندارد و هیچگونه محالات عقلی
آنها متزلزل نمیسازد و تحت نفوذ عقل و تجربه و کشف و مشاهده
نمیرود همچنین عدم تحقق پیش بینی ها هم او را متزلزل نمیکند و

نمی‌تواند معتقد شود که قوای فوق‌الطبیعه دارای هوی و هوس بوده و بر حسب ناموس و قانون معین سیر نمی‌کند • هر قدر که انسان در طریق مدنیت پیش برود روح تدبیری که در میان تمام وحشیان و مردم بدوی عمومی است متدرجاً محدود و پیاده ای موضوعات منحصر می‌گردد و ایمان مرد متمدن نسبت باین موضوعات کمتر از ایمان مرد بدوی نیست و هیچ‌گونه ادله و مباحث علمی هم آنرا متزلزل نمی‌سازد و با مشاهده این حقیقت علت اینکه بعضی دانشمندان بزرگ در برابر بعضی عقائد مربوط بسحر و ستارگان تسلیم میشوند روشن می‌گردد •

شکی نیست که ترقیات و پیشرفت های عقلی نمی‌تواند در ارکان تدین سستی و فتوری وارد سازد زیرا ملجأ و پناهگاه تدین همیشه آخرت و سرای عقبی بوده و علم را بدان دسترسی نیست باین جهت عده علاقه مندان بسرای آخرت بسیار زیاد می‌باشد •

۴ - تدین اساسی عقاید بشمار می‌رود

عالم تدین بسان کشتزاری است که معتقدات دینی و سیاسی و غیره در آن رشد و نما می‌نماید نتایج این منطق یعنی منطق تدین مخصوصاً در مردم بدوی و وحشی دیده می‌شود و چون این مردم اطلاعی از قوانین طبیعی ندارند ناچار در يك عالمی پر از ارواح که لاینقطع بآن ملتجی و متوسل میشوند زندگی می‌کنند و مدام تصور می‌نمایند که ماوراء هر حقیقت آشکاری يك قوه نهانی وجود داشته و مسبب آن بشمار می‌رود • اما مرد متمدن عقائدش حالت ابتدائی نداشته و درجانی از ترقی را پیموده است زیرا در اثر تربیت برایش ثابت گردیده که در عالم طبیعت قوانین و نوامیس ضروری وجود دارد البته از طرفی نمی‌تواند آنها را انکار نماید و از طرف دیگر هم عقیده دارد که نمازها

ودعا ها میتواند جلوی این قوانین طبیعی را گرفته و سیر و عمل آنها را متوقف سازد باین ترتیب منطق دینی و منطق عقلی گاهی در شخص واحدی اجتماع میکنند بدون اینکه هیچ يك در دیگری نفوذی ابراز دارد •

روبهرفته زود باوری و ساده لوحی مؤمن حقیقی بطور کلی نامحدود بوده و هیچ پیش آمد و معجزه ای قادر نیست او را دچار حیرت سازد چه که او برای خدا قدرتی بیحد و منتهی قائل است • در کلاسیای (اوروی بدو) صندوقی دیده میشود که اعلان های که بعنوان زائرین از بیت المقدس توزیع شده و فوری بوسیله باد و نسیم بآن صندوق میرسد برای زوار میگوید • عقیده دارند که صندوق مزبور محتوی (شیر مادر مسیح و موهائی که مادلین مقدس با آن پای حضرت مسیح را مسح کرده و عصائی که موسی با آن دریای سرخ را دونیم نمود و کیف پطرس مقدس و غیره) میباشد •

این سند که یکی از هزاران اسناد نظیر آن میباشد بخوبی نشان میدهد که تا چه پایه عقیده دینی بر نفوذ و شدید تاثیر است از جمله اسناد نامبرده بقایای اجساد یکی از مقدسین را بشمار میآوریم که در صندوق زرینی در یکی از کلیساهای بزرگ باطناب دار مصلوب محفوظ مانده است و باید باین اسناد بنظر تکریم و احترام نگریست زیرا اینها اولاً مولود امید و سعادت بوده و ثانیاً با بعض احتیاجات خلل ناپذیر روح مطابقت دارد • وقتی عملیات منطق دینی را در خلال جمیع عناصر حیات اجتماعی مورد نظر قرار دهیم میبینیم در هنر ها و ادبیات و سیاست حتی در فن معالجه هم مؤثر است • دور ادبی از قبیل رمانتیک نیز از جمله مظاهر آن بشمار میرود هنر و ران غیر از عقائد دینی بچیز دیگر

نظر نداشته و روش های تحلیل عقلی نزد آنان مفهومی ندارد نفوذ روح دینی مخصوصا در عالم سیاست ظهور و بروز کامل داشته و احزاب رادیکال ، ضد کلریکال ، و فراموشخانه (فراماسون) و تمام دستجات تند رو دیگر در تدین کامل زندگی میکنند همچنین این روح دینی بر طبقه کارگر تسلط تام و تمام دارد .

حوزه هایی که علم توانسته در آن راه ورخنه ای باز کند بسیار محدود است ولو اینکه برای تمنیات و تمایلات ماحدی نیست بدیهی است قوه منطق دینی تا مدت مدیدی عالم بشری را همچنان زیر فرمان خود نگاه خواهد داشت و این قوه با ایجاد قوانین و عادات و مذاهب اوهامی پدید آورده که تا امروز هادی و راهنمای نوع بشر گردیده است و قوه آن بحدی زیاد است که میتواند هر خیالی را لباس حقیقت بپوشاند و تحت تاثیر او میلیون ها افراد انسانی بامید و رنج و خوشی بی بردند و رویهمرفته هر گونه هدف عالی و مثلی از او ناشی و ظاهر گردیده است منطق دینی ، منطق احساسات و منطق عقلی نمونه سه حالت مستقل فعالیت دماغی بشر میباشد که مزاحم و منازع یکدیگر هم نیستند .

فصل پنجم

منطق عقلی

۱ - عناصر اساسی منطق عقلی

در موضوع منطق عقلی مؤلفات بسیاری نوشته شده و لکن این مؤلفات فوائد چندانی در بر ندارد و اگر مادر اینجا بگفتگوی آن میپردازیم یکی برای اینستکه گاهی در تکوین آراء نقشهائی بازی میکند و دیگر از این نظر است که وجه اختلاف آن را با انواع دیگر منطق

که قبلاً مورد بحث قرار دادیم واضح سازیم اکنون بیان بعضی عناصری که پایه و اساس منطق عقلی بشمار میرود میپردازیم و آن عبارت است از اراده ، دقت و اندیشه .

اراده . اراده عبارت است از قوه تصمیمی که انسان برای انجام عملی اتخاذ میکند و آن دارای سه مرحله است تفکر ، عزم و اجرا منشاء اراده هم عقل است و هم عاطفه اما منشأ عاطفه از این جهت است که تمام انگیزه های اعمال ما از عاطفه می باشد و منشأ عقلی از این حیث که بفضل دقت و اندیشه میتوانیم در روح خود صور دماغی ترکیب کنیم که بعضی بتواند عمل بعضی دیگر را باطل سازد .

ما بر خلاف آنچه که در کتابهای روانشناسی بیان شده میگوئیم اراده هم شعوری است و هم لاشعوری . شدید ترین و زور مند ترین اراده ها لاشعوری است حیوانات و اکثر مردم فاقد این نوع اراده می باشند . اگر تحقیق اراده لاشعوری برای ما اشکال دارد از این جهت است که عقل بغوریت برای ایضاح اعمال کامل آن مداخله میکند و ما از این جا تصور میکنیم که مسبب این اعمال همان اوست . دکارت که بسیاری فیلسوفان کنونی دیگر هم در این رأی با او شریک اند عقیده دارد که ماهیت و جوهر وجودی اراده غیر از ماهیت و جوهر وجودی عقل است و این اراده اصل و ریشه عقائد ما می باشد . اعتقاد بنظر دکارت عبارت از اینست که انسان بطیب خاطر و با اراده کامل نسبت به یک تصویری که از عقل تراوش یافته تسلیم شود و یا برعکس آن را تردید نماید این نظریه که از طرف اکثر فیلسوفان مورد مدافعه واقع شده در این کتاب نقض و ابطال میشود و ثابت خواهد شد که عقیده اصلاً مربوط باراده نیست .

ارسطو بیش از دکارت بمبادی و افکاری که در اینجانشریح گردیده نزد يك است چه که مبنای نظریه او در روانشناسی تمیز بین قوای احساسات و قوای عقلی میباشد و میگوید از ترکیب این دو ، اراده حاصل میشود باین ترتیب اراده معلول میشود نه علت . ارسطو عاطفه را در برابر عقل قرار میدهد ولیکن دکارت اراده را مقابل آن می نهد .

دقت - دقت عبارت است از اینکه شخص ذهن خود را بچیز واحدی و یا شکل چیز واحدی و یا بافکار ناشیه از آن چیز مصروف سازد و از توجه بموضوعهای مهم دیگری او را مجزا و مجرد سازد . بسیاری از نویسندگان دقت را شکلی از اشکال اراده میدانند و با اینکه بطور یقین تابع اراده میباشد معذلك ذاتاً و معنأ با آن یکی نیست همچنین نباید دقت را با عقل مخلوط کرد بلکه دقت يك عنصر کمکی و قابل استعانتی برای آن بشمار میرود .

اشیائی که ما را احاطه کرده در حواس ما مؤثر است و اگر ما آنها را مثلاً مانند دور بین عکاسی بطور متساوی ادراك و احساس نمائیم دماغ ما مملو از صور بیفایده بسیاری خواهد شد ولیکن ما از مراحم دقت خود چیزهائی را ادراك میکنیم که مورد احتیاجمان باشد و علت آن اینست که میتوانیم تمام نیروی ذهن خویش را متوجه موضوع واحدی سازیم .

حیوانات نیز دارای دقت میباشد ولیکن این دقت در نزد آنها غیر ارادی است در صورتیکه در انسان ارادی میباشد . از رشد و توسعه دقت در اشخاص زیادی قدرت عقلی حاصل میشود . بچه ها و مردم بدوی از دقت ارادی بهره خیلی کمی دارند هرچه دقت در شخص بیشتر باشد

بهمان نسبت عقل زیاد تر میباشد اگر نیوتن فاقد آن دقت عظیم میبود آن ادراك مهم بار دست نمیداد ظهور نبوغ و هوش فوق العاده که ناگهانی حاصل میشود همیشه مسبوق بیک دقتی است که از روی جلم و حوصله انجام شده و معلول يك تأملاتی است که در طی اوقات متمادی بعمل آمده است .

اندیشه - اندیشه (تأمل) باعث ایجاد قوه تعقل در انسان میشود و آن عبارت است از قوه ای که بوسیله آن انسان بتواند صور دماغی ناشی از احساسات ، و یا الفظی را ^۱ که علائم آن صور میباشد در ذهن حاضر نماید سپس آنها را باستعانت دقت ثابت و پایدار سازد . در این صورت می توان آنها را با یکدیگر ترکیب نمود و مقایسه کرد و احکامی از آن بدست آورد . باین کیفیت نه تنها بذات اشیائی پی میبریم بلکه از رابطه آنها با یکدیگر مطلع می گردیم و همین تنها مقصد قابل حصول علم میباشد .

وجود استعداد برای اندیشه و تأمل همیشه متضمن وجود استعداد برای دقت میباشد و ضعف قوه دقت مستلزم ضعف اندیشه و تأمل است اندیشه و تأمل انسان را دارای عقلی شایسته میسازد مشروط براینکه منطق عاطفه و منطق دینی مداخله در امر ننمایند . چه همین که موضوعی را بخواهیم مورد تعقل قرار دهیم اگر بدایره عقیده وارد شود اندیشه و تأمل قدرت انتقادی خود را از دست میدهد .

۴- نقشی را که منطق عقلی بازی میکند

عمل اساسی منطق عقلی با شرکت اندیشه و تأمل و طبق طرقی که قبلاً بیان شد عبارت است از نمایش صور دماغی و یا کلمانی که صور مذکور را تعبیر مینماید این منطق مدتها اساس معتقدات بشمار میرفته

و حال آنکه ما برعکس عقیده داریم که منطق مزبور مولد و مسبب هیچگونه معتقدانی نبوده است و تنها نقشی که در این^۱ مورد شاید بازی میکند اینست که معتقدانی را که مرور زمان فرسوده و ضعیف نموده است و در نتیجه در آن رخنه و تزلزل حاصل شده آن رخنه و تزلزل را کامل میسازد و لکن در عین اینکه منطق عقلی در تکوین معتقدات وجودش منشأ اثر نیست و هیچ عملی ابراز نمیدارد برعکس در ترکیب و تشکیل معرفت و اجد مقام مهمی است و کاخ دانش و علوم و نتایج حاصل از آن یعنی توسعه حیرت انگیز صنایع جدید همگی روی بنیان آن استوار گردیده است.

البته شایسته نیست که در بیان قدرت آن مبالغه گردد و لکن در هر حال لازم است بحدود آن یعنی حدودی که فعلاً رسیده و از آن تجاوز نکرده است پی ببریم. هنوز این منطق بر حادثات حیات و افکار واقف و مسلط نگردیده است و دایره عمل او تنها در ماده است که موقه بوسیله مرکب یا زمان مستقر و ثابت میشود و اما در حادثاتی که حاکی از يك جريان پایداری مانند حیات باشد سوای يك نور مشکوکی هنوز چیز مهمی بدست نیآورده است.

وقتی که دانشمندان دیدند برای علم در دایره معرفت هیچ شريك و رقیبی نیست مدتها تصور کردند میتوان از منطق عقلی که منشأ و مصدر علم میباشد برای بیان و ابضاح مسئله تکوین و تطور معتقدات استفاده نمود این اشتباه سده های پیاپی دامنگیر روانشناسان شد تا حال که نزدیک است روانشناسی از این گمراهی و اشتباه بیرون آید با وجود این مشاهده نشان داد که موجودات پیش از اینکه تعقل نمایند و قبل از اینکه بفهمند اقدام می کنند باین جهت در عملیات خود از

طرف انواع منطق های دیگر راهنمایی میشوند و هر قدر در این تحقیقت که من بسبب نازکی آن غالباً رجوع میکنیم بیشتر وارد شویم بیشتر می فهمیم که مقام منطق عقلی در حیات افراد و طوائف مقامی است در درجه دوم .

تعقل و تفهم برای اقدام و عمل يك امر ضروری بشمار نمیرود پست ترین حشرات آنطور که لازم و مقتضی است حرکت و اقدام می نمایند بدون اینکه بمنطق ما سروکار پیدا کنند . عقل و فهم دو عامل فعالیت موجودات می باشند که از عامل اقدام و عمل مجزا هستند و بسیاری اوقات عمل این دو نشان دادن خطر و ممانعت از عمل میباشد . در اثر وجود قوه محرکه عاطفی و دینی اشخاص بسیار عادی داخل اقداماتی میشوند بدون اینکه از کیفیت تکوین اعمال خود اطلاعی داشته باشند در این مواقع از راه دلیل و برهان با آنان وارد مذاکره شدن بکلی بی نتیجه و بی فایده است و چون قوه فهم آنان ضعیف است هر که را که مطابق روش خود ببینند با نظر تحقیر می نگرند و اگر کسی بخواهد بعض افکار عقلی را در دماغ آنان وارد سازد مثل اینست که بچه ای بخواهد پرتغالی را در انگشتانه خیاطی خود جای دهد کسی که در نظر دارد حقایقی را بمنز افراد یا طوائفی وارد سازد باید قبلاً میزان ظرفیت دماغ آنان را مورد سنجش قرار دهد .

دایره عمل منطق عقلی در سیاست ملتها بسیار كوچك و محدود است و هرگز از حدود منطق و خطابه تجاوز نکرده و ظهور و بروز دیگری ندارد فقط احساسات است نه عقل که ملتها را بجنبش می آورد و آنان را رهبری و راهنمایی مینماید چه برای حرکت دادن باید به تحريك متوسل شد .

بزودی در فصل دیگری خواهیم دید که در تنازع و کشمکش بین منطق عقلی و منطق عاطفی همواره شکست و مغلوبیت متوجه منطق عقلی است و روانشناسان بیش از پیش باین موضوع پی میبرند.

ریبو Ribot میگوید تصور اینکه يك فكر مجرد و عریان و تماما خشك و عاری از عاطفه شبیه يك قضیه هندسی كوچكترین اثری در سیر و رفتار مردم داشته باشد خیال واهی و روانشناسی باطل و پوچی میباشد، هنوز خیلی طول دارد تا بآن زمانی برسیم كه دنیا تابع تعلقات و براهین فلسفی گردد همیشه كار بر عكس بوده و تا حال دست عقاید بوده است كه بكرات قلب و انقلابهای جهان را بوجود آورده است یعنی همان عقائیدی كه مورد تحقیر و استخفاف منطق عقلی است ولی این منطق عقلی نمیتواند با آن مقاومت و برابری نماید.

۲ - منطق عقلی بعد از منطق های دیگر ظهور نموده و ظهور آنها هم در اثر عمل طبیعت حاصل نشده بلکه بر ضد طبیعت بوجود آمده است

سابقا اشاره كردم كه منطق عقلی آخرین انواع منطق است و بعد از سایر منطق ها ظاهر گردیده و آن منطق های دیگر برای راهنمایی موجودات تقریبا از ادوار طبقات الارضی (ژئولوژی) تا امروز كفایت كرده است.

منطق عقلی بهیچوجه عمل طبیعت نیست بلکه عمل خود انسان است بر ضد طبیعت انسان در اثر ایجاد این منطق كه ناشی از هوش اوست متوجه قوای جهان شد و توانست كم كم شانه از زیر بار آن خارج سازد و رفته رفته آنها را تحت اطاعت و انقیاد خویش در آورد همین جاست يك مظفریت عمده.

برای پی بردن باینكه منطق عقلی مولود طبیعت نیست و مولود

انسان است بر علیه طبیعت ، باید ملاحظه نمود که چگونه مناعی و مجاهدات آن در منازعه و مجادله با حوادث طبیعت مصروف میشود ، طبیعت بهیچوجه بسر نوشت فرد اعتنائی ندارد فقط توجه آن ببقا نوع است تمام موجودات در برابر او مساری میباشند و همان اندازه کوششی که در محافظت موذی ترین میکرب بعمل می آورد بهمان اندازه کوششی است که برای محافظت بزرگترین شخص نابغه معمول می دارد . در اثر کسب منطق عقلی ما توانستیم با نوامیس و قوانین سبع جهان بزد و خورد بر خیزیم و بعض اوقات هم فاتح شویم منظور عمده علم همین جنگ همیشگی است بر ضد ظلم و ستم طبیعت و البته این مجادله با نوامیس و قوانین طبیعی تا حدودی است که معرفت و وقوف ما پیشرفت کرده است روزی که کنه منطق حیات و منطق عاطفی شناخته شد همانوقت ما بر آنها فرمانروا خواهیم گردید و بشر دارای همان قدرتی خواهد شد که بخدایان قدیمی نسبت میداد .

علم هنوز از تحقق این آرزو فرسنگها دور است با اینکه هر روزی چیزی از قدرت طبیعت میکاهد معذلك ما مجبوریم بار آن را تحمل نمائیم و برای تحمل این بار ناچاریم خود را با آن سازگار و مطابق سازیم . این قدرت عظیم شاید خیلی بیش از این باشد که علم فرض نموده است ما نسبت بحکم طبیعت تابع و خاضع هستیم ولی آیا این طبیعت هم به وجوبی که انتظام دهنده قدر است و خدایان هم باید از آن پیروی نمایند تسلیم نیست ؟ هنوز فلسفه آنقدرها پیشرفت نکرده است تا بتواند بدین گونه پرسشها پاسخ دهد .

بخش چهارم

کشمکش انواع منطق با یکدیگر

فصل اول

۴ زد و خورد بین مبادی عاطفه و مبادی دینی و مبادی عقلی

۱-۱. کشمکش بین انواع منطق در زندگانی روزانه

عوامل آراء و عقائد را بانواع مختلف منطق تعبیر نمودیم و شرح آن را در فصلهای پیشین بیان کردیم و چون بین این منطق ها اختلافاتی وجود دارد البته غالبا میان آنان کشمکش هائی برپا میشود اکنون باید فهمید این کشمکشها چگونه فیصله مییابد؟

در حقیقت ظهور این کشمکشها بطور استثنائی است. چه که روبهمرفته در زندگانی روزانه بین نهیجات متضاد انواع منطق يك تعادلی وجود دارد و مزاج دماغی بحسب زمان و مکان و اوضاع و احوال حاضر میشود تحت نفوذ و استیلای یکی از آنها قرار گیرد. البته این تعادلی را که اشاره کردیم عبارت از این نیست که منطق ها در یکدیگر مخلوط باشند بلکه عبارت است از انطباق انواع مختلف منطق ها که هر يك علیحده حافظ عمل و تاثیر خود میباشد این انطباق انواع منطق های مختلف در وجود شخص واحد ما را بحل مسئله مهمی موفق میسازد و آن مسئله اینست که بفهمیم صاحبان افکار هالی که بمتدها و اسلوب های دقیق علمی انس و عادت دارند چگونه بمقائد دینی یا سیاسی یا سحر و شعبده و غیره که بهیچوجه در

برابر منطق عقلی نمیتوانند اظهار وجود کنند ایمان و اعتقاد پیدا میکنند؟ جواب این مسئله در حقیقت سهل و آسان است .
البته این افراد بلند فکر در مبادی و ادراکات علمی پیرو منطق عقلی میباشند ولیکن در عقائد خود تابع منطق دینی یا منطق عاطفی هستند .

یکنفر دانشمند همانطوری که از يك خانه ای بخانه دیگر نقل مکان میکند همان طور هم از دائره معرفت و بینش بدایره عقیده انتقال می یابد و اگر غالباً فدای خبط و خطا میگردد برای اینست که سعی دارد اسلوبهای منطق عقلی را با تعبیرات مظاهر منطق دینی و عاطفی مطابقت دهد تا بتواند برای عقائد خود مبنای علمی فراهم سازد همین که رشته تعادل بین انواع منطق گسیخته شد کشمکش و ستیزگی آنان با یکدیگر ظاهر میگردد البته بندرت منطق عقلی در این معرکه فائق میگردد بلکه بسهولت مغلوب شده و برای بعض ادراکات و مبادی بچگانه بخدمت وارد میگردد اینست علت آنکه دلیل عقلی در موضوع عقیده دینی یا سیاسی و یا اخلاقی مفید واقع نمیشود . اقامه دلیل و برهان عقلی برای کسیکه دارای يك عقیده ایست ناشی از عاطفه یا دین جز آنکه بیشتر آن شخص را نسبت بعقیده خود بشور و هیجان آورد تاثیر دیگری ندارد باین جهت کسی نمیتواند بقوه عقل خویش بر رای و عقیده خود غالب گردد مگر اینکه این رای و عقیده بقدری کهنه و پوسیده بشود که قوت خود را بکلی از دست بدهد .

نتایج کشمکش و تنازع بین منطق دینی و منطق عقلی وقتی خوب واضح و آشکار میشود که متوجه مثل (پاسکال) شویم و ما آن را در فصل دیگری بطور مشروح مورد بحث قرار خواهیم داد .

اکنون تفصیل آن در اینجا بیفایده است و فعلاً بحث خود را منحصر بگفتگوی در زود خورد منطق عاطفی و منطق عقلی می نمایم البته این در طرف از حیث قوه متساوی و برابر نیستند باین جهت عقل میتواند بدون اینکه مستقیماً وارد جدال شود در اثناء زود خورد به حیلۀ هائی متوسل شده بعضی احساسات را بر بعضی دیگر مستولی کند و خود بدینوسیله مجالی بدست آورده قوای خویش را نسبت بآنهائی که مقتضی میداند مسلط و فرمانروا سازد.

۴ - زود خورد بین مبادی عاطفه و مبادی عقلی - تأثیر افکار در احساسات

احساساتی که مارا در کارها راهنمایی مینماید در افکار انسان تأثیر بسیاری ابراز می دارد در صورتی که تأثیر افکار در احساسات بسیار کم و ناچیز است، و فکر بطور کلی نتیجه یکی از احساساتی است که بطور لاشعور تصور یافته و در نزد ما مجهول میباشد و چیز دیگری غیر از این نیست.

علت عدم تأثیر فکر در احساسات عبارت از اینست که حیات احساسات مجهول باقی می ماند و نمی داند که تأثیر عقل در آن تا این اندازه ضعیف میباشد و اگر بخواهیم بدانیم درجه تصور احساسات ما خارج از تأثیر اراده تا چه اندازه است لازم است در خودمان نظر اندازیم آنوقت خواهیم دید که احساسات مانند نباتی کند میروید و آن نبات شبیه بآن نباتی است که (سوللی پرودوم) شاعر و فیلسوف در قصیده نامی خود بعنوان (ظرف شکسته) توصیف نموده. يك كلمه ويا يك اشاره ساده بی اهمیت میتواند بمرور زمان دوستی را بدشمنی تبدیل نماید.

کار عمده عقل در احساسات که باعث ایجاد صفات و اخلاق است عبارت از اینست که بعضی از آنها را از یکدیگر جدا ساخته و بوسیله یکی از صور دماغی و ذهنی تحریک و تشدیدشان نماید و باین ترتیب آنها را برای تسلط بر بعضی تهییجات قادر سازد و در نتیجه باین کیفیت میتواند شخص را ولو موقه هم باشد بدرجه عالی تر از درجه مخصوص خود بالا برد.

چون عقل میتواند احساسات و معقولات را باهم جمع کند همینطور هم میتواند گاهی از احساسات استفاده نماید همچنانکه معمار میتواند باهمان سنگهایی که در یک ساختمان بکار میبرند بناهای مختلف برپا سازد البته تاثیر عقل در احساسات نا محدود نیست و دارای حدی میباشد زیرا مشاهده و معاینه بما نشان میدهد که وقتی احساسات شدید شد عقل سلطه و اقتدار خود را از دست میدهد اقتدار بعضی احساسات بجائی میرسد که نه تنها عقل بلکه منافع صریح و آشکار شخص هم بی اثر میگردد، در فصل مخصوص بمعتقدات مثال و نمونه های متعددی در اینمورد بیان خواهیم کرد.

احساسات مستقیماً با افکار تبدیل نمی یابند و لکن در هر حال موجد افکاری می باشد که بنوبه خود احساسات دیگری را بخاطر میآورد باین ترتیب هر دو طرف با اینکه استقلال خود را محفوظ میدارند در یکدیگر بطور متوالی تاثیر مینمایند.

بنابراین مسلماً افکار ولو بطور غیر مستقیم در زندگانی فردی و جمعی ما صاحب تاثیر میباشند و اما من ناچار این موضوع را تکرار میکنم که تاثیر آن وقتی میسر میشود که باصول عاطفه متکی باشد و صور نیکه احساسات مصدر و منشاء افکار باشد پس در حقیقت جدال

بین افکار همان جدال بین احساسات است، و ملت هائیکه ظاهراً در راه بعض افکار جنگ و جدال راه میاندازند در حقیقت جنگ و جدالشان از جانب احساساتی است که موجب آن افکار میباشد.

همانطور که اعضاء انسانی در نتیجه عدم استعمال فقط قوه خود را از دست می دهند نه ذات خود را همانطور هم احوال عاطفی انسان وقتی فرصتی برای ابراز خود بدست نیآورد قوه را از دست میدهد نه ذات را بهمین جهت اشراف انگلستان و فرانسه که سابقاً بانجام بعض وظایف اقدام میکردند بعض صفات اشرافی مربوط بآن وظایف را حفظ کرده بودند ولیکن از وقتی که انجام این وظایف ملغی شد آن صفات هم از بین رفت.

این طبقه صفات اخلاقی خود را از دست دادند بدون اینکه ذکاوتی تحصیل نمایند و مجالی برای تمرین آن داشته باشند زیر دست طبقاتی که قبلاً بآنان فرمانروائی میکردند اند قرار یافتند بدیهی است وقتی نفوذ اشرافی پس از انقلاب کمبر در فرانسه زوال یافت ناچار حدوث تزلزل کنونی در نفوذ اشرافی انگلستان نیز مسلم میشود.

يك ناموس داریم که با واقع مطابقت کامل دارد و می گوید احساساتی که تمرین نشده پزمرده میگردند. ولیکن غالب مربیان ما بوجود این ناموس معرفت ندارند در صورتیکه تاریخ ملت ها نمونه های زیادی در تأیید آن بدست میدهد از جمله نمونه ها غرائز جنگی ماست که با آنکه آنهمه در دوره انقلاب و دوره امپراطوری رشد و نما حاصل کرد روز بروز بیشتر بحال آرامش طلبی و ضد سلحشوری افتاد آنهم نه فقط در توده مردم بلکه در میان طبقه تحصیل کرده و متفکر نیز انتشار کاملی پیدا کرد در نتیجه آن این تضاد عجیب پیدا

شد: هر قدر ملت‌ها بآرامش طلبی بگروند بهمان اندازه حکومت در مسلح شدن وارد میشود.

سبب این حالت‌ظاهری غیرطبیعی ساده‌است یعنی افراد همواره پیرو غرور و تابع عجب و تکبر خویش می‌باشند با وجود اینکه حکومت‌ها اضطراراً بمصالح اجتماع مشغول می‌باشند در اثر تجارب متوالی بیش از توده مردم و خطیب‌های آنان فهمیده‌اند که هرملتی چنانچه ضعیف و ناتوان شود طولی نمیکشد که در معرض تاخت و تاز و چپاول همسایگان خود قرار میگردد (۱) این قانون نسبت بتمام ملت‌ها اعم از اینکه تازه باشند یا قدیم جاری است. لهستانیان، مصریان، ترک‌ها و صرب‌ها و غیره نتوانستند از مهاجمات خاله بر انداز ملت‌های دیگر مصون مانند مگر اینکه قسمتی از اراضی خود را بیغما داده و از آن صرف‌نظر نمودند.

عمل‌تطور احساسات که بعضی نتایج آن را نیز بیان کردیم تحت تأثیرات مختلفی حادث میگردد از جمله آن تأثیرات مخصوصاً تأثیرات محیط می‌باشد و انسان برای اینکه با آن موافق و سازگار شود ناچار است بعضی حالات عاطفی خود را تسکین دهد و بعضی دیگر را

۱ - صدر اعظم آلمان این حقیقت را در ماه مارس سال ۱۹۱۱ بخوبی در نطق خود در برابر مجلس رایش‌تاج تشریح کرد، بعضی قسمت‌های آن بقرار زیر است.

« مسئله خلق سلاح مادام که انسان انسان است و دولتها دولت در نزد اشخاص جدی آزموده مسئله ایست مشکل و غیر قابل حل. ضعیفان هر کاری بکنند باز لقمه چرب اقویا هستند و ملتی که نمیخواهد برای تسلیحات خود هزینه صرف نماید بدرجه دوم تنزل یافته يك ملت قوی‌تر جای او را خواهد گرفت » این مرد سیاسی خوب حق مطلب را ادا کرده میگوید (تهیه‌هایی که موجود چنانکه می‌باشد ریشه اش در احساسات مردم است که به سهولت تحت تأثیر قرار میگیرند)

که در اثر تمرین همواره تقویت میشود مورد استعمال قرار دهد البته این تمرین عملی نمیشود مگر از راه تربیت چه که تربیت در نمو دادن صفات اساسی خصایص شخص اهتمام مینماید خصوصا در ملکه استنباط و شجاعت و اراده و سایر صفات طبیعی دیگری که می تواند با احساسات معارضه نماید ترس از مسئولیت ملکه ابتکار و اقدام را متلاشی میسازد و نخوت و خود پسندی فردی حس علاقه و اخلاص نسبت بمنافع اجتماع را از بین میبرد .

۳ - جدال احساسات با یکدیگر ، عوامل منع کننده

تمام ابتدائی ها از مردم بدوی وحشی و حیوانات همواره مایل اند مجال عملیات برای غرائز شان باز بوده و خود طبق آن رفتار نمایند ولیکن همینکه مردم بدوی بطور قبیله مشغول زندگى شدند و همینکه حیوانات رام و اهلی گردیدند ضرورت و احتیاج ایجاب نمود که بعضی از این غرائز را محدود و مقید سازند البته این تقید و محدودیت وقتى حاصل میشود که احساسات زور مندی با احساسات محرکه دیگری بجنگد و مخالفت پردازد مانند ترس از عذاب و عقاب و امید به پاداش قدرت در مسلط شدن و غلبه یافتن بر تحریکات عاطفی علامت عنصر اساسی مدنیت است و اگر عنصر مذکور که پایه اصلی اخلاق است وجود نداشته باشد حیات اجتماعی محال خواهد شد .

عواملی که مقید کننده و محدود سازنده هستند و در اثر عادات و اخلاق و قوانین ثابت گردیده نه تنها وجود يك جدالی را بین احساسات و عقل نمایان میسازد بلکه همانطور که قبلا بیان نموده ام نمونه وجود جدالی میباشد که بدست عقل بین احساسات برپا گردیده است .
قوانین مدنی و دین غیر از اینکه مظاهر بعضی احساسات را محدود

مقید ساخته و از بروز و ظهور آن جلوگیری نماید غایت دیگری ندارد.

هر تمدنی متضمن فشار و اجباری میباشد افراد بدوی وقتی در اثر قوانین شدید اولین قیود اجتماعی میآموزند که چطور بر محرکات و تهیجیات خود قدری مسلط شوند از حالت حیوانی آزاد شده و داخل حالت انسان متاخر میگردند و چون مجبور شوند بیشتر بر آن هیجانات نفسانی غالب شوند بحالت تمدن وارد میگردند و اما این حالت اخیر بسته است باینکه تاچه اندازه انسان بر نفس خود مسلط و حاکم گردد فشار و اجبار مذکور مساعی مستمر و متمادی لازم دارد و استمرار این مساعی وقتی امکان دارد که کار آن سهل شود یعنی بعمل عادت ~~که~~ آن هم در اثر تربیت ثابت میگردد حالت لاشعوری حاصل کند.

وقتی نظام داخلی بقدر کفایت در روح توسعه و تقدم حاصل کند ممکن است جانشین نظام خارجی گردد ولیکن اگر انسان نتواند برای شخص خود يك نظام داخلی بر قرار سازد ناچار باید متحمل نظامات خارجی گردد و اگر از هر دو نظامات داخلی و خارجی عاری شود بحالت ابتدائی و ادوار توحش قدیمی بر می گردد البته صحیح است که احساسات راهنما و هادی ماست ولیکن اجتماع هم وقتی میتواند باقی بماند که اعضاء آن حدود احساسات خود را فهمیده و جایی آنرا متوقف سازند که بدانند اگر از آن حد تجاوز نماید بهرج و مرج و انقراض جامعه منجر میشود.

احساساتی که بنا بمقتضیات اجتماعی که صورت قانونی پیدا کرده مورد قید و بند واقع میشود زایل و برطرف نمیکردد همین که

احساسات مذکور از قید و بند آزاد شد بیدرنك از حالت خفای خود خارج شده به بروز و ظهور مشغول میشود و اینكه در مواقع انقلاب و شورش مظلومی ظاهر میشود و نمدن بحالت توحش بر میگردد سرش همین جاست .

فصل دوم

مجادله انواع منطق در حیات ملتها

۱ - نتایج درهم شکسته شدن عملیات منع کننده • احساسات

در حیات اجتماعی

لزوم مقید کردن احساسات مضر بحال اجتماع را به وسیله احساسات دیگر که بر اثر تربیت ، علم اخلاق و قوانین ثابت گردیده همانطور که گفتیم مبدأ اساسی حیات عمومی است ، از دست احساساتی که محیط اجتماعی بزحمت دارا شده است بدون برپا ساختن هرج و مرج و انقلاب رهائی حاصل نمیشود و اولین نشانه این هرج و مرج و شورش تکثیر سریع جنایات می باشد چنانكه امروزه در فرانسه مشاهده میشود و چیزی که بیشتر جنایات را توسعه میدهد انتشار طریقه انسانیت است که قید و بند را برداشته و مردم را بپرطرف کردن موانع سیر میدهد .

دمکراسی کمونی ما بیش از پیش بتجربه نشان میدهد که نتایج ابطال و بر طرف شدن این عملیات منع کننده که فقط او میتواند با احساسات منافای اجتماع مقابله و برابری نماید چیست ؟

بغض و کینه بر تری و حسد دو چیزی می باشند که بالای دمکراسی گردیده و وجود آن را تهدید میکنند این احساسات مضر از احساسات خیلی طبیعی مشتق شده و هرگز در انسان نابود نخواهد

شد ولیکن ظهورش در اجتماعات گذشته که سلسله مراتب منظمی داشته و طبقات رئیس و مرئوسش مرتب بود اشکال داشت.

احساسات مذکور که امروزه به تحریک بعضی سیاسیون طماع برای تحصیل و جاهت ملی و فارغ التحصیل‌های دانشگاه‌ها که از نصیب و قسمت خود ناراضی هستند انتشار یافته همواره به خرابیها و جنایات خود ادامه میدهد.

اگر انحلال عوامل منع کننده که تا اندازه ای در اثر وراثت ثابت و پایدار گردیده وجود پیدا نمی کرد هرگز موارد انقلاب و نمرودی از قبیل طغیان مامورین پست و معادن و اغتشاشهای دیگری که در بسیاری شهرها رویداده حادث نمیشد. از جمله عواملی که این تجزیه اجتماعی را ممکن ساخت همان تسلیم شدن مکرر اولیاء امور بود که ترس و وحشت در وجودشان رخنه نموده و قلبشان را ضعیف ساخته بود و تدریجاً در اثر ناتوانی و عجز قوانین مبدائی پیدا شد که میگفت تهدید و عمل دو وسیله مطمئن میباشد و میتوان توسط آنها قوانین را که سابقاً غیر قابل نقض بنظر می رسید نقض و برطرف ساخت چیزی که زمامداران را تا این اندازه سست و ذلیل نموده و باعث امتیازات و ادار ~~کرد~~ این بود که آنان بیعضی مبادی روحی (پسیکولوژیک) معرفت عمیق نداشتند در صورتی که بجمیع رجال سیاسی واجب است این مبادی را بشناسند چنانکه پیشینیان شناخته بودند یکی از آن مبادی اساسی این است که اجتماع وقتی می تواند باقی و برقرار بماند که اعتقاد موروثی را حفظ نماید و این اعتقاد موروثی تکلیف میکند درباره قوانینی که اجتماع براساس آن استوار گردیده بکنوع احترام دینی بعمل آید.

قدرتی که قوانین دارند و مردم را وادار باحترام خود میکنند همان قدرت اخلاقی است هیچ قوه‌ای در دنیا وجود ندارد که مردم را ملزم باحترام قوانینی نماید که همگی آن را نقض و طرد نموده‌اند. هر وقت عنصر شریری اراده نماید اجتماعی را در ظرف چند روز مضمحل سازد فقط کاری که میکند اینست که عدم اطاعت از قوانین را با افراد خود القا نماید و همین خود بلایی است که از هجوم و چپاول دشمن بمراتب بزرگتر میباشد زیرا سردار فاتح بتبدیل اسامی زمامداران امور قانع میشود و صلاح را در این می بیند که نسبت به حفظ حوزه اجتماعی و عوامل آن که تأثیرش همیشه بیش از لشکریان و سپاهیان میباشد اقدام نماید.

سعی در تخریب معتقدات ملت بمنظور حفظ نفوذ قوانین تهیه زمینه برای حدوث يك انقلاب اخلاقی است که خطارش از هر گونه انقلاب مادی سخت تر میباشد چه که تجدید بنای عمارات و ساختمان هائی که از اثر انقلاب مادی ویران میشود بسرعت امکان پذیر است ولکن تجدید بنای روح يك ملت غالباً قرن ها طول میکشد. ما در ادوار مختلف تاریخ خود متحمل چنین انحلال های روحی شده ایم چنانکه (هانوئو) در کتاب خود راجع به (ژاندارك) گفتگو میکند مینویسد.

« وقتی که سلسله مراتب در ملتی منسوخ گردید و وقتی که فرمانروا خودش اقتدار را از دست داد و در اثر اشتباهات احترامات خود را زایل ساخت و وقتی که بنای اجتماع فرو ریخت مجال آزادی عمل برای افراد حاصل میشود در اینموقع هر فردی تخم عملی را میپاشد و بر حسب نوامیس طبیعی عوامل رشد و نماء آن را

در میان ویرانه های نظامات فروریخته جسیجو میکند ،
 طرفداران بدعت بعنوان تجدد و ترقی با تقداید
 قدیمی جدال میکنند و در هم شکستن اساس اجتماع را برای تصرف اموال
 این و آن در عالم رویا می بینند همچنانکه (انیلا) رویای چپاول و
 غارت رم را می دید. اینان نمی بینند که حیاتشان نتیجه تاروپود ابا و
 اجدادی است و بدون آن حتی يك روز هم زنده و برقرار نخواهند ماند.
 همه میدانند که اینگونه عملیات همیشه بکجاها میکشد با وجود این
 باز آن را برای دفعات دیگر هم متحمل میشوند در صورتیکه فقط تجربه
 مکرر اشخاص را صاحب دانش و بینش میسازد . حقایقی که در کتاب
 هابصورت فرمول و دستور درآمده است سوای کلمات و الفاظ بیهوده
 چیز دیگری نیست لذا در روح ملت نفوذ نمیکند مگر بقوه آتش و
 صدای توپ

۴ - مبادی دینی و عاطفی در حیات ملت ها

تأثیر منطق عقلی که اینقدر در کمال علوم و احیاناً در تطور
 زندگانی افراد عمیق است در حیات ملت ها آنقدر نفوذ نداشته و تأثیرش
 بسیار ضعیف و ناچیز میباشد ولیکن اگر فقط بظواهر امور نظر اندازیم
 و جویای کشف علل نهائی آن نباشیم قصص و حکایات کتابهای تاریخی
 خلاف آن را ثابت میکنند آیا مورخین همیشه عقل را در مشروحات
 خود دخالت نمیدهند ؟ و آیا مردم همگی معتقد نیستند که تقریباً سبب
 و منشاء انقلاب فرانسه مباحث کتابهای فیلسوفان قرن هیجدهم بوده
 و غایت این انقلاب فیروزی مبادی عقل است ؟

حقیقه در هیچ عهدی مانند این اوقات تا این اندازه عقل مورد
 استمداد و تمسك و استشهاد واقع نشده است حتی کار بجائی رسید که

مردم برای آن معبد و بارگاه برپا کردند در صورتیکه هرگز در هیچ عصری تاثیر عقل تا این حد ضعیف و سست نبوده است • این حقیقت مسلماً وقتی واضح شد که ما از قید (اتاویسم) افکار ارنی آبا و اجدادی خود خلاص شویم آنوقت میتوانیم بتالیف کتابی پرداخته و روح انقلاب فرانسه را در آن بحث نمائیم •

سیر این انقلاب در تمام حالات خود حتی آغاز آنهم فقط روی مبادی عاطفی بود چیزی که بورژواها را که محرکین اولیه بودند بر ضد طبقه دیگری که عقیده داشتند با آن مساوی و برابر میباشند برانگیخت همان احساسات حسادت شدید بود • شکی نیست که مردم در اول وهله نسبت به بعضی مناصب عالی که امید نیل بدان را نداشتند طمع و حسادتی ابراز نمینمودند با وجود این نهضت انقلابی را با اشتیاق تمام استقبال کرده بدان پیوستند زیرا درهم شکستن موانع اجتماعی و وعده و نوید های دلفریب يك منظره از مساوات و برابری بین آنان و ارباب و صاحبان سابق و ضبط و تصرف اموال این طبقه را در جلو چشمشان مجسم میساخت • در شعار انقلابی که برسکه ها و دیوارها نقر گردیده فقط يك کلمه یعنی کلمه (مساوات) تمام افکار را شیفته خود ساخت چنانکه امروز هم آنانرا شیفته میسازد •

اکنون دیگر مردم از برادری سخن امیرانند زیرا فعلاً جدال طبقاتی پیشه عصر حاضر گردیده است اما آزادی چیزی است که جماعات در هیچ زمانی معنی آنرا نفهمیده و همیشه هم منکر آن بوده اند. علت اینکه انقلاب تا این درجه ملت ها را دلباخته خود میسازد برای اینست که احساسات از قید و بندهائی که مقتضیات اجتماع بر قرار نموده آزاد و رها می گردد • من در فصل پیش تاثیر اساسی قیود

و عوامل منع کننده را نسبت با احساسات بیان کردم این عوامل و قیود مخصوصاً برای ملت‌هایی که دارای تحریکات بوده و پرهیجان می باشند لازم و ضروری است

وقتی! که اصول تربیت و تقالید و قوانین بتواند این تحریکات را در ملتی تسکین دهد البته چنین ملت نه تنها طعمه محرکین و فتنه .. کاران خواهد شد بلکه همچنین طعمه تمام دشمنان خارجی که بدانند بچه کیفیت از احساسات او استفاده نمایند قرار خواهد گرفت. تاریخ برای ثبوت این مطلب مثالهای متعددی دارد که از آنجمله جنگ سال ۱۸۷۰ می باشد. امپراطور فرانسه مریض بود و پادشاه پروس پیر و سالخورده هر دو مایل بودند بهر قیمتی باشد از جنگ و جدال اجتناب نمایند. پادشاه پروس برای اینکه مانع جنگ شود از نشانیدن خویشان خود بر تخت سلطنت اسپانیا صرف نظر کرد ظاهراً پایه صلح مطمئن گشت ولیکن در پشت این دو مرد متردد سست اراده مردی با دماغ توانا و اراده نیرومند رشته تقدیر را بدست گرفته بود. این مرد با چالاکی تمام چند کلمه را از يك تلگراف حذف کرد و باین وسیله آتش خشم شدید يك ملت احساساتی را برافروخت و او را مجبور کرد بدون تهیه مقدمات نظامی بر دشمنی که مدتها خود را برای جنگ حاضر کرده بود اعلان جنگ دهد سپس از احساسات هرملتی جداگانه استفاده نموده توانست آنها را نسبت با اجرای نقشه های خود بی طرف سازد از جمله انگلیس ها بودند که احساساتشان در نتیجه تاثیر این مرد روانشناس کور شده از اشتراك در وضع لایحه ای که اساس انجمن (کنگره) باشد خود داری کردند بدون اینکه پیش بینی نمایند تشکیل يك دولت نظامی مقتدر یعنی همان کابوس امروز بعدها برای

آنها چه زیان هائی خواهد داشت . خلاصه هر جامعه ای که تابع تحریکات موثر واقع گردد مورد تعکم و فرمانروائی کسانی واقع خواهد شد که توانسته اند تحریکات و تهییجات را بظهور و بروز آورند هر کس بداند بچه کیفیت میتواند احساسات مردم را بدست آورده آنها زیر تاثیر و تحت تصرف خود قرار دهد طولی نمی کشد که بر آن قوم حاکم و فرمانرا میگردد .

۳ - مسئله تعادل و کسینختگی انواع منطق نسبت بیکدیگر در حیات ملت ها .

از مطالب قبل چنین فهمیدیم که در افراد بکنوع حالت تعادلی بین تحریکات و تهییجات مختلف ناشی از انواع گوناگون منطق وجود دارد همین حال هم بطور کلی در حیات ملت ها موجود است چه که وقتی این تعادل در اثر بعضی موثرات بهم خورد گی و آشفتگی حاصل میکند يك اضطرابات مهمی بزور میکند و حدوث انقلاب در میان ملت نزدیک میشود انقلاب غالبا عبارت است از يك مرض روحی که از عدم تعادل بین تحریکات و تهییجات انواع مختلف منطق ناشی شده و یکی از آنها بر دیگران غالب می گردد .

خصوصا غلبه منطق دینی باعث حدوث انقلابات عظیمی در حیات بشر میشود جنگهای صلیبی . جنگهای مذهبی و انقلاب فرانسه نمونه های آن میباشد حوادثی از این قبیل ظهور بحرانهای را در عالم دین که همیشه قادر و توانا است و افراد و ملت ها نمیتوانند از زیر بار آن خلاص شوند نمودار و ظاهر میسازد -

غالب نوسان ها و قلب و انقلابهای تاریخی نتیجه تنازع است که بین انواع مختلف منطق وجود دارد هر موقع منطق دینی غالب میآید

در تعقیب آن جنگهای دینی با نهایت قساوت و سختی بروز میکنند و هر زمان منطق عاطفی تسلط حاصل میکند بنا باقتضای عوامل و احوال یا جنگ بر پا میگردد و یا اصول بشر دوستی و صلح طلبی انتشار مییابد که عاقبت آنها باز از حیث خونریزی کمتر از اولی نیست، و هر وقت هم تصور شود که منطق عقلی وارد حیات يك ملتى گردیده است باز انقلابات سبکتر و کمتر خواهد بود چه که عقل فقط بمنزله يك لباسی است که تحریکات عاطفی و دینی خود را در زیر آن مستور نموده اند.

در عصر کنونی هم جماعات و رهبرانشان چنانکه قبلاً واضح ساختم مانند اجداد خویش دارای خلقت کامل دینی میباشند اینان بعضی الفاظ و صیغی که در جماعات تاثیر سحر آمیزی دارد بار آورده اند این الفاظ و صیغ مولود همان قدرتی است که پدران ما بخدایان مورد پرستش خود منسوب مینموده اند باین ترتیب امید خیالی و توهم بهشت دلفریب برای همیشه باقی و زنده است اساس موضوع دیانت ثابت است ولیکن شکل آن غالباً در تغییر و تبدیل میباشد و شکل اخیر آن همین مظهر عقلی کنونی است چه که بنام عقل مجرد و خالص است که رسولان عقائد تازه مدعی تجدید بنای اجتماع و بشر میباشند.

امروزه قوه تغییر ماهیت اجتماع را بعقل اسناد میدهند باین جهت بیان و توضیح آن آسان می گردد و وقتی که قوه عقل سبب ترقیات عظیمی در علوم گردد البته فرض این مطلب حالت طبیعی پیدا کرده میتواند گفت در صورتیکه از متدها و اسلوب های آن چنین نتایج مهمی ناشی شود مسلماً بر تغییر و تبدیل اجتماعات و ایجاد سعادت عمومی هم قادر خواهد بود.

ترقیات روانشناسی نشان میدهد که اجتماعات تحت تاثیرات عقل

تطور حاصل نمیکند بلکه تطور آن تحت تاثیر تحریکات عاطفه و دین که عاری از نفوذ عقل است صورت میگیرد.

کار دشوار رهبران ملت های امروزی عبارت است از توافق دادن تحریکات انواع مختلف منطق که هادی آنان میباشد با تحریکات منطق عقلی که مایل بتسلط کامل بر ایشان می باشد. انگلستان با اینکه کشور رسوم و تقالید (ترا دیسیون) است دچار این جدال و نزاع شده و نظامات سیاسی که سر عظمت آن بشمار میرود اکنون در معرض حملات مبادی عقلی احزاب تند رو و افراطی آن که مدعی تجدید بنیان کاخ اجتماعی آنجا می باشند واقع گردیده است.

نقش عمده ای که رجال بزرگ سیاسی بازی میکنند این است که بدانند چطور خود را رهبر ملت قرار داده تحریکات عاطفه و دین را که رهنمای قوم است آلت خود قرار دهند نه اینکه سعی نمایند بنام عقل آنرا ویران ساخته و از بین ببرند.

جدال بین انواع منطق همیشه دوام ندارد ما قبلا ملاحظه کردیم که این انواع بتعادل و توازن مایل میباشند. البته صحیح است که تباین بین آنان باقی میماند و لکن ما آن را درک نمی کنیم زیرا عنصر عقلی غالباً تابع تاثیرات عاطفی و تاثیرات دینی واقع میشود بدون این که بشکست خود در برابر آن اعتراف نماید بهمین جهت ما بطور کلی از توضیح مناقشه همیشگی عواطف و معتقدات دست میکشیم بعلاوه تجزیه و تحلیل آنها خیلی مشکل خواهد بود در معنی انسان تحت نفوذ دروغ دیگران واقع نمیشود بلکه تحت تاثیر دروغهای خودش قرار میگیرد مثل قدیمی که میگوید (خودت خویشتن را بشناس) خوش بختانه تحققش غیر ممکن می باشد زیرا ما اگر خود خویشتن را بشناسیم پرده از روی جدالهای دائم را که ادراک ما مقرر و مرکز آنست بر

داشته ایم در نتیجه در يك هیولای تشكيك و تردیدی واقع شده و زندگانی تیره و تاری خواهیم داشت بنا براین بعضی اوقات بخوابیدن جاهل بودن و خود را نشناختن بهتر از خوابیدن شناختن و بخودپی بردن است .

از تمام ملاحظات گذشته چنین واضح شد که هر يك از مبادی دینی و مبادی عاطفی دارای نوامیس خاصی میباشند باین جهت در روح انسانی باقی مانده منشاء سیر افراد و ملت ها میگردد . ولوم اینکه غالبا در میان تحریکات ما تناقض وجود دارد با وجود این اگر صفای آنان را مکدر نکنیم و مخصوصا اگر سعی نشود در امر محالی بین آنان توافق بر قرار سازیم عاقبت تعادل و توازن حاصل می کنند . رویهمرفته حقایق عاطفی و حقایق دینی و حقایق عقلی دختران انواع مختلف منطق میباشند که اتحادشان با یکدیگر ممکن و مبسر نیست .

فصل سوم

میزان علت ها

۱ - میزان روحی - عمل

تحریکات متناقضی که بین انواع مختلف منطق ها وجود دارد ما را غالبا در طریقی که باید مورد متابعت قرار دهیم مردد میسازد و چون مقتضای حیات سیر و جریان است ناچاریم راهی را در زندگی اختیار کنیم ولکن باید فهمید چگونه این راه اختیار شود ؟ مثل زیر مسئله انتخاب چنین راهی را روشن میسازد .
اشیاء را در کفه ترازو میگذاریم وقتی آنچه را که در دو کفه نهادیم

با یکدیگر مساوی باشند شاهین ترازو بحال خود باقی میماند و الا
بیکطرف مایل میگردد. غیر از این میزان مادی يك میزان های روحی
هم شبیه باحوال همین ترازو وجود دارد در این ترازوی روحی علل
اعمال بسان وزنه ها بشمار میرود و عمل بمنزله شاهین ترازوست که
کامل بودنش مربوط بوجود کفه ها در حال تعادل است.

گاهی عقل علت عمل است ولیکن غالبا بعقل عقلی شاعره
(Conscient) علل غیر شاعره ای (Inconscient) ضمیمه می
شود که یکی از دو کفه را سنگین میسازد یعنی علت ها همگی با
یکدیگر مجادله و تنازع میکنند و غلبه در این جدال با قوی ترین
خواهد بود و تا وقتی که فعالیت های متضاد تقریبا يك شدت باشد کفه ها
قبل از این که بیکسورت قطعی در آیند تا مدتی در حالت نوسان می
باشند و این همان حالت تشکیك و تردید اخلاقی است و همین که
علل مجادله و منازعه در قوه مساوی نباشد یکی از کفه ها مایل گردیده
تعادل خود را حاصل میکند در این حالت است که انسان بطرف تصمیم و عمل
سیر می نماید.

۴- مقام اراده در میزان علت ها

وزنه های میزان روحی غالباً تحت اختیار ماست یعنی ما میتوانیم
آنها کم و زیاد کنیم. دلاوران بی باکی که برای نخستین مرتبه از
کوههای آلپ گذشتند و با از فراز دریای مانس پرواز نمودند بطور یقین
بعضی علت های عقلی را از میان برداشتند و این ها علت هایی بودند که
ممانعت میکرد آنان بچنان کار خطرناکی که قبل از ایشان کسی از
افراد بشر بدان اقدام نکرده است دست بزنند با این حال، اراده ما خود
را مکلف نمیداند که همیشه وزنه ها را در ترازوی علت های قرار دهد

با این جهت عناصر حیات عاطفی یا دینی بتمنهائی بانجام این امر قیام میکند و این همان مواردی است که در بعض حوادث ناگهانی در اثر يك تحريك و تهییج شدیدی پیش می آید مثل این که شخصی در موقع زمستان خود را با آب بیهکند تا شخص مجهولی را از غرق شدن نجات دهد البته اگر در این امر تأمل و تفکر بود یقیناً عمل بر خلاف عناصر عاطفه شده و شاهین ترازو جهت خود را تغییر میداد و از همین جا علت این که شجاعتها و دلاوریهای بزرگ غریزی متعدد است و شجاعتها و رشادت های کوچک روزانه نادر و کم است واضح میگردد از قبیل اینکه انسان از لذات حیات خود را محروم سازد تا یکی از اقربای بیمار را پرستاری کند . این روش صحیحی است که فرهنگستانها ماموریت دارند درباره کسانی که شجاعتهای کوچک مستمری ابراز میدارند جوایز اعطا نمایند .

بنا بر مطالبی که گفته شد اراده شاعره (Conseient) در کفه های ترازوی علمتها موثر است ولیکن وقتی که این اراده غیر شاعره باشد - چنانکه در امر معتقدات میباشد - تقریباً عملش هیچ است . در این وقت منطق دینی در موقع احتیاج بر له یا بر علیه ما بطور مستقل و خارج از ما جریانی را طی میکند .

و اما در برابر منطق عاطفی چنانچه تنها باشد قوه مقاومت ما زیاد تر است زیرا اگر احساسات خیلی زور مند نباشد عقل میتواند در بعضی وزنه های علت ها تصرفاتی کند . ما نباید نسبت بضعف خود در برابر تهییجات منطق عاطفی بسیار متاثر و متاسف گردیم البته گاهی نتایج مضر و نا مطلوبی حاصل میکنند ولی گاهی هم باعث اعمال بسیار مفیدی برای عالم بشری میگردد .

وقتی که انسان بتواند تهییج‌ات عاطفی و دینی را با مبتکرات و مخترعات عقل جمع و آنها را با هم موافق و سازگار سازد البته افق ممکنات در نظرش پهناور و وسیع میگردد

در میزان علت‌ها یعنی آنجائی که آراء و معتقدات و اعمال تکوین میپذیرد علل و عوامل بسیاری را که مستقل بوده و با اراده ما سر و کاری ندارد مشاهده میکنیم و اگر استقلال مستمر باشد میگوئیم قضا و قدر بر ما حکومت دارد چنانکه مکتب‌ها و مذاهب‌های فلسفی بسیاری هنوز هم بدان قائل میباشند در حقیقت قضا و قدر مدت طولانی بر تاریخ بشر تسلط یافت زیرا مردم هر وقت از راهنمایی خود عاجز میشدند تابع و تسلیم قوانین و نوامیس منطقهای غریبی میشدند که با عقل هیچگونه رابطه‌ای نداشت.

۴ - تاثیر منطق عقلی در میزان علت‌ها چگونه میباشد

با پیدایش کند و بطنی منطق عقلی يك قوه جدیدی در عالم ظاهر گردید انسان با این قوه میتواند غالباً در کفه‌های میزان علت‌ها که سابقاً دسترسی بدان نداشت تائیرانی بعمل آورد.

ما وقتی در کتاب قبل از انحلال مقادیر گفتگو کردیم واضح ساختیم

که چگونه منطق عقلی در اثر يك اراده قوی عامل بزرگ این انحلال میباشد. بنا بقدرتی که در منطق نامبرده وجود دارد انسان میتواند در مجرای امور موثر واقع شود و این بعلمت آنستکه تدریجاً از تحت تبعیت موثرات لا شعوری که سابقاً زمام خود را بدان داده بود خارج میشود و هر روز تعلیماتی در یافت میکند تا بتواند مسلط گردیده آن را تابع خود سازد و اگر منطق عقلی که از طرف اراده استوار گردیده از تثبیت سرنوشت عاجز است علتش آنستکه ما هنوز هم از اکثر علل حوادث بی اطلاع بوده و

بیشتر اعمال دارای نتایجی است که تحققش فقط در آینده بطور ناگهانی و غیر منتظره امکان پذیر است و همین ناگهانی و غیر منتظره دارای خطرانی است باین معنی که در میزان علتها و زنده‌هائی که ارزشش مجهول میباشد وارد مینماید.

زمامداران حقیقی سرنوشت ملت‌ها و نوابغ واقعی یعنی آن افرادی که در هر عصری فقط عده قلیلی بظهور می‌آیند دانسته اند چگونه کفه میزان و ترازو را بیشتر راجع و سنگین سازند و در نتیجه بیشتر بمخاطرات امور داخل شده اند و وقتی که ما به بیسمارک که از روحیاتش چیزهائی می آموزیم و بهمین مناسبت چندین مرتبه ذکرش را بنمیان آورده ایم نظر اندازیم این خطر را بطور وضوح در او می بینیم مقصد این مرد سیاسی اتحاد نژاد آلمان بود و برای اجرای فکر خود بچه مخاطراتی مواجه شد و با چه اوضاع و احوال معکوسی رو برو گردید و چه موانعی در این راه در برابرش پدیدار گشت. نخست لازم بود برای رسیدن بمقصود قدرت نظامی اطیش را که عملیات افتخار آمیز گذشته اش مولود و شایسته چنین قوا و نیروئی بود زایل و بر طرف سازد. فیروزی سال ۱۸۶۶ در جنک (سادوا) بسختی بسیار و فقط در اثر کم ظرفی بی اندازه فرمانده دشمن بدست آمد سپس لازم آمد با ناپلئون سوم که مردم ارتشش را شکست ناپذیر تصور میکردند مصاف دهد البته اگر اتحاد احتمالی فرانسه و اطیش تحقق حاصل میکرد این شکست ناپذیری ناپلئون سوم امکان پذیر بود. بدیهی است فقط يك مرد بزرگ میتواند تمام این امور را بدون اینکه ضامن موفقیت شود تنظیم و ترتیب دهد. تنها صفات جرات و جسارت و هوش وسیع خارق العاده میتواند با چنین مخاطراتی مواجه گردد. آنچه

که انسان را علی الخصوص بورود در مخاطرات تشجیع میکنند منطق عاطفی است و اوست که با راهنمایی منطق عقلی پایه نخستین اقدام بهر کاری محسوب میشود. در پیمودن کوههای آلپ و عبور از دریای مانس بوسیله هواپیما خطر عظیمی وجود دارد ولیکن منطق عقلی اراده ابرا^۱ که مملو از امید افتخار و میل جدال با مصائب و عناصر دیگر مبادی عاطفه است قوی و استوار میسازد در نتیجه این عمل پیمودن آلپ و عبور از مانس صورت میگیرد سبب عظمت رجال تاریخی و افاضل دانشمندان^۲ و متفکرین^۳ بزرگ و مشاهیر ناخدایان همانایی بردن باین نکته است که چگونه از جمیع انواع^۴ منطقی که بر انسان تسلط دارد استفاده کرده و بوسیله آنها میزان علت ها را^۵ که در آن امور آینده وضع و بر قرار میگردد منظم و مرتب سازد .

تقدم و پیشرفت تمدن^۶ ها بدست جماعتی که ملعبه غرائز خود میباشند صورت نمیگیرد بلکه این پیشرفتها در اثر رجال زنده ای حاصل میشود که برای جماعات فکر کرده و آنان را هدایت مینمایند و کوشش سیاستمداران برای قرار دادن منطق عقلی در خدمت منطق جماعات جهت اثبات صحت هیجانات غیر از تولید يك هرج و مرج شدید عمل دیگری بشمار نمیرود .

خلاصه این فصل و فصول دیگری که گذشت بدینقرار است : حوادث تاریخی از توازن و تصادم انواع مختلف منطق ناشی میگردد و هر کدام از این انواع دارای میزان علمی است که سرنوشت ما با کیفیت مخصوص خود در آن مورد توزین و سنجش واقع میشود و قتیکه یکی بر دیگری مسلط گردد نصیب و قسمت مردم تغییر و تبدیل حاصل می کند .

منطق عاطفی انسان را وا میدارد که بدون تأمل در دنبال تهییجات
شوم سیر کند. و منطق دینی پدید آورنده ادیان است و انسان بدان
پناه برده و توسل میجوید و نجات ابدی خود اهتمام میکند. و منطق
جماعات عناصر است يك ملت را بمرتبه حکومت و فرمانروائی میرساند
و آن ملت را بتوحش مبتلی میسازد، و منطق عقلی شك و تردید را
در دل انسان جای میدهد و او را ببطالت میکشاند.

بخش پنجم

آراء و معتقدات افراد

فصل اول

علل باطنی آراء و عقاید

صفات . کمال مطلوب ، احتياجات مشتعته شهوات

۱ - تاثیر علل آراء و معتقدات

روزنامه انگلیسی (کرماتر) بمناسبت کتابی که

بنام روح سیاسی نگاشته ام چنین مینویسد : شاید روزی کتاب عجیبی در فن اقناع تالیف شود . اگر فرض شود که علم روانشناسی در آینده بدرجه علم هندسه و میکابیک ترقی نماید می توانیم همانطور که امروزه حدوث خسوف ماه را پیش گوئی میکنیم تاثیرات دلیل و برهان را هم در روح انسان پیش گوئی نمائیم . علم روانشناسی وقتی تا این حد پیشرفت حاصل کرده باشد البته دارای يك رشته قواعدی خواهد شد که از روی آن شخص میتواند يك رای را اتخاذ کند زیرا حالت روح مانند انقباض از ماشین تحریری خواهد شد که کافی است فقط روی يك اهرمی قرار گیرد تا حروف مطلوب را بفور ظاهر سازد . از جهت نظری (ثنوری) می توان احداث چنین علمی را در آینده قبول کرد چنانکه رجال سیاسی بزرگ و پیشوایان و هادیان ملتها بعض

قسمت های آن معرفت یافته اند و لکن ایجاد کامل آن بطور یقین يك هوش و ذکاوت بشری میخواید که از سطح هوش و ذکاوت بشر امروزی خیلی بلندتر و بالاتر باشد . علت اینهم واضح است یکی از دشوارترین مسائل علم ستاره شناسی که هنوز دانشمندان نتوانسته اند آنرا کاملاً حل نمایند و فقط جزئی از آنرا فهمیده اند مسئله تعیین مواضع اجسام سه گانه است که جرم و سرعتشان مختلف بوده و در آن واحد در یکدیگر تأثیر می نمایند . عناصر روحی که تعیینش ممکن و میسر است نه تنها عددش بیشتر است بلکه اثر و عملش هم بنابر اختلاف قوه حس و شعور اشخاص فرق می کند .

اگر پیش بینی سیر مردم محال نیست بعلم آنستکه در ترکیب مشاعر معقد و احساسات پیچیده که خلق و خوی را تشکیل میدهد عناصر متفاوتی پیدا میشود که جهت دیگران را معین میسازد از قبیل عناصر حرص و بخل و خودخواهی و عجب و تکبر و غیره . اشخاصی که مغلوب چنین احساساتی باشند بهسولت زیر بار قاندين میروند زیرا معلوم است که يك حساس (عاطفی) کجاست و باید ضربت را درجه نقطه ای وارد آورد . و لکن وقتی يك فردی مشاعر و احساساتش دارای توازن بوده و هیچيك بر دیگری غلبه و تسلط نداشته باشد باسانی زیر نفوذ نرفته و بهسولت تابع فرمان نخواهد شد .

تمام عوامل در تشکیل رای ذی اثر نیستند بعضی که در يك شخص موثر واقع میشود در دیگری تأثیر نمی نماید و آنکه آتش شهوت و هوس را در يك ملتی می افروزد نسبت به ملت مجاور آن تأثیری ابراز

نمی‌کند.

حقیقت مطلب اینست که در تکوین آراء و عقائد فقط عده قلیلی از عوامل دخالت دارد و جهة ایجاد معتقدات عظیم، نژاد و محیط و سرایت (Contagion) کافی است و برای احداث آراء روزانه عوامل افعال و منافع شخصی کفایت میکند با وجود این ما مجبوریم عوامل دیگر را مورد مطالعه قرار داده و روی همان طرح قرار دهیم زیرا این عوامل اگر هم دارای تائید همیشه‌گی نباشد هیچیک از آنان نیز در اوقات معینی بی‌تائید نخواهد بود.

۴ - خلق و خوی

در کنار صفات عمومی نژادی صفات تغییر پذیر افراد قرار دارد مقام صفات و اخلاق در تکوین آراء و معتقدات خیلی بزرگ است بطوری که خردمند ترین فیلسوف نمی‌تواند از تائید آن ایمن باشد همان تعالیم و مبادی فلسفی خوش بینانه یا بد بینانه او قبل از هوشش ناشی از صفاتش می‌باشد. ویلیام جیمس W. James حق دارد آنجائی که می‌گوید (تاریخ فلسفه عبارت است از تاریخ زد و خورد مزاج های بشری) باز می‌گوید این اختلاف بین مزاج ها همانطور که در فلسفه مهم میباشد در میدان ادب و فن و حکومت و طبایع نیز دارای اهمیت است و وقتی بطبائع نظر اندازیم می‌بینیم بعضی اشخاص تعارفات بیجا و ادب زیاد اظهار می‌کنند و بعضی دیگر اینطور نیستند و وقتی که به حکومت نظر اندازیم آنجا هم می‌بینیم بعضی اعضاء طرفدار فرمانروائی و سلطه هستند و بعضی دیگر انقلابی و آنارشیت میباشند و وقتی که با ادبیات نظر نمائیم آنجانب نیز بعضی عبارت پرداز و بامفتون سبک لغوی فرهنگستان اند و برخی دیگر وصف حقیقت نموده تصویر اشیاء را همانطور که هست

بقلم می آورند .

زمانیکه تاثیر صفات شخصی رادر آراء مطالعه میکنیم میفهمیم چرا بعض مردم محافظه کار (کنسرواتور) و بعض دیگر انقلابی می باشند . انقلابیون همیشه بنابمزاج خود برضد جمیع اشیائی که آنان را احاطه نموده مایل بانقلاب بوده و بنظام امور توجهی ندارند و بطور کلی در ردیف کسانی که اخلاق و صفات ثابت وراثیشان در اثر عوامل مختلف منحل گردیده قرار می گیرند و در نتیجه بامحیط خود توافق حاصل نمی کنند . بسیاری از آنان بخانواده هائی تعلق دارند که دچار انحطاط شده و بامراض گرفتار گردیده با جامعه توافق نیافته ناچار بحکم طبیعت نسبت بآن اجتماع دلشان پراز حقد و حسد گردیده است چنانکه طایفه وحشیان نسبت بمدنیتی که بطور اکراه و اجبار پذیرفته اند حقد و حسد میورزند . امروزه ارتش انقلابیون مخصوصا از ردیف جماعات منحل فاسد می باشند که بابت بامراض الکلی و سیفلیس و تب و نوبه و سمیات در شهرهای بزرگ مجتمع و متراکم شده اند . وعده این ارتش بنسبت پیشرفت تمدن روز بروز روتزاید است و یکی از مسائل بفرنج و مهیب آینده همین مسئله نجات اجتماعات از حملات شدید این ارتش می باشد .

مقام آنان در تاریخ بعضی اوقات بزرگ و مهم است زیرا قوه اقناعشان تاثیر عظیمی در روح ملت ها دارد و افرادی از قبیل پطرس راهب و لونر بهمین ترتیب جهان را متزلزل و منقلب ساختند

۳ - کمال مطلوب

کمال مطلوب يك ملتی بر بسیاری از آراء و معتقدات آن ملت دلالت دارد و این کمال مطلوب خلاصه و نمونه امیال و احتیاجات و

آرزوهای اوست . نژاد و سابقه و عوامل دیگری که فعلا مورد بحث قرار نمیدهیم تشکیل دهنده این خلاصه و نمونه میباشد . من در کتاب دیگری قوه کمال مطلوب را بیان نموده ام و ثابت کرده ام که هرگز در ارکان آن فتوری وارد نمی شود مگر اینکه در اساس بنیان اجتماعی که مبنای آنست تزلزل حاصل گردد . و اینکه بسیاری از مردم امروزه در آراء و معتقدات خویش مردد بوده و تابع تحریکات معکوس و متناقض میباشند بعلم اینست که آنان با اینکه گاهی دارای يك هوش و ذكاء عالی هستند کمال مطلوبشان خیلی ضعیف می باشد .

قدرت متعصبین فقط ناشی از اطاعت تامی است که نسبت بکمال مطلوب خطرناك خود ابراز می دارند و امروزه همین حالت را در سوسیالیست ها که فریفته کمال مطلوب خود هستند می بینیم و این کمال مطلوب بردوش تمام جهات و جوانب حیات ملی سنگینی میکند و باعث پیدایش يك سلسله قوانینی شده است که نمونه این حیات را در مخاطره می اندازد و هر گاه کمال مطلوب چیزی غیر از يك مبدء نظری (نثوری) نباشد آنوقت می توانیم تاثیر آنرا مورد نظر قرار دهیم ولیکن وقتی صورت کلی پیدا کرده عمومی شود دارای تاثیر عظیمی در دقیقترین شئون حیات می گردد بطوریکه اشخاصیکه منکر نفوذ آن میباشند خواهی نخواهی زیر بار نفوذ آن میروند .

معتقدات دینی یا اجتماعی و سیاسی وقتی دارای قوه میشود که بصورت مثل اعلی و کمال مطلوب در آمده مقبولیت عامه حاصل نماید و زمانی که کمال مطلوب نامبرده بامقتضیات و ممکنات زمان توافق یابد سبب عظمت آن ملتی واقع می گردد که آنرا پذیرفته است ولیکن وقتی مناقض و برعکس سیر طبیعی امور باشد بانحطاط و زوال آن ملت

تمام خواهد شد :

۴ - احتیاجات

احتیاجات از بزرگترین عوامل تکوین رای و هر گونه تطور اجتماعی بشمار میرود که از جمله کرسنگی شدیدترین آن میباشد و همین کرسنگی است که نیاکان اولی ما را از زندگانی در غار کوه ها بتمدن و حضارت سوق داده است و باز همین کرسنگی باعث شده است که اکثریت مردم بکار و کوشش ننهند و هم اوست که سبب گردیده بر رها از اراضی استپ خود بیرون آمده و بسوی رم یورش برده مجرای تاریخ را تغییر دهند . امروز هم اهمیت و مقام آن کمتر از گذشته نیست در حقیقت کسانی که گفته اند :

سوسیالیسم مسئله معده است . درست گفته اند

هر قدر تمدن پیشرفت نماید همواره بهمان نسبت احتیاجات تازه ای بر فهرست احتیاجات سابق افزوده می گردد احتیاج بخوراک و پوشاک و تناسل و دین و مسائل اخلاقی و کمال و بسیاری دیگر همگی تعبیری است از مقتضیات حیات و عاطفه ای که رهبر ما بوده و دو عالم بزرگ فعالیت موجودات یعنی لذت و الم را برپا میسازند .

ایجاد احتیاجات تازه در اجتماع باعث پیدایش آراء جدید می گردد . رجال بزرگ سیاست می دانند احتیاجاتی که برای کشورشان مفید باشد احداث نمایند

مسئله انعقاد در آلمان سپس ایجاد یک نیروی دریائی عظیم از جمله احتیاجاتی است که بطور مصنوعی بر آن کشور تحمیل گردیده است . بطور صنایع علمی باعث احتیاجات ضروری جدیدی از قبیل راه آهن و تلفن شده است و از بخت بد اینکه این احتیاجات بقدری توسعه

یافته است که از وسائل ضروری برای رفع احتیاج بیشتر می‌باشد و همین منشاء عدم رضایت گ-ردیده و دایره انتشار سوسیالیسم را وسعت داده است .

احتیاجات همچنین سبب حقیقی تسلیحاتی است که اروپا را بخرابی و افلاس کشانده زیرا وقتی که در اروپا احتیاجات شدت یافت و کار تنازع بقا بیش از پیش بالا گرفت هر دولتی بخیال تحصیل ثروت بحساب دولت همسایه خود افتاد آلمان مدت پنجاه سال بخوردن کلم قانع بوده و بعزت قلت احتیاجات سرصلح دوستی و آرامش طلبی داشت و لکن همینکه احتیاجاتش افزایش یافت نا گهان بصورت جنگجوی تهدید کننده درآمد وقتی جمعیت آنجا بزودی تزايد یافته وعده بقدری شد که کشور عاجز از تامین معاش آنان گردد موقع بهانه گیری میشود و آلمان عللی را بهانه می آورد تا برای تامین معاش خود بر ملتهای مجاور مستولی گردد و همین علت است که اکنون او را وادار میکنند در راه توسعه ارتش و نیروی دریائی خویش يك هزینه سنگین ~~کمر~~ شکنی را تحمل نمایند .

۵ - منفعت

تأثیری که منفعت در تشکیل آراء ما بر او می دارد ضرورت ندارد بتفصیل مورد بحث ما قرار گیرد زیرا موضوع آن بدیهی و مسلم میباشد . اکثر اشیاء ممکن است از جهات عدیده یعنی از حیث منفعت عام یا منفعت خاص مورد توجه واقع شود منفعت مانند شهوت دارای قوه ایست که آنچه متناسبش بوده و تصورش موجب فایده است بصورت حقیقت مبدل و جلوه گر سازد باین جهت غالباً زورمندتر از عقل است حتی در مسائلی که بنظر می آید عقل تنها راهنمای آن میباشد مثلاً در اقتصاد

سیاسی می بینیم که بقدری جنبه منفعت شخصی در عقائد و مبادی مختلف رعایت شده که بطور کلی انسان میتواند قبلا بنا بحرفه افراد بشخصی دهد آیا فلان فرد طرفدار آزادی تجارت است یا مخالف آن تغییرات و تبدلات رای طبیعه تابع تغییرات و تبدلات منفعت است در امور سیاسی منافع شخصی عامل اصلی بشمار میرود. نماینده مجلسی که از مالیات بر عایدات انتقاد می کند وقتی وزیر میشود بهمان شدت از آن دفاع میکند همینطور سوسیالیست ها همینکه دارا و ثروتمند شوند محافظه کار (کنسراتور) می گردند. منفعت با تمام اشکال خود تنها باعث آراء نمیشود بلکه پس از اینکه احتیاجات در تشدید آن کوشید اخلاق و سیره انسان را تضعیف میکند. قاضی که پیشرفت خود حریص است و جراحی که درمورد يك عمل جراحی زائد و بی فایده شرکت میکند و کیل دادگستری که موضوع مرافعه را پیچیده و معقد میسازد اگر احتیاجاتشان منافعشان را تحریک نماید بسرعت اخلاقشان بیش ازپیش فاسد و منحط میگردد. این احتیاجات در اشخاص که صاحب طبع عالی میباشند ممکن است موجب عناصر فعالیت و ترقی گردد ولیکن در صاحبان طبع متوسط بر عکس غالباً باعث فساد اخلاق می شود.

مقام منفعت اخلاقی در تکوین آراء بسان منفعت مادی است. مثلاً عزت نفسی که جریعه دار شده باعث ایجاد کینه های شدید و هر گونه آرائی که ناشی از این کینه ها باشد میگردد. کینه مردم طبقات متوسط برضد اشراف و انتقام خونخوارانه آنان در موقع انقلاب فرانسه مخصوصاً ناشی از تحقیری بود که آنان سابقاً نسبت باین طبقه معمول میداشتند (مارا) که از ارباب پیشین خود انتقام کشید و (هبرت)

رجز خوان که آنهمه سرها را برید ابتدا از سلطنت طلبان افراطی بود و در دوره امپراطوری بمشافل والقاب نائل گردید و مانند رقیبان و دشمنان خویش در ردیف محافظه کاران مفرط قرار گرفت

۶ - شهوت و میل مفرط

احساسات ثابت با صورت و سوسه آمیز موصوف شهوت نیز موجد آراء و معتقدات و در نتیجه رفتار و سیرت میباشد و چون در بعض انواع شهوت مسری و انتقال پذیر است سهولت در جماعت ظاهر میگردد و بطوری مؤثر واقع میشود که مقاوت با آن امکان پذیر نیست چقدر این شهوت در طی ادوار تاریخ ملت ها را بر ضد یکدیگر برانگیخته و بعضی را واکون ساخته است.

شهوت محرک فعالیت ما میباشد ولیکن غالباً صحت آراء را فاسد میکند و نمیکندارد انسان اشیاء را آنطور که هست ببیند و کیفیت تکوین آنها را بفهمد و علت اینکه کتابهای تاریخ پر از خطا و اشتباه است بهمین علت است که اغلب نگارش داستانها بدست شهوت انجام گرفته است . بنا بر آنچه گذشت نقشی را که شهوت در آراء ما و بالنتیجه در تکوین حوادث بازی میکند بسی مهم میباشد متأسفانه آن انواع شهوت که تأثیر عظیمی دارد محل اعتنا و توجه نیست . کانت قوه عظیم اجتماعی انواع زشت شهوت را محقق ساخته و طبق عقیده او خبث عامل عمده ای در ارتقا بشر محسوب میشود . متأسفانه چنین بنظر می آید که اگر بجای اینکه مبدأ طبیعت را که میگوید (یکدیگر را محو و زایل سازید) مبدأ انجیل یعنی آنجائی که میگوید (یکدیگر را دوست بدارید) پیروی میکردند امروز همگی در قمر غارهای اولی زندگانی داشتند

فصل دوم

عوامل خارجی، آراء و عقاید

تلقین - اثرات اولی - احتیاج بتفسیرات - الفاظ و صور -
خیالات واهی - ضرورت

۱ - تلقین .

اکثر آراء و معتقدات سیاسی یا دینی و یا اجتماعی ما نتیجه تلقین است جیمس می گوید « تلقین عبارت است از قوه ای که افکار را در معتقدات و رفتار مورد تاثیر قرار میدهد » بنظر من این تعریف چندان مقرون بصحت نیست .

در حقیقت تلقین عبارت است از قوه اقناع که نه تنها با افکار بلکه با هر گونه عامل دیگری از قبیل تاکید و نفوذ و غیره صورت می گیرد ولکن افکار بتمنهائی بر عکس تاثیرش ضعیف میباشد .

قانع شدن بهیچوجه تلقین شدن نمیباشد يك تلقین ممکن است کسی را مطیع و فرمانبردار سازد يك تعقل هم ممکن است اقناع را بعمل آورد ولکن شخص را باطاعت مجبور نکند . تلقین دارای وجوه مختلف است از قبیل محیط کتاب ها . روز نامه ها ، نطقها و اعمال شخصی و غیره کلام و گفتار تاثیرش بیش از وجوه دیگر است گفتن تلقین کردن است و تاکید افزودن قوه و نفوذ آن میباشد تکرار و تاکید که با تعریض توأم باشد عبارت است از انجام تلقین بمنتهای شدت .

شدت تلقین با اختلاف عوامل فرق میکند نقطه آغاز این شدت عبارت از آن تاثیر ضعیفی است که فروشنده و دکاندار برای فروش جنس خود در خریدار وارد میسازد و انتهای آن اثری است که هیپنو

نیزم کنند در اعصاب ابراز داشته و اراده را از شخص سلب کرده او را کور کورانه باطاعت خویش را میدارد • در عالم سیاست هم رهبر و قائد صاحب نفوذ عظیمی بوده بنوبه خود حکم همان هیپنوتیزم کنند را دارد •

نتایج تلقین بسته است به حالت روحی کسی که مورد تلقین واقع می شود شخص تحت تاثیر يك محرك سختی از قبیل کینه و عشق که دائره شعور را تنگ و محدود مینماید برای پذیرفتن تلقین حاضر شده و آرائش به سبب تسهولت تغییر و تحول مینماید •

اشخاص بسیار فاضل نیز از تاثیر تلقین ایمن نمیباشند (ژول لومتر) در سخنرانی خویش راجع به (فنلون) چنین بیان نموده است که این کشیش و خلیفه بزرگ مورد تسلط و نفوذ يك مریض اعصاب بنام (مادام کوین) واقع شده و پس از اینکه مدتی مرشدش بشمار میرفت او را به پیشوائی خود برگزید این زن موفق شد که او را بصحت آراء خود در طریقه نامه عقول تصوفی که قائل به بیقیدی در نجات ابدی و اعمال بود قانع سازد فنلون بقدری تحت تاثیر این تلقین رفت که لازم دید تعالیم این طریقه را در انجمن اسقف ها تحت ریاست (بوسوئه) مطرح سازد بوسوئه وقتی تلقین (مادام کوین) را در خلیفه مذکور کشف نمود گفت (من از دیدار چنین زن صاحب بصیرتی که با فضل کم و شایستگی ناچیز و توهمات بسیار در يك مردی که واجد روح بلند است تاثیر می کند دچار بهت و حیرت می باشم) کسانی که بتاریخ معاصر واقف هستند آن اندازه ابکه بوسوئه متعجب گردیده از این مطلب در شکفت نمی شوند زیرا اکثر حوادث (از قبیل مسئله هومبرت و دوپری دو لاماهی و غیره) ثابت کرده اند که بعضی بانکدار های زرنگ و وکلای داد گستری

پر مهارت و پیشوایان مدبر بطوری تحت تاثیر تلقین واقع شده اند که دارائی خود را بین معدودی مردم شاید و شعبده باز قسمت کرده اند. شعبده نوعی از تلقین است همانطور که پرنده افسوس مار را متحمل شده و فریب میخورد انسان نیز زیر بار آن میرود. شکمی نیست که بکمد مردم نادر حتی در جانوران نیز تاثیر میکنند و مریبان حیوانات این امر را بخوبی مشاهده نموده اند منشأ بسیاری جرائم در همین عمل شعبده او فریب میباشد کنتس (تارنوسکا) مشهور عشاق خود را وادار بقتل رجال بسیاری کرد نفوذ و نیروی او بقدری بود که ناچار بودند سواران ملازم و قراولان زندان ویرا لاینقطع عوض کنند.

بین نمونه های مزبور و اعمال وسیط ها با درویشانی که باطرافیان خویش عقاید و یا امور بی اساسی را تلقین می نمایند مشابهت موجود است باین کیفیت بسیاری از مشاهیر دانشمندان فدای تلقین زن وسیط مشهوری بنام (اوزاپیا) گردیدند که شرح آن در فصل دیگری خواهد آمد.

چون مقام جماعات بتدریج افزایش مییابد و در جماعات چیزی مؤثر واقع نمیشود مگر تلقین لذا نفوذ رهبران و سلسله جنبانان روز بروز نزاید حاصل میکنند. حکومت مردم و عوام الناس در حقیقت وجودی ندارد و این حکومت بعض رهبران و سر جنبانان است (اولیکارشی) که استبدادشان در آن تجلی میکند بدین معنی که فرمان اعتصاب صادر می نمایند و وزیران را باطاعت خود میخوانند و باعث وضع قوانین نامعقول می گردند.

قدرت این رهبران در تلقین بسیار زیاد است و باین وسیله جماعات را مجبور باتقیاد و فرمانبرداری می کنند. در آخرین جشن

سالیانه شرکت (اورلئان) مدیر شرکت توضیح داد که « زردورانش درست در موقعی اعتصاب کردند که او حاضر شده بود تمام تقاضاهای آنان را برای انجام مطالبیشان بپذیرد سپس چنین گفت « اعتصاب يك علتی داشت آری يك علتی داشت و آن تحریكات بعضی محرکین بود که همیشه اصول عملشان بجای دلیل و برهان همان وعد و وعید و تهدید و توهین و آزار است « اگر این مدیر اطلاع کافی از روانشناسی داشت میدانست که این محرکین پهلوانان تلقین هستند با اخراج آنان از شرکت تلقینانشان را خنثی نموده باین جار و جنجال خاتمه میداد رویهمرفته از تلقین جلوگیری نمی شود مگر بوسیله تلقین « و تسلیم شدن در برابر رهبران و سرچشمه‌بانان همواره نفوذ آنان را زیاده تراستوار- تر میسازد .

۴ - اثرات اولی

اولین مرتبه که شخص در برابر يك مرد مجهول یا يك حادثه مجهول و یا يك شئی مجهول قرار می گیرد احساساتی عارضش میشود این احساسات همین اثرات اولی می باشد چون مطالعه و تدقیق در يك امر با کندی و دشواری صورت می گیرد لذا انسان به تاثیرات اولی یعنی تلقینات وجدان اکتفا میکند زنان و کودکان و مردم بدوی و حتی بسیاری مردم تربیت شده کاملاً با اثرات و احساسات اولی خود اعتماد می نمایند .

اثرات اولیه در بعضی عناصر اجتماعی با دلیل و تعقل تشریک مساعی میکنند و لکن در عناصر دیگری خصوصاً در فنون و آداب اثرات اولیه تقریباً بتمنهایی دلیل و راهنما واقع میشود و چون این اثرات همیشه تابع احساسات متغیر میباشد لذا هرگونه صورارائی که در اشخاص

تولید میکند بآسانی تغییر و تحول می پذیرد بهمین جهت بنا بر اختلاف
زمان و اشخاص و نژادها مختلف میگردد .

اثرات اولیه ای که از اشیاء واحدی در يك ابلغائی یا يك کشیش
پیرو (کاوون) یا يك مرد با سواد یا يك فرد عامی یا يك دانشمند
حاصل می شود بصورت واجدی نیست امادر مسائل علمی که بطور کلی
عاطفه در آن تائیری ندارد کمتر چنین اختلافاتی مشاهده می شود
زیرا در اینجا قضاوتها و مبادی در نتیجه اثرات اولیه صورت نمیگیرد
و گاهی اتفاق می افتد که اثرات اولیه ناگهان با اثرات متضاد برخورد
کرده و از بین می رود و لکن گاهی این اثرات اولیه بقدر کافی زور
مند بوده از بین نمیرود مگر اینکه ملت فرسودگی و کهنگی کم
کم زائل گردد .

اثرات اولیه باید بسان علائم مبهم تلقی شود و همیشه تحقیق در
آن معمول گردد چه عدم تحقیق و مطالعه آن چنانکه روش غالب مردم
است شخص را در مدت زندگانی خود دچار خطا و گمراهی میسازد
زیرا محل انکای چنین کسی فقط خوش آمدن و بد آمدن غربزی
و میل و محبت و یا نفرت و کراهت طبیعی میباشد که از راهنمایی
عقل کلیه محروم است غالبا نیز روی چنین پایه نا استوار واهی است
که مبادی عدل و ظلم و خیر و شر و صواب و خطا نهاده میشود .

۳- احتیاج بتفسیرات

احتیاج بتفسیر مانند احتیاج باعتقاد از کهواره تا گور ملازم و
همراه انسانست و در ایجاد خدایان و پیدایش عده زیادی آراء شرکت
و همکاری نموده است .

این احتیاج شدید به سهولت اقناع می شود و ساده ترین پاسخها
 او را کافی است و همین سهولت اقناع ، منشاء خطاهای بسیاری
 می باشد.

با اینکه روح بشری همواره بقضایای قاطع حرص و ولع دارد
 معذلك آراء باطلی را که روی پایه احتیاج بتفسیر حاصل شده مدت
 مدیدی محفوظ می دارد و هر چه که با آن آراء بمجادله برخیزد بسان
 دشمن آرامش و آسایش خود تلقی میکند

نقص عمده آرائی که بر تفاسیر باطل قرار دارد اینست که انسان
 همینکه آن را قطعی شمرد بجستجو و تحقیق آراء دیگری نمی رود
 ندانستن اینکه نمیدانم و جاهل بجهل بودن پیشرفت علوم را قرون
 بسیاری بتاخیر انداخته و دائره آن را امروز هم محدود ساخته
 است .

همیشه انسان برای اموری که قابلیت درك و فهمش بسار کم
 است تشنه تفسیر می باشد روح بجای اینکه اقرار کند که علل حدوث
 رعد و صاعقه را نمی داند بیشتر حاضر است که قبول کند آنها را
 ژوپی تر میفرستد . خود علم نیز عوض اینکه در باره بعضی موضوعات
 بجهل خویش اعتراف کند غالباً برای ابضاح مطالب بچنین تفسیرانی
 قناعت می کند

۴ - الفاظ و دستور ها و صور

الفاظ و فرمول ها از عوامل بزرگ تولید آراء و معتقدات میباشند
 قدرت مہیبی که در آنها وجود دارد بیش از توپ ها باعث قتل اشخاص
 شده است قدرت الفاظ در اینست که احساساتی را که مدتها شريك انسان

بوده است بیدار میسازد و من در مولفات دیگری نقش عمده ابرا که این قوه در امور سیاسی (۱) بازی میکند تشریح کرده ام . قوه بعض فرمولها در مجالس بسیار است با این قوه رجال سیاسی احساسات شنوندگان را تحریک می نمایند . نخست وزیر فرانسه مسیو (کلمانسو) که ظاهراً اختیارات تام داشت در اثر لفظ واحدی آن احساسات اعضا پارلمان را که زمان حادثه (فاشودا) تحقیر و توهین شده بود بیدار کرد و در نتیجه ناگهان سقوط نمود خلف او هم بهمین علت سقوط کرد . بعض الفاظ يك آهنگ قدسی پیدا کرده اند و همیشه ورد زبان سیاستمداران میباشند و آن دو لفظ سرمایه دار و کارگر است .

الفاظ در عمل خود بمقامی رسیده اند که گاهی رجال بسیار متفکر را هم تحت تاثیر قرار میدهند وقتی شخص در برابر حادثه غیر قابل فهمی واقع میشود بایجاد يك فرمولی قناعت میکند . دانشمندان وقتی که باسرار حیات پی نمی برند و از بیان سبب اینکه چرا دانه بلوط درخت بلوط میگرددد عاجز میشوند و نمیتوانند چگونگی تطور و تحول موجودات را تشریح نمایند بپذیرفتن بکرشته فرمولهائی که قائم مقام تفسیر و توضیح میباشد مبادرت میکنند .

۱ روزنامه تان در شماره مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۱۱ در این باره چنین

می نویسد :

« در کتاب عمیقی که دکتر گوستاو لون تالیف نموده روح سیاست و اجتماع را مورد بحث عمیق قرار داده تاثیر را که سحر الفاظ در جماعات و مجلس نمایندگان یا انجمن های دیگر ابراز می دارد اشاره نموده است و مجلس شورای نمایندگان با عمل خود با صحت نظر او را تایید کرد یعنی پس از چند روز مفتون لایحه > لا مر کریت > گردید

الفاظ در اشخاص صور دماغی را بیدار میسازد و لکن صوریکه مجسم گردیده قدرتشان خیلی زیادتر است و من در کتاب (روح سیاست) نشان داده ام که اعلان های مصوریکه اخیراً در انگلستان راجع به انتخابات انتشار یافت چه تاثیرات مهمی ابراز داشت این اعلانات احساسات را ثابت و مشخص نموده و محیط آن را محدود میکند

ارباب صنعت و صاحبان چاپخانه ها برای جلب توجه مشتریان و ترویج اجناس خود همه روزه اعلانهای مصور را بکار میبرند.

خود زمامداران نیز بمقام تصویر ها در تکوین آراء پی برده و آنرا مورد استفاده قرار داده اند چنانکه در مورد تقلیل سریع عده داوطلبان در سواره نظام یکی از روانشناسان متفکر نظامی چندسال است فکری در این موضوع کرده و اعلان های مصور شامل تمثال چابک سواران در حالات مختلف سواری بطور رنگین تهیه کرده و در بالای آن فوائد و مزایای داوطلبان را اعلام نموده است. نتیجه اینکار چنان شد که عده کافی تامین شده و سر هنگان چندین هنگ سوار ناچار گردیدند بعلت نبودن جا از قبول داوطلبان تازه خود داری نمایند؛

۵- خیالات واهی (اوهام)

نجم نقشی که اوهام و خیالات واهی در تکوین آراء و عقائد بازی میکنند عبارت خواهد بود از تجدید تاریخ بشری

ما از روزگار کودکی تا موقع مرگ در پناه اوهام واقع هستیم زندگانی ما فقط باوحام است و تنها از او تبعیت و پیروی می کنیم اوهام عشق و بغض و جاه طلبی و افتخار حافظ حرکت و فعالیت ما می باشد، اوست که احساسات را فریفته ما را از مشکلات نصیب و قسمت و دشواریهای تقدیر و سرنوشت غافل و بی خبر میسازد.

اوهام و خیالات نقلی نسبت باوهام و خیالات عاطفی نادر تر و کمتر است توسعه و افزایش آن باین جهت است که ماهمواره اصرار داریم احساساتی که در حجاب سیاه و پرده های تاریک لاشعور مستور گردیده همیشه با عقل تشریح و تفسیر کنیم ، و هم و خیال عاطفی گاهی ما را چنین معتقد میسازد که موجودات و اشیائی را که در حقیقت مورد اعتنای ما نیست درست می داریم و باز این وهم ما را در باره دوام احساسات اینطور عقیده مند میسازد که لابد بطور شخصی مـا موجب اختفا و زوال آنست

تمام این اوهام ما را حیات می بخشد و راهی را که بفنای ابدی منتهی میشود زینت و آرایش میدهد نباید متاسف بود که چراچندان قابل تجربه و تحلیل نیست ، عقل نمیتواند آن را حل نماید مگر اینکه اول بواعث عمل و حرکت را در ما بر طرف سازد . برای اقدام کردن دانستن زیاد لازم نیست سراسر حیات مملو از اوهام ضروری است عواملی که اراده راست میسازد در موقعی که از علل اراده بحث میشود متعدد می گردد در اینموقع شخص در دریای تناقض و تردید غوطه ور میشود مادام (دواستائل) مینویسد « اطلاع از هر چیز و فهمیدن هر چیز باعث تشکیل و تردید میشود » اگر يك هوشی پیدا شود که دارای قوه الهی باشد و حال و آینده را در يك لحظه ادراك نماید دیگر به چیزی علاقه مند نمیشود و بواعث و حرکاتش برای همیشه باطل و فلج خواهد گشت پس از بیانی که گذشت بنظر چنین می آید که در حقیقت و هم رکن حیات افراد و جماعات بشمار میرود و تنها باوست که می توان اعتماد کرد باوجود این گاهی کتابهای فلسفه و حکمت آن را مورد غفلت قرار داده اند .

۶ ضرورت

در فوق هوی و هوس قانونگزاری که لابنقطع برای اصلاح جامعه قانون وضع می کند يك سلطان قاهری بنام ضرورت قرار دارد ضرورت که اعتنائی بتاملات و مطالعات ماندارد سرنوشت و تقدیر قدیم را که خود خدایان ناچار به تبعیت از آن بودند در نظر ما مجسم می نماید .

عدم توافق بین اوامر قانونگزاران کور و بی بصیرت و ضرورتی که بر اشیاء تسلط دارد روز بروز افزوده میگردد با وجود این عدم توافق باز می بینم که جامعه فرانسویان امروزی علی رقم قوانین خود زندگی میکنند نه روی قوانین خویش .

قانونگزاران که تصور میکنند بر هر کاری قادر هستند چیز غیر ممکن در نظرشان باقی نمانده در نزد آنان هر چه صحیح جلوه کند ممکن میشود ولکن دیر یا زود ضرورت با دست آهنین خود تمام اوهام و خیالاتشان را کنار میزند و همینکه عمل او احساس شد استوار ترین نظریه (تئوری) عالم بشری محو و نابود خواهد شد • يك نمونه بارز آن را در اتخاذ تدابیر شدیدی می بینیم که دست ضرورت در استرالیا بر ضد اعتصاب هائی که حیات آن کشور را در خطر انداخته و آنجا را بوبرائی سوق میداد بکار انداخت و از عجایب اینکه اعضاء حکومت استرالیا هم از سوسیالیست های افراطی بودند .

فصل سوم

چرا آراء فرق میکنند و چرا عقل نمیتواند آن را استوار و

مستقیم سازد

۱- اختلاف روحی مورث اختلاف آراء است

در جمیع موضوعاتی که اثباتش به طریق
علمی امکان ندارد اختلاف آراء در اطراف آن بی اندازه می
گردد و هرگاه آراء مذکور بروی پایه عناصر عاطفی یا دینی حاصل
شده باشد مخصوصاً بنا با اختلاف محیط و خلق و خوی و تربیت و منفعت
و غیره لابد قطع تبدل حاصل میکنند ولی باوجود این تبدلات يك استحضار
و ادراك عمومی باقی میماند که آن همان اشخاص را بیکدسته آراء
سوق میدهد اکنون باید فهمید مبدأ این استحضار و ادراك کجاست؟
کشف این مبدا از اینجا میشود که محقق سازیم يك ملت
عبارت از افرادی نیست که فقط در تربیت و اخلاق مختلف باشند بلکه
مخصوصاً صفاتی هم که بطور وراثی بآنان منتقل می شود باید
بحساب آید.

يك جامعه در آغاز امر از افرادی ترکیب می یابد که چندان
اختلافی بایکدیگر ندارند باین جهت غیر از روحیه مخصوص قبیله خود
روحیه دیگری ندارند ولیکن بیدرنك عوامل تطور و انتخاب حکم خود
را جاری میسازند و افراد بتدریج تفاوت و اختلاف حاصل مینمایند
بعضی بسرعت ترقی میکنند و بعضی دیگر در این راه بکندی قدم برمی
دارند باین ترتیب طی طریق واحدی با هم فاصله هائی میگیرند
نتیجه این میشود که جامعه در دوری ادوار تطور خود شامل

افراد و مردمی میگرد درست نمونه ادوار و تطوراتی که آن جامه متوالیا پیموده است. البته تا وقتی که حالت روحی هر کدام از این مردم از حدود دوره سابق نگذشته است نمیتواند با دوره بعد سازگار و مطابق گردد در این صورت تمدن با اصلاحی که در مردم بعمل می آورده نمیتواند آنان را بطور مساوی متبدل سازد بهمین جهت مردم عوض اینکه بطرف مساوات که اوهم دمکراسی مادر عصر کنونی ادعای آن را دارد سیر نمایند رو بافزایش اختلاف و تفاوت سیر میکنند مساوات که قانون نسلهای اولی بشر بوده دیگر قانون و ناموس حال و آینده نخواهد شد. بنا بر آنچه گذشت تمدن با ترقی تدریجی خود عملی هم چون عمل ساحران نموده در زمان واحدی روی زمین واحدی هم مردم غار نشین و هم ابلخانی و هم هنر پیشه گان عهد نهضت و تجدید و هم کار گران فعلی و هم دانشمندان جدید را برپا و در همه جا منتشر نموده است.

عناصر يك ملتى که از چنین مخلوط مختلف الجنسى تشکیل یافته چه وحدت و وجه اشتراکی خواهند داشت؟ آری ظاهراً اینملت بيك زبان تکلم میکند ولکن الفاظ در اشخاص افکار و احساسات و در نتیجه آراء کاملاً متباينی را بیدار میسازد.

عمل شاق حکومت های امروزی اینست که زندگانی را بین وارثین چنین روحیه متفاوتی که در نتیجه اینقدر در توافق با محیط خود مختلف و نامساوی هستند حفظ نماید و حال این که بیهوده

سمی می کنند آنان را مساوی سازد

چه این امر با آئین نامه ها و قانون ها و آموزش و پرورش انجام نمیکرد

یکی از خطاها و اشتباهات عمده عصر ما اعتقاد باینستکه تربیت مردم را بایکدبگر مساوی می سازد حقیقت اینستکه تربیت، مواهب رجال را ظاهر میسازد و لکن هر کز آنان را باهم متساوی نمی نماید . چقدر رجال سیاسی و فارغ التحصیل های دانشگاهها وجود دارند که دارای روح بربریت بوده و نمی توانند غیر از همان روح نوحش راهنما و هادی دیگری در حیات خود داشته باشند . روی پایه همین روحیه بسیار مختلف است که اصلاح کنندگان اراً بطور نامتساوی اقدام می کنند اینک میزان ارزش آن را مورد بحث قرار می دهیم .

۴ - عناصر اصلاح آراء

آن ثباتی که در عقاید وجود دارد در آراء موجود نیست . آراء بقدری متغیر هستند که ما بسهولت قادر باصلاح آن می باشیم و لکن حقیقت خلاف اینرا میگوید .

دو طریقۀ ایکه برای اصلاح آراء و تقویم آن ابتدا بذهن می رسد عقل و تجربه می باشد و چنانکه قبلا دیدیم عقل در معتقدات راسخ تاثیری ندارد و اکنون خواهیم دید گاهی در آراء عادی بامتثالی موارد علمی تاثیر ضعیف می بخشد همچنین خواهیم دید که چگونه معرفت بر عدم کفایت عقل جهت روشن ساختن حقیقت دلالت کرده دو نظام سیاسی بوجود آورده و تمام حکومت ها از آغاز تاریخ تا کنون بدان نهج سیر کرده اند .

ولکن چنانچه عقل برای اصلاح آراء ما کفایت نکند پس حقیقت را در عالم سیاست و اخلاق و اجتماع چگونه می توان تمیز داد ؟ من در فصل آینده واضح خواهم کرد که برای ادراک این موضوع .

فقط يك وسيله موثرى داريم و آن تجربه ميباشد. اينك مقا مى را كه براى عقل قائل شده اند مورد بحث قرار مى دهيم .

۳. نقشی را كه عقل در تكوين ارا و احكام مهم بازی میکند

تأثير عقل در جميع ارا علمى و فنى بسيار است ولكن خطای اغلب روانشناسان و فيلسوفان نیز در اينست كه عقیده دارند عقل در ارا عـادى هم داراى همان اندازه تأثير است .

خيال پرستان احزاب مختلف هميشه مدعى اند كه ارا ايشان بروى مبانى عقل تكوين يافته است .

حتى رجال كنوانسيون مجـمعهائى براى آن نصب کرده و عبارت پردازان و سخن سنجان عصر كنونى با دعاى خود قوانين را بنام او وضع ميكنند .

اما مشاهدات چنين ثابت ميكنند كه تأثير عقل نه تنها در حيات ملتها كم است بلكه در جريان وسير روزانه ما هم كم اثر است و (ن) در اين مورد ميگويد : اگر ما لازم بدانيم معتقد شويم كه بزمجه ها مقام الوهيت دارند و خدا هستند بيدرنك در ميدان كار و سل معبدى بنام بزمجه ها برپا ميكنيم ،

بنظر من نه تنها چنين معبدى برپا ميكنند بلكه روزى ميرسد كه گروهى از استادان و و كلای بليغ و ما هرداد كستري با دلايل و براهين عقلى با ثبات صحت بنای آن ميپردازند .

عقل را همواره براى غالب تحريكات عاطفى و دينى كه قابـل مدافعه نيست بكار ميبرند تا آنچه خلاف صواب است بپوشاند .

در واقع اراً روزانه منافی عقل نیست و لکن تکوین آن مستقل بوده و دور از هر گونه عقل است و چون ما بتحریکات عاطفی و دینی که موجد این ارا است . اعتماد داریم تصور می کنیم ارامذ کور صبیح می باشد دیگر بکسی اجازه نمیدهیم وارد بحث و تحقیق آن شود .

البته اگر يك عقل مطمئنی عامل حقیقی اراً ما بود برای تمام مردم در هر موضوع یکسان و بصورت واحدی بود چنانکه در قضایای مسلم علمی حال بدین منوال است ولی نه در نظریات علمی که آن هم جز تفاسیری که بدست منطق عقلی نوشته شده چیز دیگری نیست و احیاناً از تاثیر منطق دینی و منطق عاطفی هم ایمن نمیباشد .

هر قدر که از منطقه علم خالص دور شویم یعنی هر قدر از دایره معرفت بگذریم و در دایره عقیده وارد شویم اختلاف بین اراً در جمیع مواضع زیادتیر میشود حتی در مسائلی که بنظر می آید عقل بر آن حکومت دارد مانند احکام قضائی باز این اختلاف ظاهر میشود و ما این احوال بارز را مورد استفاده قرار میدهیم تا ثابت کنیم چه قدر برای منطق عقلی دشوار است که از تاثیر عاطفه و دین نجات یابد .

جهت حصول مقصود ابتدا بین رجالی که بامر قضاوت میان مردم خوانده شده اند تقسیماتی معمول میداریم . در درجه پائین کسانی هستند که اراشان فقط بنا بر تاثیر منطق عاطفی تکوین می یابد درجه بالاتر از آنان اشخاصی هستند که فقط براهین منطق عقلی در روحشان موثر واقع می شود .

قضات محاکم جنائی در ردیف دسته اول انداینان بعلت کثرت عده خود تشکیل جماعات داده و دارای صفات جماعات شده‌اند بدین معنی که ادله عقلی چندان تاثیری در آنان ندارد ممکن است از راه تاثیر در احساسان باعث یقین و اقناع آنان شد بنا بر این زنی که مرتکب يك جنایت بزرگی شده ولی دارای فرزندان صغیر است و فرزندانش با چشمان اشکبار مادر خود را می‌طلبند البته مورد ترحم و شفقت واقع میشود و اگر مجرم زن زیبا و پری پیکری باشد که عاشق خود را در اثر حسد شدیدی کشته است قضات فرانسه او را بیش از زن بچه دار مورد ترحم قرار می‌دهند؛ قاضی انگلیسی او را محکوم باعدام می‌کند و لکن قاضی فرانسوی او را تبرئه مینماید همین حالت حقیقت‌تاثیر نژاد را در تکوین ارا جهة ما واضح میسازد.

کمی بالاتر از این طبقه که تابع احساسات خالص می‌باشند قضات محاکم ابتدائی هستند اینان نیز باندازه کافی جوان و تازه کار بوده ممکن است دلایل احساسات در ایشان موثر گردد. اشتها رو معروفیت و کیل مدافع در وجودشان اثر می‌کند با وجود این دلایل عقلی نیز در آنان موثر واقع میشود ولی بشرط اینکه در معرض منافع شخصی قرار نگیرند.

میل و رغبت بترقی و عوامل سیاسی تاثیر عظیمی در ارا آنان پدیدار میسازد بهمین جهت قضاوت‌ها ایشان مشکوک و مبهم است بطوری که تقریباً ثلث احکامشان در محاکم استیناف، نقض و شکسته میشود.

درجه قضات استیناف بالاتر از طبقات قبلی است و چون این قاضیان سنشان زیاد تر و تجربه شان بیشتر است البته تحت تاثیر منطق

عقلی بیش از منطق عاطفی واقع می گردند در راس این درجات قضات دیوان کشور واقع اند و چون اینان مراحل زیادی از عمر را گذرانده و سالخورده و پیر دیر شده و بمنافع شخصی بیعلاقه گردیده و از احساسات خالی و عاری شده و عاطفه و رحم را کنار گذاشته اند فقط مر قانون را در نظر گرفته و باحوال خصوصی کاری ندارند باین جهت و کلای داد گستری در برابر آنان باقاعده دلایل عاطفی نمیپردازند بالعکس سعی میکنند با براهین عقلی در آنان موثر گردند چون که از هر جهت تنها حاکمشان مواد صریح قانون است همین افراط در استدلال عقلی هم خود خطری بشمار میرود زیرا اصول حقوقی آن روزی که وضع میشود صائب و منصفانه و صحیح است ولیکن در اثر تطوراتی که سرعت در امور اجتماعی حادث میگردد پس از چندی نا مناسب و غیر صائب میگردد باینجهت لازم میشود بصورتی که موافق اقتضای حال باشد تاویل شود چنانکه بعضی قضات در احکام خود که در معنی بمنزله نهال عادات جدید و ریشه قوانین نو ظهور آینده است همین عمل را معمول میدارند .

باین ترتیب می بینیم زود خوردهائی که سابقاً جنایت محسوب میشد اکنون صورت جنحه پیدا میکنند و جنایت شدید زنا که فاعل آن بیچندین سال زندان محکوم میگردد امروز جنحه خفیف بشمار می رود .

از آنچه گذشت چنین معلوم شد که ارا بعضی رجال تحصیل کرده که منصف بوده و از هوی و هوس هم مجرد باشند غالباً غلط است و همین موارد موید بیان ماست که میگوئیم عقل بتنهایی برای روشن ساختن ذهن و از دیاد بصیرت آنان کافی نیست .

اگر عوض اینکه با نردیف اشخاص زبده متوجه شویم اجتماعات را از قبیل اجتماع نمایندگان مجلس را که غالب اعضایشان دنبال مصالح و منافع شخصی و مطامع سیاسی میروند در نظر بگیریم می بینیم که در تصمیمات و مقررات آنان عقل هیچگونه مقامی ندارد حتی به پیشنهاد هائی که از روی براهین عقلی تنظیم شده به بچوجه گوش نمیدهند و فقط در مورد منافع حزب خود و یا عاملین و یادو های انتخاباتی خوش رأی میدهند البته بدون شك در مجلس شورا همواره بعقل انكأ و استناد می کنند در حالتی که حقیقه در اینجا تنها عاملی که اثرش از همه عوامل دیگر جزئی تر و ناچیز تر است همان عقل است .

سران و رهبران نادر که می توانند گاهی رای يك اجتماع سیاسی را تغییر دهند بخوبی میدانند که از راه عقل نمیتوان در شنوندگان تاثیراتی ابراز نمود بلکه فقط بوسیله تحریکات احساسات بااضمام استمداد از بعضی فرمولهای دینی میتوان تاثیر اطمینان بخشی حاصل نمود .

۴ - مقام عقل در تکوین آراء روزانه

مقام ناچیز عقل را در تصمیمات و مقررات نخبه طبقات مختلف مردم دیدیم مقام عقل در تکوین آراء روزانه از اینهم ناچیز تر است چه در واقع می بینیم آرائی که در موضوعات ابراز می شود اگر ناشی از عقل باشد متجانس بوده و تا این حد مختلف نمیشود و بهمرفته این اختلاف معلول عناصر دینی و عاطفی است که در تکوین آراء دخالت دارد آطور که گمان می کنند اختلاف آراء مربوط بتفاوت در تعلیم و تعلم نیست زیرا می بینم از اشخاصی که علم و هوششان در ردیف یکدیگر است باز

این اختلاف وجود دارد این موضوع موقعی بر ماثبات میشود که بخوبی از مسائل معینی که برای جمعی طرح شده و جوابهایی که يكايك بآن پرسش ها داده اند استحضار حاصل نمائیم .

از میان نمونه های بسیاری که بدست آمده نمونه بارزی را که مسیو (بینه) در یکی از شماره های مجله فلسفی نشر داده متعرض میشویم مسیو بینه موقعی که خواست از نتایج حذف تاریخ فلسفه از برنامه دبیرستان ها واقف گردد . پرسشی تنظیم کرده و بعنوان عموم استادانی که آنها تدریس میکردند فرستاد تا از رای آنان در حذف ماده مذکور مستحضر گردد پاسخ هایی که در این موضوع رسید با یکدیگر بسیار متناقض بوده بعضی استادان آنها تحسین کردند و بعضی دیگر بسیار مضر دانستند . عاقبت از مطالعه این جواب ها مسئله ای برای مسیو بینه پیش آمده چگونه يك اصلاحی که باعث انزجار خاطر يك استادی است در نظر همکار دیگرش متحدین و خوب می آید؟ همین خود چه درس سودمندی است برای استادان و بانان ثابت میکنند که تکوین ارا بشرحتی ارا افراد بصیر و خبره هم بطور نسبی صورت مییابد !

در هر موضوع و در هر زمان از این قبیل تناقض ها ظاهر میگردد با وجود این انسان ناچار است یکی از ارا را در حیات خود برگزیند اما باید فهمید این برگزیدن چگونه بعمل می آید؟ فقط دو طریقه تا کنون برای مردم مکشوف شده است و آن اینست که یا رای اکثریت را قبول کرده تابع آن شوند و یا رای مرد واحدی را که بریاست منصوب شده قبول نمایند. تمام رژیم ها و طریقه های سیاسی از این دو مشتق گشته است .

رای اکثریت بدون شك بالانرا از رای مخالفش نخواهد بود چنانکه

رای فرد هم که اجباراً بدیگران تحمیل شود هرگز بهتر از دیگری نخواهد بود منتهی برای اینکه شخص از تردید بیرون آمده و نکندارد اراده‌اش باطل ماند در اختیار و انتخاب یکی از این دو طریق ناگزیر است خود فیلسوفان نیز نتوانسته‌اند غیر از این دو طریق راه دیگری کشف نمایند.

رای يك فردی که دارای نبوغ و کمال باشد بطور کلی بالا تر از رای جماعت است ولیکن اگر فرد بدرجه عالی نبوده کم فضل و بی مایه باشد ارائهش ممکن است خیلی خطرناک شود هر کس بصفحات تاریخ آلمان و فرانسه در پنجاه سال اخیر مراجعه کند دلایل بسیاری مبنی بر فوائد و معایب این دو طریق یعنی استبداد فرد و استبداد جمع مشاهده خواهد نمود.

فصل چهارم

اصلاح آراء بانجر به

۱ - تجربه در حیات ملت‌ها

در فصل سابق واضح کردیم که چگونه منطق عقلی در اکثر موضوعات - باستثنای مسائل علمی - جز اطلاعات مبهم مشکوکی چیزی بدست نمیدهد و باین جهت مردم مجبورند بیکى از دو طریق متوصل شده یا برحسب رای اکثریت سیر نمایند یا برحسب رای فردی که بمقام ریاست منصوب شده رفتار کنند. و لکن وقتی رایی قبول شود که آن رای برای تحول بصورت حقیقت کافی نباشد

چگونه میتوان بکشف ارزش حقیقی آن توفیق

یافت . ؟

این مطلب فقط با تجربه روشن میشود و این طریقه ایست بطلی و گرانبها که بانمام مواضع تطبیق نمیکند و عجزش در برابر عقائد راسخ بهمان اندازه عجز عقل است و لکن در اراجمعی مثلاً از قبیل بعض اراسیاسی بشرط آنکه بسیار بارز و برجسته و بسیار مکرر باشد تاثیراتی ابراز میدارد .

حیات ملتها بزرگترین دلیلی است بر ضرورت این تجارب مکرر تخریب شهر ها و جاری ساختن سیل خون گاهی برای اینکه روح يك ملتی ببعض حقائق تجربتی پی برد لازم و ضروری است .

غالباً استفاده ملتها از تجربه زمان درازی طول نمیکشد زیرا ضعف حافظه عاطفه نمیکذار د نسل بعدی از تجارب نسل قبلی چندان برخوردار گردد . از آغاز بنای جهان جمیع ملتها دیده اند که در دنبال هرج و مرج و انارشی دیکتاتوری و حکومت مطلق العنان می آید با وجود این از این درس همیشگی هرگز یند نمیگیرند . حوادث مکرر ثابت نموده است که زجر و شکنجه بهترین وسیله انتشار یکمقیده دینی است با این حال باز می بینیم این مظالم لاینقطع واقع میشود .

باز تجربه می آموزد که تسلیم شدن در برابر تهدیدهای عوام دست حکومتها را می بندد معذلك رجال سیاست پیوسته این حقیقت را فراموش میکنند همچنیں باز تجربه نشان داده است که بعلل روحی (پسیکو لوژیک) مطمئنی محصولات دولتی گران تر از محصولات فردی و خصوصی تمام میشود با وجود این سوسیالیست ها همه روزه دولت را مجبور میکنند که ساخت مصنوعات تازه ای را به انحصار

خود در آورد .

چنانکه قبلا گفتم تجارب بسرعت مؤثر واقع نمی شود مگر اینکه خیلی برجسته باشد اینک بذکر مثال تازه قابل توجهی میپردازیم . تمام روانشناسان و علما اقتصاد و بازرگانان خبر دادند که خرید راه آهن خط غرب و اداره آن بدست دولت بسیار گران تمام خواهد شد اگر امر فقط مربوط بقیمت بود مردم چندان آنرا مورد اعتنا قرار نمیدادند ولکن اداره آن بدست دولت در مدت چند ماه حوادث عجیب و تلفات بسیاری ببار آورد بطوریکه مردم از این تجربه درس قاطعی گرفته جرأت نکردند دولت را بخريد خطوط تازه دیگری دعوت کنند .

۴ - ادراك عواملی که باعث تجربه میباشند سخت و مشکل است

این تجارب برجسته از قبیل تجربه ایکه در فوق بیان شد اگر می تواند آراء را از صورتی بصورت دیگر متحول سازد دلیل نمیشود که بتوان بسهولت عواملی را هم که سبب این تجربه میباشد ادراك نمود . وزیر کارهای عامه بهیچوجه علل نهانی این هرج و مرج اداره راه آهن مزبور را کشف ننمود وقتی که تصور کرد بروز حوادث متعدد نصادم قطارها ناشی از عدم انتظامات است خیال کرد با عزل مدیر می تواند صکار را اصلاح نموده و اختلال را زایل سازد و مدیر جدید برای جلوگیری از حوادث تنها چاره ای که اندیشید این بود که از عده قطارها و میزان سرعت آنها بکاهد البته مدیر در برابر حوادث و معلولاتی که که مربوط بعمل و تدابیر او نبوده و منشأش علل دیگر و جای دیگر است چه می توانست بکند ؟ بدیهی است از عهده این مدیر ساخته نبود که اداره دولت را که فاقد قابلیت صنعتی است صاحب قابلیت سازد و نیز از عهده او ساخته نبود نظم و ترتیب و حسن احترام بقوانین و

انضباط را در مستخدمین که تحت تحریک رهبران جاه طلب و طماع واقع شده اند ایجاد نماید .

روزنامه ثان چنین نوشت : چگونه می توان مستخدمین صادق و برگزیده را در اداره راه آهن پیدا کرد در صورتیکه مدیرانش با سمت نمایندگی مجلس بخیرید آن باین علت رأی داده اند که آن را تحت اوامر خود قرار دهند ؟ و از این مستخدمین که جسارت و گستاخی شان بوسیله یکمده نمایندگان عوامفریب آشوب طلب همواره مورد اغماض قرار می گیرد چه انتظاری می توانیم داشته باشیم که نسبت بدولت کاملاً اطاعت و فرمانبرداری نمایند ؟ سپس روزنامه مزبور نتیجه گرفته می گوید مادر دولتی که در اداره راه آهن خود خطای عمده ابرا مرتکب شده انتظار داریم که راه صواب را پیش گرفته کمپانی ها و شرکت ها را در اداره خطوط راه آهن بحال خود آزاد گذارد زور و احجافی که خود شخصا دید چه عواقب وخیمی ببار آورد بآنان تحمیل ننماید .

ولکن این آرزوی بیهوده ایست دولت یعنی نمایندگانی که اسباب زحمت آن میباشد پیوسته بر شرکت ها زور و آزار روا میدارند و تهمیلات کمرشکنی بآنان می نمایند و بعدم انتظام و ازدیاد مطالبات عمالشان تشویقشان می کنند . اما تقدیرات اموری که فوق نطق ها و خطابه ها قرار دارد درس تجربه تازه ای میدهد که این درس بطور مطمئن مفهوم واقع خواهد شد .

چند سال قبل در ضمن مقاله ای که در یکی از مجلات منتشر ساختم پیشگوئی کردم که نتیجه مداخله مستبدانه دولت در امور شرکت ها باعث تنزل سریع سهام شرکتها یعنی تنزل قیمت عناصر بسیار ثابت

ثروت عمومی کشور خواهد شد. طولی نکشید که این پیشگویی بسرعت صورت تحقق حاصل کرد و اکثر سهام تنزل عظیمی نمود بطوری که سهام شرکت (لیون) به ۱۷ درصد رسید قیمت سهم شرکت نامبرده در فوریه سال ۱۹۰۹ بالغ بر ۳۸۵ فرانک بود و در فوریه سال ۱۹۱۱ به ۱۱۰۰ فرانک پائین آمد برای اینکه درس تجربه مذکور تاثیر مفیدی داشته باشد واجب است تنزل بیش از پیش ادامه یابد.

بطور کلی علل واحدی نتایج واحدی بیار می آورد بهمین جهت موقعی که مشاهده می کنیم در نیروی نظامی دریائی ما هرج و مرجی شبیه هرج و مرج خطوط راه آهن دولتی حکم فرماست تعجبی نمی کنیم. گزارش اخیر بودجه نیروی دریائی دلیل کافی بر صحت گفتار ماست.

گزارش مزبور حاکی است که آلمان از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۶ مبلغ ۲۵۰۰۸ میلیون برای نیروی دریائی خود مصرف نموده است در صورتیکه فرانسه ۳۸۰۹ میلیون خرج کرده با اینکه اختلاف این دو رقم ۱۳۰۶ میلیون میباشد معذک آلمان توانسته است نسبت بفرانسه يك نیروی دریائی قوی تر و عالیتری فراهم سازد همین ارقام سوء جریان اداره ما را واضح میسازد، باین حال رای عمومی در این مورد بی قید و بی اعتناست. برای تحریک آن و بجنبش در آوردن مجلس شورای ملی وقوع حوادث هائل و تصادفات ناگوار و خون ریزی لازم است نه نطق و خطابه. پس از غرق زره پوشهای (سوللی) و (شانزی) و (نیو) و (وین) نوبت غرق شدن دوزره پوش (فارفاده) و (لوتن) رسید در زره پوش (کورون) نوپها منفجر گردید و شکم سربازان مجروح و پاره شد در تولون یکی از بهترین واحد نیروی دریائی مابنام (ینا)

مانند کوه آتش فشان فوران یافت پس از این حادثه وحشت آورد دیگر بهیچوجه جایز نیست پای اتفاق و تصادف را بمیان کشید بنابراین بر ما لازم است بطور دقت در این امر وارد بحث و تحقیق شویم.

رای عمومی متحیر و مبہوت فهمید که نیروی دریائی ما با وجود صدها میلیونی که بمصرفش رسیده تنها با کشتی های جنگی قوی احتیاجش بر آورده نمی شود بلکه نوپ و مهمات و خواربار و کارخانه های تعمیر نیز لازم است و تنها با پول کار درست نمی شود و ما بیش از آنچه که بتوانیم نیروی خود را قوی تر از نیروی آلمان بکنیم پول نقد داریم. سپس گزارش دهنده چنین نتیجه گرفت که این حقائق نابود کننده و نکبت آور است (۱) ،

حقاً هم نابود کننده و نکبت آور است بد بخانه هیچ امیدی هم نیست که روزی ماعلل این نتایج بسیار را از قبیل عدم انتظامات روز-افزون کارگران قورخانه که در اثر تحریکات روزانه حاصل میشود و کسیختگی سازمان وزوال مصالح دولت که از دخالت های سیاسی و رقابت های مستخدمینی که نسبت بیکدیگر حسادت میوززند حاصل می گردد و اعمال نفوذ سوسیالیست ها که دولت را و امیدارند آنچه را که آلمانها در کارخانه های خصوصی و فردی می سازند خود شخصاً بسازد از میان برداریم. نتایج تجارت در مسائل مذکور بسرعت ظاهر گردید ولی گاهی هم اتفاق می افتد که این نتایج بانهایت کندی آشکار می گردد.

نابود شدن نیروی دریائی روسیه نا گهان از طرف زره پوش های ژاپون و عجز از درافکنهای روسی از عملیات ، لازم بود تا اینکه خطای عظیم را درک کرده و بفهمیم اینکه چند سال است از ساختن زره پوش

(۱) مستخرج از گزارش که در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۱۱ در روزنامه تان انتشار یافته است

خودداری کرده و کشتیهای کوچک نبرد نار (کرواژر) واژدرا فکن بجای آن راه انداخته ایم عمل بیهوده ای بوده است با این عمل صدها میلیون تلف شده و کشور ما هم بدون دفاع ماند تا اینکه روزی تجربه اشتباه ما را ثابت کرده مجدداً بساختن کشتی های جنگی مصمم گردیدیم .

اینکه غالباً برای تحقیق ارزش آراء وجود تجربه لازم می آید از این جهت است که اکثر آراء بدون اینکه اعتنائی بباطن امر داشته باشد تنها روی ظواهر امور تکوین می یابد حالتی را که شاهد آورديم مدلل میسازد که در این مورد بادلایل سطحی رای بظاهر داده شده و تصور کرده اند که واژدرا فکن های ارزان به سولت زره پوشهای سنگین قیمت را درهم خورد خواهد کرد باین جهت خیال کرده اند متروک ساختن زره پوش کار عاقلانه و صحیح بشمار میرود نتایج دور و بعید تدابیری که بر ظواهر عقلی قائم است فقط بر کسانی آشکار است که صاحب نظر دوربینی باشند اتفاقاً زمام امور هم غالباً در دست اینان نیست . در کتاب (روح سیاسی) خود نشان داده ام که تاچه اندازه قوانینی که ظاهراً باملای عقل نوشته شده است مضر و زیان آور میباشد . تجربه نیز بفور ثابت کرد که تاثیر اکثر این قوانین شدید حتی بضرر کسانی تمام شد که آن را برای حمایت خود وضع نموده بودند .

برای مثال از نتایجی که در این مورد حاصل شده بشرح حادثه ای که اخیراً در شهر (دبژون) رویداد میپردازیم . تصادفات گمراه کننده لزوم انتخاب يك انجمن شهرداری سوسیالیستی را برای اداره امور شهر ایجاب نمود کارکنان شهرداری مزبور خیال کردند برای رفاه حال کارگران بهتر است كمرك و حق الورود داخله شهری را برداشته بجای آن مالیات

های سنگینی بشروتمندان بیندلدو همین نظر را هم اجرا کردند و لکن طولی نکشید که کار معکوس شد زیرا معاش کارگران عوض اینسکه ارزان تر شود خیلی گران تر از پیش گردید با این پیش آمد و سوبالیست ها بتجربه فهمیدند که آن قوانین اقتصادی را که بعلت عدم ادراك چیزش میپنداشتند اجازه نمیدهد فقط بطبقه واحدی مالیات تعلق پذیرد و اگر فرضاً چنین مالیاتی برقرار شود بیدرنك منتهی بطور غیر مستقیم از کیسه تمام طبقات پرداخت میشود نه تنها از کیسه آن طبقه ابکه بتادیه مالیات موظف گردیده است .

درس تجربه غالباً واضح و آشکار است حال باید دید چرا اینهمه رجال سیاست که از هوش و فراست بهره مندند از فهم آن عاجز میباشند؟ چنانکه در فصلهای پیش گفته ام پاسخ آن اینستکه تقریباً تجربه در معتقدات تأثیری ندارد و چون مبادی سران احزاب تندرو از تار و پود عقیده است نه از تار و پود آراء باین جهت برپایه عاطفه و دین قرار دارد و نمی توان با آن مقاومت نمود .

عقلی که پیوسته مورد استناد عمال سیاست است نفوذی در آن ندارد چنانکه در مقدسین صاحب ایمان هم تأثیری نمی بخشد : زیرا فقط حقایق عاطفی بادینی رهبر و راهنمای عموم آنان میباشند و آنان ولوا اینسکه بر نطق و خطابه خود مسلط باشند بر محرکات نهانی باطنی که آن خطابه هارا القا میکنند مسلط و غالب نیستند .

پس از اینسکه از تکوین مرموز آراء که از معقول سوای ظاهر چیزی ندارند اطلاع حاصل کردیم دیگر جا ندارد بر علیه عدم فهم و ادراك موجودین آن متغیر گردیم ، حقائقی که برای ادراکش جز منطق دلیل دیگری نیست همیشه خارج از حیطة ادراك اشخاصی خواهد بود که غیر

از عقیده دلیل دیگری ندارند یعنی با عقل و مشاهده و تجربه مفهوم آنان نمی گردد.

بخش ششم

آراء و عقائد جمع

فصل اول

تکوین آراء در اثر نفوذ جمع

نژاد، محیط، عادت گروه اجتماعی

۱ تأثیر نژاد در عقائد

جماعت سهم بزرگی در تکوین آراء دارد و نظم دهند. حقیقی آن بشمار میرود اکثریت عمده بشری غیر از آراء جماعت آراء دیگری ندارند حتی افراد صاحب استقلال هم بطور کلی بآراء گروه اجتماعی خود اذعان و اعتراف دارند. سابقا باین موضوع اشاره کرده ایم اکنون که گفتگو از تاثرات اجتماعی در تکوین آراء و معتقدات یعنی نژاد و محیط و عادت و گروه اجتماعی بمیان می آوریم مطلب واضعتر میشود اینك نخست تأثیر نژاد را مورد بحث قرار میدهیم . تجربه و مشاهده چندین مرتبه مدلل کرده است که ملتہائی که صاحب گذشته طولانی هستند در بعض موضوعات اساسی دارای آراء و عقائد بکنواختی میباشند این وحدت و بکنواختی نتیجہ تکوین يك

روح ملی است این روح بنا بر اختلاف ملت ها مختلف میباشد و حوادث واحد و یکنواخت در هر ملت يك نوع انعكاس جداگانه و مختلفی ایجاد می کند.

امروزه يك نژاد خالص بمعنی علمی صحیح وجود ندارد و لکن وقتی ماتی از يك جنس و با از اجناس مختلف ولی متقارب و نزدیک بیکدیگر قرن های متوالی تابع معتقدات واحد و نظامهای واحد و قوانین واحد و زبان واحد قرار گیرند تشکیل يك نژاد تاریخی میدهند چنانکه در جای دیگر هم این مطلب را تشریح کرده ام. این نژاد تاریخی در بسیاری مواضع سیاسی و اخلاقی و دینی افکار و احساسات مشترک دارد و بطوری این افکار و احساسات در روح مردم ثابت میگردد که جمیع آنان بدون چون و چرا از آن تبعیت میکنند.

روح ملت عبارت از يك تصور نظری نیست بلکه يك حقیقت جاننداری میباشد و آن از تقالید و افکار و اساطیر و طرز تفکر و حتی خیالات واهی که در وجود بطور ارثی راسخ گردیده تکوین می یابد و قوه ملت بسته بمیزان استحکام این روح است.

اگر اتحاد مردم ناشی از فتوحات شدیدی باشد بنیان آن جمع سست و موقتی بوده و سرعت انحلال می یابد زیرا روح ملی در آن جمعیت حکمفرما نیست و اگر بداشتن چنین روحی نائل نگردند بحالت بربرها باقی میمانند چه که محو و زائل ساختن اثرات گذشته از روح يك ملت نتیجه اش همیشه لا یتغیر بوده و ملت را بحالت بربریت و وحشیت عودت میدهد اختلاف آراء در ملت که دارای روح ملی محکمی است فقط در مواضع بی اهمیت ظاهر میشود و لکن در امور بزرگ توافق و اجماع در رأی مسلم است چنانکه انگلستان نمونه برجسته آنرا

در جنگ ترانسوال نشان داد وقتی که سپاهیان بریطانیا از برزگران ساده بوئر شکست خوردند فرصت خوبی برای حمله بهیئت وزیران بدست حزب معارض افتاد ولی هیچکس بچنین فکری نیفتاد زیرا روح ملی اجازه چنین اقدامی را نمیداد. روح ملی موقعی تجلی می کند که پای منافع عمومی مهمی در میان باشد و این روح مانع این نیست که افراد دارای آراء شخصی ثابتی باشند چنانکه در تاریخ طبیعی مانعی ندارد که هر نوعی بصفات جنسی که از آن اشتقاق یافته متصف باشد.

قبلا دیدیم که تکوین روح مشترك فقط در ملت‌های امکان پذیر است که اختلافشان بایکدیگر ناچیز باشد و اگر اختلاف عمده باشد بهیچوجه بایکدیگر مزج حاصل نمیکنند زیرا افراد چون روحشان مختلف است تاثیر اشیاء خارجی نیز در آنان مختلف و متفاوت است و همین مانع است که بتواند در موضوعات آراء مشترکی دارا شوند حال چك و مجار دژ اطریش و ایرلندیها در انگلستان موید صحت این ناموس است.

توالد و تناسل نژادهای بسیار مختلف بایکدیگر تاثیرات اثری را تغییر میدهند ولیکن افراد باین توالد کلیة فاقد ثبات روحی خود میگردند باینجهت حکومت در يك ملت دورگه امکان پذیر نیست دلیل این موضوع هم انقلابات و هرج و مرج های جمهوریهای امریکای لاتین است.

هرچه يك ملت سالخورده و کهن گردد بهمان اندازه میراث روحیات گذشته در او ثابت تر و راسخ تر می گردد و آنچه که سرفقه او محسوب میشده بمرور زمان اسباب ضعفش میگردد و هر قدر توافقی با ترقیات تازه و جدید مشکلتر شود افکار و آرائش نسبت بسابق مقید تر

میگردد .

وهر روز يك زرد خوردی بین شعور بکه مورد حکم فرمائی عقل است با محرکات ارثی که بیرون از دائره نائیر عقل میباشد واقع میگردد . چقدر ملتها انقلابات شدید برپا میکنند تا بوسیله آن از یوغ گرانبار گذشته رها شوند ولی اثر دائمی ندارد .

و علت آن اینست که انقلابات و شورشها و لواینکه می تواند اشیاء را ویران و نابود سازد و لکن در روح اشخاص چندان تغییر و تبدیلی بعمل نمی آورد بنابراین می بینیم که ارا و عقاید فرانسه قدیم تاثیر عظیم در فرانسه جدید هم داشته است در معنی فقط در ظواهر تغییرانی حاصل شده است .

۲ - تاثیر محیط در گروه اجتماعی

محیط اجتماعی در ارا و رفتار ما صاحب تاثیر شدیدی میباشد یعنی در وجود ما دلایل غیر شعوری ایجاد میکنند و پیوسته حاکم بر ما است . کتابها و روزنامه ها و مناقشات و حوادث یکی از ادوار در ما محیطی تولید میکنند که با اینکه نهانی و نامرئی است معذک خط سیر ما را معین می سازد در این محیط تنخم مبادی فنی یا ادبی یا علمی یا فلسفی موجود است و گاهی صاحبان نبوغ آنرا متمرکز کرده شکل ساطع و لامعی بدان میدهند .

ارا ناشی از محیط اجتماعی بقدری زورمند است که اگر فردی مجبور شود محیط خود را تغییر دهد ناچار میشود ارا محیط تازه را بپذیرد بنا بر این علت يك سوسیالیست انقلابی همینکه بمقام و قدرتی نائل شود بسهولت محافظه کار میگردد همه میدانند ناپلئون چگونه

توانسته کنوانسیون‌های سبع بیرحم را که مجال نیافته بودند سر یکدیگر را مقطوع سازند بسهوات بدو و بارون و حاجب متبدل سازد .

تاثیر محیط اجتماعی کلی و عمومی است اما تاثیر گروه و جماعت که ما منسوب بدان هستیم تاثیر خاصی میباشد . روی هم رفته در اشخاص اراً و عقایدی که ناشی از مشاهدات و تعقلاّت باشد بغایت کم است رای اکثر مردم همان اراً گروه یعنی طایفه یا طبقه و یا اهم مذهب یا حزب یا صاحبان حرفه و پیشه خود می باشد

در این صورت هر طبقه از طبقات ملت اعم از کارگر یا قاضی یا سیاسی دارای ارا خاصی است و این ارا مقیاس و معیار قضاوت آن طبقات میباشد صحت و سقم اشیاء در نظر آنان بسته باینست که تا چه اندازه بار آوری جماعتشان شان مطابقت داشته باشد اگر کسی رای جماعت خود را بپذیرد دیگر محل جدالی باقی نمی ماند و اگر نپذیرد نمی تواند در بین آن گروه پایداری و زندگی کند بطور فعلی بطرف سوسیالیسم و سندیکیالیسم باعث ازدیاد عدد این دسته ها و جماعات شده است خصوصاً جماعاتی که دولت بوسیله آنان انحصارها را اداره میکند. این دستجات نسبت بیکدیگر سخت حسد می ورزند و هیچ اشتراکی بین آنان نیست مگر عداوت و اهاانت . و چون هیچگونه تضامن و استحکامی بین آنان وجود ندارد در نتیجه زوال مصالح دولت روز بروز رو بتزاید است و همین یکی از دلایل اساسی انحطاط و سیر قهقرائی انحصارات دولتی و خصوصاً نیروی در بائی است و من این موضوع را در کتاب سابق بیان کرده و ثابت نموده ام که هر انحصاری بدست دولت بلائی است برای مالیه کشور .

تباین اراً بین گروه مستخدمین دولت که در حقیقت باطن او در

خفا ارباب کشور می باشند کمتر در نظر عموم آشکار و هویداست و اما برعکس ارا گروه کارگران پر هیاو بوده نمیکذارد از نظر هاهم حوشود کینه و حقدانان نسبت بطبقات دیگر عامل زورمندی در تطور سیاسی کنونی گردیده است .

گروه کارگران باتلقین سران ورهبران خود تصور میکنند در عالم سرمایه داری و هوشمندی تنها آنان هستند که تولید ثروت مینمایند از اینجهت خود را هموطن کارگران خارجی بیش از بورژواهای فرانسه می دانند بنابراین تابع مبدا بین المللی و خلع سلاح گردیده اند و در معنی وطن حقیقی اینان مسلک و جامعه همکارانشان است اعم از اینکه از هر ملت و کشوری که میخواهند باشند .

۳- تاثیر عادت

عادت منبع قوه جوامع و افراد است و آنها را از هر گونه تفکری در هر موردی که بخواهد آرائی بخاطر برسد مستغنی میسازد محیط و سرایت و تربیت عادت را در انسان ثابت میسازد و قوانین آنها را تأیید و تصویب می نمایند و قوانین وقتی قادر و نیرومند است که عادت را که قبلاً موجود بوده استوار و پیا بر جاسازد .

چنانکه در فصل دیگری قبلاً بحث کرده ام مقام عادت مدتهاست مورد مداقه و مطالعه دانشمندان خصوصاً (منتنی) قرار گرفته است و اکنون بشرح صفات ارا جمعی و گروهی و میزان تاثیر آن میپردازیم .

فصل دوم

تاثیر ارا جماعات و نتایج آن

۱ - صفات ارأء-عوام

مقام روز افزون اجتماعات در حیات سیاسی مطالعه و مذاقه ارأء عوام را دارای اهمیت عمده میسازد و چون و کلای داد گستری و استادادن این موضوع را تعریف نموده تغییرات و تبدیلات و عدم ارتباط و سادگی آنرا مخفی نمودند معرفت بدان کمتر حاصل شده است. امروزه نسبت به ملتی که قدرت و سیادت را در دست دارد بهمان اندازه ای تملق و کمرش می شود که سابقاً نسبت بسخت ترین پادشاهان مستبد و مطلق العنان بعمل می آمد. حرص پست و اشتهای پرهیا هو و پرجنبجال رغبت ها و تمایلات و جاه طلبی های غیر عاقلانه این ملت همواره - و در تحسین و تمجید - رار میگیرد.

در نظر سیاستمدارانی که غلامان حلقه بگوش عوام هستند حقایق و حوادث ارزشی ندارد.

آنان بحسب طبیعت لازم میدانند که نسبت بهوی و هوس عده خاضع و خاشع باشند.

روح عوام که در مولفات دیگری مورد بحث ماقرار گرفته صفت عمده اش اینست که تابع کامل مبادی عاطفی و مبادی دینی می باشد و هیچگونه استدلال عقلی نمیتواند زمام نهیجات آنرا که ناشی از احساسات و دین است قبض نماید بهمین جهت از این نهیجات تبعیت نموده طبق آن سیر می نماید.

جنبه دین در روح جماعات بیش از جنبه عاطفه رشد نموده است

بهمین جهت احتیاج شدیدی پیر متش معبودی اعم از خدا یابست باشد شخصیت با تعلیم و مسلك پیدا کرده است.

امروزه احتیاج مذکور بطرف ایمان سوسیالیستی یعنی دین جدیدی که قادر بر تجدید بشر است تمایل حاصل کرده است .

تدین عوام در جمیع ادوار مشاهده شده است. اگر در معتقدات لاهوتی تجلی نکنند بر مبادی سیاسی حکومت می نمایند هر صفحه از صفحات تاریخ انقلاب فرانسه مویدا این گفتار ما است .

من باز تکرار می کنم از جمله صفات اساسی روحیه جماعات اینست که عقل عاجز از تاثیر در آن می باشد و افکاری که در جمعیتها موثر واقع میشود احساسات است که در قالب افکار بوده نه افکار عقلی . باینکه لازم بود این حقایق از مدتها قبل معروف عموم باشد معذک رفتار سیاستمداران نژاد لائین نشان می دهد که همواره دسته مزبور این حقایق را درک نکرده اند و تاریخی که بمفهوم آنت پی ببرند در انارشی و هرج و مرج غوطه ور خواهند بود .

۲ چگونه با وجود تحول و تبدل تا درجه ای ثبات در آراء مردم باقی میماند

در میان آراء عوام دو صفت متباین دیده می شود یکی تحول و تغییر و دیگری ثبات است .

تحول چنین می نماید که قانون است و در حقیقت قانون هم هست منتهی شبیه بامواج اقیانوس است که در روی آبهای ساکن دریا قرار دارد یعنی در زیر این تغییر و تحول سطح عناصر ثابت قرار دارد و همینکه ما بتحول و تقلب بـك عنصری نظر اندازیم تمام این مراتب مکشوف و ظاهر میگردد .

در واقع پشت سر تحول دائم جماعت و غیظ و غضب و جذبه و دلربائی و خشم و کینه که موجب آنها انقلابات گردیده غرائز محافظ

سخت و ثابتی وجود دارد .

چنانکه جماعات لائین بسیار انقلابی سخت محافظه کار و مقید بتقالید موروثی گردیدند بهمین جهت طولی نکشید که رژیم هائی را که درهم فرو ریخته بودند مجدداً با اسامی و عناوین تازه مرمت و برپا کردند .

سران ورهبران واقف و آگاه نیستند که جماعات دارای تمایل دو جانبه می باشند یعنی از یکطرف عملاً انقلابی و ازطرف دیگر در احساسات محافظه کارند بهمین جهت هرگز نمی توانند آنانرا مدت مدیدی در يك خط سیر و حرکت دهند .

در اراسیاسی روزانه خصوصاً در احساسات نسبت باشخاص بسهولت روح مردم را می توان تحريك و دچار نوسان نمود ولی در مزاج اساسی و دماغ او تنها زمان می تواند موثر واقع شود .

عمل اخیر حکومت انگلستان بطور مثال بخوبی نشان می دهد که در عین حال چطور روح عوام جاهل و بی فهم بوده و ازطرف دیگر چقدر زیر تحولات خود ثابت و پایدار است .

وقتی که انتخاب نمایندگان تازه مجلس در انگلستان خاتمه یافت برای اصلاح مجلس لرد ها يك اکثریت مگفی بدست نیامد لذا دولت تصور کرد بوسیله یکمده طرفداران در معرکه انتخابات دخالت کرده و مردم انگلستان را وادار بانتخاب نمایند گانی که دست نشانده خود بوده وجودشان مورد احتیاج است بنماید تا در نتیجه باجرای برنامه خوبش موفق گردد .

روی این تصور مجلس را منحل کرد و مجدداً بانتخابات اقدام نمود ولیکن باوجود تمام فشار شدیدی که در اینمورد وارد آورد .

مردم باز همان افراد سابق را انتخاب کردند . قبل از انحلال مجلس دولت مجموعاً ۱۲۴ رای داشت و پس از تجدید انتخاب ۱۲۶ رای دارا شد یعنی تمام مجاهدات و مساعی شدید دولت يك نتیجه نا چیزی که دو رای باشد بدست آورد .

البته احتیاجی نبود که وزیران اطلاع عمیق کاملی از روانشناسی داشته باشند تا بتوانند چنین نتیجه ای را پیش کوئی کنند . در واقع پس از اینکه در دفعه نخست برای تاثیر و اعمال نفوذ در روح مردم بتمام وسائل متشبه شدند دیگر چطور تصور کردند در ظرف چندماه میتوانند دوباره اقدامات را از سر گرفته نتیجه ای غیر از آنچه سابقاً حاصل کرده اند بدست آورند ؟ البته این عمل را از این جهت کردند که میدانستند روح جماعات متغیر و متحول است اما فراموش کرده بودند که در بعض مسائل اساسی دارای ثبات هم می باشند و از جمله مسائل همین مسئله بود که اساس انتخابات دوم بشمار رفت و آن موافق جنبه تقلید انگلیسی است که تغییر و تحویش دشوار می باشد اداره کردن روح عوام کاری است بسیار مشکل فقط وقتی میتوان بچنین عملی اقدام نمود که در آن نفوذ کنند و من کراراً نشان داده ام که تا چه اندازه رجال سیاسی ما از کنه آن بی اطلاع هستند قانون اخیر باز نشستمی کارگران يك مرتبه دیگر صحت گفتار ما را تایید می کند اطلاعات این سیاستمداران نسبت بروح جمعی ملل دیگر نیز بسیار نا چیز است و دلیل این بیان هم سیاست متشابهی است که درباره مستعمرات ما اتخاذ می کنند .

۳ قدرت آراء عوام قبل از دوره جدید

تاثیر آراء مردم منحصر بامروز نبوده بلکه در ادوار مختلف تاریخ

نیز عمل و اثر آن جاری بوده است و علت اینکه ما اطلاعی از آن نداشتیم از این جهت بود که تاریخ ملل فقط منحصر بمباحث و جریبان کار پادشاهان بود و چنین مینمود که تمام وقایع و اعمال دوره حکمرانی آنان ناشی از مشیت و اراده آنان بوده است و با اینکه موضوع بحث تأثیر آراء عوام مورد غفلت کتاب ها واقع شده معذک اهمیت این آراء در تمام ادوار و اعصار عظیم می باشد وقتی تاریخ پس از اتمام مباحث مربوط بپادشاهان بشرح مباحث این ملتها بپردازد آنوقت آشکارا چنین بنظر میرسد که مسبب حقیقی حوادث مهمی از قبیل جنگهای صلیبی و منازعات دینی و کشتارهای سن بارتلمی و الغاء فرمان نانت و اعاده سلطنت و استحکام حکومت ناپلئون و غیره همین جماعات میباشند اگر آراء مردم نبود هرگز هیچ پادشاهی نمیتوانست بوقوع حادثه سن بارتلمی فرمان دهد و لوئی ۱۴ با آن استبداد مطلق خویش بالغاً فرمان نانت جرأت نمی کرد.

بدون اینکه بخواهیم در این جا وارد تفصیل جزئیات واقعه شوم فقط بطور مثال متذکر میشوم که لوی ۱۴ فقط در اثر رای عمومی بصدر چنین فرمانی مبادرت کرد (فاکه) می گوید (هیچ چیز بیش از الغاء فرمان نانت جنبه مردمی و عمومی ندارد و این تدبیری بود که سلطه ملت بکارزد و عمل جابرانه ای بود که اکثریت بر اقلیت معمول ساخت و این از هر جهت يك اسلوب دموکراسی بشمار میرفت)

اکثر حوادثی که بدست جماعات بر پا شده بطور کلی شدید ترین و شوم ترین حوادث تاریخ محسوب میشوند خوشبختانه حادثات و بلایای ناشی از مردم کم است و از فضل وجود رجالی که امروز اینقدر ضعیف و بی نفوذ میباشند سابقا هوی و هوس و هیجان عدد محدود

می گشت .

۴. افزایش تاثیر جموع کنونی در تکوین آراء و نتایج آن

وقتی تاثیر روز افرون قدرت جماعات یکی از عوامل ناگزیر حیات جدید باشد باید فهمید چگونه آنرا متحمل شویم . پاسکال باین موضوع تسلیم شده میگوید : « چرا از اکثریت تبعیت میشود ؟ آیا عقلشان زیادتر است ؟ نه ؛ عقلشان زیاد تر نیست ، قوه شان زیاد تر است . » بنا بر آنکه در شماره و عدد قدرت و قوت وجود دارد و یا کم و بیش رهبران شماره و عده دارای قدرت می باشند جماعت که همان عدد است چنین عقیده پیدا کرده که بر هر کاری و هر چیزی قادر است . در نتیجه کرنش متملقین این قوه تازه روز بروز تزايد یافت تا جایی که قانون گذاران و وزیران غلام حلقه بگوش و عبید آنان گردیدند . اکنون رجال سیاسی در برابر غرض جماعات بسیار ضعیف میباشند معتدلاترین ایشان با ترس و لرز تسلیم میگردند و چنانکه در برست دیده شد اگر يك كمیته پست و حقیر انتخاباتی امر نماید در امضای فرمانی بنفع يك كاندید پارلمانی آشوب طلب بیوطن تردیدی بخود راه نمی دهد .

این عبودیت ناموس جمیع ادوار می باشد هر وقت ملتی آرزوی آزادی نماید (این هوس بندرت حاصل میشود) و یا بغلامی و اسارت متمایل شود (کراراً چنین تمایل وجود دارد) آنگاه استادان و وکلای داد گستری پیدا میشوند و تهییجات او را هر قدر هم خطرناك باشد بلباس عقل ملبس میسازند .

امروز قانونی که از طرف قانون گذاران وضع میشود روی تمایل و املاي آراء جماعات میباشد . و چون این قوانین را ضرورت

بر پا نکرده و طبق هوی و هوس های موقتی ایجاد شده نتیجه نهائی آن این میشود که شیرازه حیات صنعتی و اجتماعی و اقتصادی کشور از هم بپاشد اما حکمفرمایان اداری فقط بنبعیت از تبدلات رای خود را محدود و مقید میسازند و عجز خویش را نسبت با اداره آنان احساس می کنند باین ترتیب خرابی بر خرابیها میافزایند .

بروز اینگونه حالات همه روزه مشاهده میشود از جمله نمونه های اسف آور آن ، اعتصاب اخیر ملوانان است که نزدیک بود بازار گانی الجزایر را بکلی نابود سازد . همینکه اعتصاب مزبور صورت گرفت الجزایر بحالت محاصره دریائی افتاد و کالایش در بندر هایش پوسیده شد و ارتباط الجزایر با سایر نقاط در سال ۱۹۰۴ سه ماه و در سال ۱۹۰۷ يك ماه در ۱۹۰۹ دو ماه قطع گردید برای علاج این محاصره دریائی کافی بود که دولت موقه مقررات انحصار کشتی رانی فرانسه را نسبت بالجزایر لغو کند و نامدت محدودی اجازه دهد کشتی های خارجی واسطه حمل و نقل تجارتی بین فرانسه و الجزایر گردد و لکن میل نمایندگان برای مدارا نسبت برآی دهند کان حوزه دریائی خود چنین خسارتی را که بمیلیونها تخمین میشود درباره الجزایر مرجع دانست .

این اطاعت کور کورانه که نسبت باوامر جماعات بعمل می آید بیش از پیش بر تجری آنان افزود و چون باین کیفیت زمامشان گسیخته شد گاهی نمایندگان خود را نیز مجبور کردند که قوانین مخالف عدل و انصاف وضع نمایند چنانکه سابقا ابلخانی ها و ملوک الطوائف ها بچنین اقداماتی مبادرت میکردند .

برای اینکه ثابت شود بچه ترتیب متدرج اموال و زمام اجتماعی

که در گذشته هوسها و خشم های جماعات را فرومینشانند از دست رفته .
و چطور حالت طغیان و شورش دائمی حاصل گردیده باید به تفصیل وارد
بحث شویم .

روح طغیان و تمرد قبل از هر چیز نتیجه این مبداً است که
میگوید تهدید کردن و در موقع لزوم خرابی و غارت نمودن کافی است
که فرمانروایان و حکام را تسلیم و باطاعت و ادا نماید چنانکه در
(ناربون) و (شامپانی) اتفاق افتاد حوادث و حقایق که بر تکامل
بطی این روح دلالت نماید بسیار است حقایق مذکور ثابت میسازد چطور
تبدلات دماغی باعث لرزل مبادی حقوق که حصن حصین بشمار میرفت
گردید . من بر سبیل مثال بذکر يك قانونی مبادرت میکنم که در
ابتدای تکوین خود مفید بحال نوع بشر و غیر قابل تعرض بوده ولی
عاقبت بجائی رسید که حیات ملی را در اثر اعتصاب کارکنان راه آهن
موقه دچار توقف و تعطیل نمود .

مدت ها بود که شرکت ها بمستخدمین خود حقوق بازنشستگی
بیش از میزان مستخدمین دولتی میپرداختند طبق ارقامیکه بمجلس
شورا ارائه شده حد اکثر حقوق بازنشستگی مدیر ایستگاه ۳۵۰۰ فرانک
فرانک است در صورتیکه حداکثر بازنشستگی کارگران معادن ۴۶۰
فرانک و بازنشستگی آموزگاران ۱۱۰۰ فرانک و دبیران ۱۳۸۵ فرانک
سپس ناطق که این ارقام را ذکر میکرد چنین اظهار داشت که برای
افزایش حقوق بازنشستگی مستخدمین راه آهن موجباتی دیده نمیشود
ولیکن چون مستخدمین راه آهن عوامل انتخابی خوبی بوده و
آرا زیادی داشتند و از طرفی هم در صفحات روزنامه ها بانواع تهدیدها
متوسل گردیدند بنابراین نمایندگان مجلس در صدد جلب آنان برآمده

و بانجام تقاضاهايشان كمر بستند و افزايش حقوق باز نشستگي آنان را از محل درآمد سهام شر كته اتصوب كردند در صورتيكه كمتر مستبدى است كه بچنين اقدامى جرات نموده و سهامداران بگويد: خوشم مي آيد از درآمد ضعيف شما كاسته و بمستخدمين و عمالي كه مورد احتياج من است اضافه حقوق دهم، اطاعت كنيد و آنچه دستور داده ام پيردازيد. راه آهن يك مقاطعه كاري و عمل خصوصي است كه بوسيله پيمانهاي برقرار گرديده و هيچيك از طرفين قرار داد حق نقض آنرا ندارد با اينكه قانونگزاران لازم بود در اين حقيقت تفكر نمايند و اين نظريه كه ميگويد دولت نماينده جماعات است و بهر كار قادر و توانا است تعميم ندهند در مجلس سنا سواي مسيو (ريمون بوانكاره) كسي پيدا نشد كه نتيجه زشت مداخله پارلمان را كه منجر بسلب حقوق و محروميت يك طبقه بنفع طبقه ديگري گرديد بيان نمايد و لكن در واقع اين رجل سياسي فاضل نيز بصحت كلام خود چندان مطمئن نبود زيرا پس از اينكه مضار و خطرات لائحه دولت را گوشزد كرد از جمله كساني بود كه بدان راي داد و با اين عمل خود در نقض اصول اساسي حقوقي شركت نمود.

مستخدمين راه آهن در نتيجه حصول موقفيت در تهديدات خود تشجيع و تشويق شده بمطالبه اضافه حقوق هنگفتي پرداختند. شر كته با مقاومت مصمم شدند عاقبت منتج باعصاب زبان باري شد كه جميع سازمان راه آهن ما را دچار اختلال ساخت.

تازه اين واقعه مقدمه وقايع ديگري بود چه كار گراني كه حقوق باز نشستگي شان دوست يا سيصد فرانك بود وقتي ديدند همكارانشان در راه آهن با جبر و زور حقوقي معادل دوهزار باسه هزار

فرانك تحصیل کرده اند از میزان حقوق خود شاکی و ناراضی شدند در اثر تصویب و تائید قانون افزایش حقوق از طرف مجلس سنا تقاضا های اضافه نسبی از طرف کارگران راه ، قور خانه ، معادن ، نوتون مانند باران ریزش نمود و لکن عمل چه بود همه اش برای آینده بود آینده وحشت آوری که منافع و مصالح انتخاباتی چشم نمایندگان را از رؤیت آن و مشاهده حوادثی که بیار خواهد آورد کور کرده بود.

در اثر طغیان اخیری که در چندین شهر يك استات اتفاق افتاد و غارت و چپاول و آتش سوزیها برپا شد واضح گردید که اگر بفور نسبت بجماعت اطاعت نشود تا چه اندازه بخشونت و تنیدی متوسل میشوند .

مقصود روز بروز واضحتر میشود و منظور محرومیت کسانی است که چیزهایی دارند این فکر همواره توسط رهبران و سران القا میشود و در حقیقت پایه تمام ادعاها همین مطلب است .

چیزی که جماعات را بتعقیب خط سیر خود واداشته عجز و زبونی قانونگذارانست که هر چه را آنان امر دهند چاکرانه و بندوار تصویب مینمایند و حدود ممکنات و حقایق را مورد غفلت قرار داده گمان میکنند این راهی که پیش گرفته اند راه ارتقا و آزادی است در صورتیکه آراء پارلمانی آنان مارا بطرف عبودیت و انحطاط و بالاخره مراحل استبداد میکشاند .

۵- تاثیر جماعات در ثبات بعضی عناصر اجتماعی .

عملیات تخریب و تدمیری که از ارا جماعات ناشی می شود مرحله ای از مراحل تاثیر آن بشمار میرود زیرا در زیر تبدل ظاهری

آن يك روح تقاليد خلك ناپذيرى وجود دارد و در اثر اين روح با سانى جماعات بحال سابق خویش عودت می کنند .

جنبه محافظه کاری روح عوام مخصوصاً در گروه های اجتماعی از قبیل طبقات ، مجامع ، اصناف ، سندیکاها و انجمن های علمی و غیره دیده میشود غالباً عمل این گروه های متجانس خلاف عمل جماعات متباین است که پیشتر بدکر آن پرداختیم وقتی که گروه مزبوره مغرب باشد نه مبتکر بدلیل زور و قوه عده و شماره در استحكام ارا جدیدی که نخبه مردم آورده اند میکوشد و باین ترتیب بر ای مدنی عناصر مهم تمدن یعنی زبان ، هنر ، سبك و اسلوب ، معتقدات حتی نظریات علمی را ثابت میسازد .

عمل فرد بدون شك اهمیت عظیمی دارد و نبوغ که بهترین ثمر آنست امر شخصی است با وجود این ابتکارات آن زمانی رونق و رواج حاصل می کند که صورت جمعی حاصل نماید بدیهی است بدون تفحصات و تحقیقات فرد بهیچوجه تمدن و ارتقا حاصل نمی شود ولکن کار فرد زمانی انجام پذیر میشود و قدرت و اعتبار خود را بدست می آورد که در روح جمع جذب گردد.

فصل سوم

انحلال روح فرد در روح جمع

۱ - تجزیه جماعات بزرگ بدسته های کوچک در عصر کنونی

پس از اینکه روح فرد تدریجاً از سلطه جمع خارج گردید در عصر حاضر مجدداً بر جوع بحال سابق خود مایل گردید اما بر حسب يك شکل غیر منتظره نه موافق شکلی که سیاستمداران نظری تصور کرده و حصول تساوی مردم را در امور معاش و دارائی تحت اداره دولت در عالم رویا

می بینند در جنب نظریات سوسیالیست ها گروه های کوچکی که از حیث رای و منافع نسبت بیکدیگر مختلف می باشند رشد و نمو نموده است این تجزیه جامعه را بدسته هایی که با همدیگر رابطه ای ندارند بنام (جنبش سندیکالیست) می نامند.

سندیکالیست ها مانند سوسیالیست ها مولود اهل نظریه نیستند و از حقائق امور دور نمیباشند بلکه بعکس حاکی از يك امر طبیعی را جمع بمقتضیات اقتصادی می باشند و چنانکه از انتشارشان مدلل میگردد با اشکال مختلف در میان بسیاری ملت هائی که از حیث روحیه با هم متفاوت اند دیده میشوند تنها فرق بین این اشکال آنست که سندیکالیست ها در بعض کشورها انقلابی و در بعض دیگر آرام و سلمی می باشند.

از این نظور صنعتی که چنین جنبشی را تولید کرده میهن های بزرگ امروزی بمیهن های کوچک تقسیم گردیده که فقط قوانین خاص خود را محترم و معزز داشته و قوانین عمومی را که شامل و متضمن آنان است مورد تحقیر و استخفاف قرار می دهند.

اتحاد موقتی که بین این دستجات مختلف با وجود تمایز منافع صورت گرفته سبب قوه ای گردیده که غالبا می توانند بوسیله آن بتحمیل نمایلات خود توفیق یابند.

تحقیق نتایج این قوم سهل و آسان است ولکن بقای طولانی اتحاد موقتی گروه های مزبور بطور کلی کمتر مشاهده میشود همینکه مجتمع قدیم بطور تام و تمام انحلال یافته و بصورت دسته های کوچکی در آید نبایستی که میان منافع آنان وجود دارد همگی را بمجادله و منازعه

مستمر سوق میدهد زیرا هر گروه متجانسی دارای منافع و اراً واحدی بوده تا کزیر بمجادله با گروههای مقتدر دیگری می شود که از حیث منفعت و رای با او متباین می باشند .

از هم اکنون می توان حدوث تصادفاتی را بین منافع متباین در تاریخ جمهوریهایی قدیم ایتالیا و خصوصاً جمهوری (سی بن) و جمهوری فلورانس پیش بینی و قبلاً احساس نمود . این جمهوریهها تحت اداره سندیکاهای کارگران قرار گرفته و اختلافات داخلی آنان تمام شهرهائی را که تحت اداره گرفته بودند چندین قرن در خون غوطه ور ساخت البته نباید چنین گفت که این امر مربوط و مخصوص بزمان گذشته بوده است زیرا نوامیس عمومی اجتماع متعدد نیست بلکه همیشه تکرار شده و مدام حکم خود را جاری می سازد .

کشمکش و جدال گروهها در زمان حاضر همواره در م - مرحله آغاز و شروع است زیرا قدرت مرکزی که اکنون هم دارای قوه است مزاحمت و رقابت آنان را مانع میشود منتهی اینکه این قدرت رفته رفته عمل و نفوذ خود را از دست میدهد و همینکه کاملاً نفوذ خود را از دست داد کشمکش و جدال بین او و گروههای مزبور وقوع می یابد چنانکه در (ناربون) حادث شد سپس در میان خود گروهها جدال برپا میگردد چنانکه در (شامپانی) واقع شد در سندیکا که رقیب یکدیگر بوده و منافعشان با هم تباین داشت شدت تمام با یکدیگر بمجادله و مقاله پرداختند .

در آینده هم تاریخ تکرار میشود در نتیجه خشم و غضب جماعات و مردمی که زمامشان کسیخته شده و در برابر اراده خود مختصر

مقاومتی نبینند و بمانع در ادعای برنخورند باز همان غارتها و آتش سوزیها و قتل عامها حادث میگردد.

آنطوری که بعضی اشخاص از مطالعه تفصیلات سابق تصور میکنند ما چندان از مسئله تکوین ارا و عقاید دور نیستیم بدیهی است وقتی میتوان بوحدهت ارا يك گروه پی برد که قبلاً و بدو مؤثرانی را که موجب پیدایش این گروه شده است معین سازیم؟ در فصلهایی که وقف مطالعه ارا فردی و شخصی نمودیم برای تعیین عواملی که دارای تاثیر عظیمی می باشند دچار زحمت زیاد شدیم و لکن بر عکس در امور گروههای محدود بسیار متجاسس از قبیل آنچه که سابقاً تکوینش را ذکر نمودیم هیچ چیز آسان تر از تعیین آن نیست این گروهها در حقیقت مرکب از افرادی است که سوای ارا محیط كوچك خود ارا دیگری ندارند چه ناچاراند برای حفظ قوه خود از مخالفت با هر رأی که از طرف یکی از افراد ابراز شود خودداری نمایند باینجهت از دقت در رای یکی از افراد میتوان بآرا دیگران آشناند.

وقتی جماعت نگذارد رای دیگری غیر از رای خودش وجود داشته باشد مسئله تکوین ارا و عقاید سهل و ساده خواهد شد و حریت و استقلال فکر امر محال میگردد باین کیفیت چقدر اجتماعات آینده زیر یوغ سوسیالیستی یا سندیکالیسم یا مستبدینی که ولودهرج و مرج و انارشی میباشد قرار میگیرد و چقدر روح بندگی و عبودیت بر آنان چیره میگردد.

۲- چگونه روح فرد از روح جمع خارج شده و چگونه بدان رجوع می کند.

تکامل جدید همانطور که بیان کردیم مایل است اجتماعات را

بگروه‌های كوچك مشخصی كه هر يك احساسات و افكار و آراء متشابه
 یعنی روح مشترکی دارند منقسم سازد . بحث در ارزش این تكامل
 فایده‌ای ندارد زیرا عقل سیر امور را تغییر نمیدهد ولیکن بدون تحقیق
 و قضاوت در ارزش حوادث نباید بتشریح آن پرداخت .

برای ما آسان است كه ثابت كنیم ادغام و اختلاط روح افراد
 در روح جمع عبارت است از بازگشت بصفحات تاریخ مراحل اولیه ایكه
 هنوز هم نمونه آن را در ملت‌های ابتدائی متاخر مشاهده میکنم . این
 ملت‌های ابتدائی همیشه از جماعات كوچكی كه بنام قبیله خوانده
 شده گاهی با هم متحد بوده و غالباً یا يكدیگر در جنگند تر كیب می‌یابد
 مقام فرد در قبیله مزبور بسیار ضعیف است زیرا روح فرد از زیر بار
 روح جمع خارج شده است بهمین علت است كه جمیع افراد قبیله مسئول
 عمل يكفرد خود می‌باشند .

معرفت باین امر صفاتی برای فهم و ادراك حقوق معمولی تمام
 ملت‌های ابتدائی حتی نیمه متمدن از قبیل ملت آنام ضروری و لازم است
 مسیو (پول ژیران) حاكم هندوچین كاملاً ملاحظه كرده است كه
 حقوق جمعی اینكشور برای قضات اروپائی چندان قابل فهم نیست زیرا
 بتظر آنان فاعل جرم خود بتهنهایی مسئول جرم خویش میباشد و زجر
 و شكنجه كس دیگر را بجای قائل اصلی عمل وحشیانه و مخالف
 آداب می‌دانند .

در واقع قانون مذکور در نزد آنامی‌ها كه افرادی منسوب به
 قبیله قائل را ولو اینكه در واقعه قتل هیچ دخالت و گناهی نداشته‌اند
 مقتول می‌سازند مخالف طبیعت نیست . چرا چنین واقع میشود ؟ این
 امر يك علت روحی دارد كه قبلا بیان شدو گفتیم وقتی كه افراد هر

گروه اجتماعی راه خلاف نگیرد در بین آنان سوای يك روح جمعی روح دیگری وجود ندارد همین اصل با تمام ملت‌هایی که در مراحل اولیه میباشند بطور کلی تطبیق می‌نماید .

حقوق اولیه فرقی بین شخصیت فرد و جماعت نمیگذارد بهمین جهت تمام جماعت یا قسمتی از آن را مورد مؤاخذة و کیفر قرار میدهد اکنون باید دید چگونه قوانینی که ترجمان عادت است مفهوم مخالف حاصل میکنند ؟

محکوم بهیچوجه بچنین قانون و حقوقی اعتراض نمی‌نماید ولو اینکه در نظر شخص متمدن جا، رانه و ظالمانه بشمار رود و لکن در نظر کسی که ارتباط محکمی با گروهی داشته و هرگز تصور جدائی از آن گروه را بدماغ خود راه نمیدهد همواره منصفانه و عادلانه جلوه میکند خود را و بایان در مواقع جنگ بهمین حقوق ابتدائی بازگشت و رجعت می‌نمایند و ارقانیکه اشخاص گروگان را نیز باران می‌کنند بهمان مبدأ و اصل مسئولیت مشترك جمعی استناد می‌جویند و چنین می‌نماید که آنان ناچاراند همانطور که قبلاً گفتیم زمانیکه جوامع کنونی بگروه منقسم و دسته دسته میشوند بصورت کلی تر باصل مذکور رجعت و بازگشت نمایند ؛

عدم اختلافی که در روحیه افراد يك قبیله دیده میشود در جسم نیز همان عدم اختلاف مشاهده می‌گردد من درمباحث سابق خود بامدافه‌ای که در هزاران جمجمه نموده‌ام ثابت کرده‌ام که تجانس جسمی و نفسی و يك ملت هر قدر بعقب برگشته و رجوع باصلش کنیم بیشتر و بزرگتر می‌گردد و بالعکس هر قدر آن ملت پیشرفت کند و ترقی نماید جمجمه اصل‌های آن بیشتر مختلف و متفاوت می‌گردد این موضوع نزدیک بهمان اخبار و

مشاهدات جهانگردان است که میگویند افراد قبیله وحشی بطور عجیبی با یکدیگر شباهت دارند تا جائی که نمی توان بسهولة دو جنس را از یکدیگر تمیز و تشخیص داد .

همانطور که روح جمعی در مردم ابتدائی وجود دارد در ملت های متمدن هم موجود میباشد منتهی اینکه روح افراد تاثیر و نفوذ آنها محدود میسازد . روح نخست چیزی است که ما آنها را بنام روح نژادی خوانده ایم این روح مخصوصاً در احوال عمده ای که بسرنوشت ملت علاقه کلی دارد ظهور و بروز می نماید ولیکن روح دومی یعنی روح فردی بر عکس در دقیق ترین احوال عادی حیات روزانه تجلی می نماید . این انطباق ارواح افراد بر روح جمع چنانکه قبلاً گفته ایم عبارت از حادثه ایست که نظیر آنها در جمیع موجودات مشاهده می کنیم باین معنی که هر نوع علاوه از اینکه دارای صفات عمومی جنس مربوط بخود است صفات خاصی نوعی خویش را نیز دارا میباشد .

ما در این جا نمیخواهیم مساعی عمده ای را مورد بحث قرار دهیم که بمرور برای آزاد ساختن روح فرد تدریجاً از روح جمع بعمل آمده و مصلحت اجتماع بمحافظت آن بوسیله معتقدات دینی و محیط و عادات و تقالید و قوانین متماثل بوده است .

واضح ساختن رشته این مجاهدات متوالی خود تدوین تاریخ کلی آن بشمار میرود چنین مطالعه ای بما خواهد فهماند که عده رجالی که توانستند در طی زمان شانه را از زیر بار روح جمعی نجات دهند بسیار کم میباشد جامعه بشری تمام ترقیات و کمال خود را در مدت سیر بطلی ارتقائی مدیون همین عده کم میباشد و مجتمعات که حیاتشان بسته بآنان بود مدام برضد آنان

قیام میکردند و اگر هم گاهی بنظر اغماض بایشان می نگریستند در دوره انتقال بوده آنهم برای مدت معین و محدودی جنبش های سوسیالیسم و سندیکالیسم فعلی نمونه مرحله تازه ایست از کوششی که اجتماعات در راه اتحاد مردم و حفظ آداب در آراء و عقائد و حرکات واحدی بعمل می آورند .

مهمترین آثار و حادثاتی که در این فصل بدان اشاره نمودیم عبارت است از آغاز تجزیه اجتماعات کنونی بگروه های كوچك مستقل که با یکدیگر خصومت میورزند و باین ترتیب بیش از پیش از یکدیگر جدا شده وحدت ملتها را بهم میزنند و آن روح فردی که قرون بسیاری کار کرد تا مختصری از روح جمع رهائی یافت اکنون باز بدان باز گشت می کند.

در این صورت امروز می بینیم که ملت های متمدن مایل اند بقیه را برگشته بروحیه منحطی که متعلق بادوار اولیه بود عودت کنند منازعات آینده بین دستجات يك ملت خیلی زیاد تر از منازعات ملت های مختلف با یکدیگر خواهد بود

فناء روح فرد در روح جمعی يك گروه بدون شك قوه ای بآن گروه میدهد ولیکن ترقی اجتماع یا افراد را بوجود نمی آورد. خلاصه اینکه شخص وقتی میتواند متنفذ و صاحب قدرت گردد که شانه از زیر بار روح جمع بیرون بکشد

بخش هفتم

انتشار آراء و عقاید

فصل اول

تاکید ، تکرار ، مثال ، حیثیت

۱ - تاکید و تکرار

عواملی که در این فصل مورد تذکر واقع میشود قبلاً در بسیاری از مولفات خود از آن بحث نموده ام بنابراین در این جا بطور خلاصه بشرح تاثیرات آن می پردازم .

تاکید و تکرار برای تکوین و انتشار آراء دو عامل نیرومند بشمار میرود و قدمت اعظم مسائل تعلیم و تربیت روی آن قرار دارد همچنین رجال سیاسی و سران و رهبران قوم همه روزه در نطق و خطابه های خود باستعانت و استمداد از آن احتیاج کامل دارند .

تاکید احتیاجی ندارد که بدلائل عقلی متکی شود فقط باید به وجوه و مختصر بوده دارای صورت حماسی و موثر باشد . برای اینکه نمونه ای بدست داده باشیم و بیاناتی که دارای سه صفت مذکور باشد بنظر خواننده برسانیم بطور زیر را که اخیراً در روزنامه ها انتشار یافته نقل می نمایم : کی گندم یعنی نانی را که عموم بدان محتاج اند فراهم میسازد ؟ برزگر : و کی جو و خلاصه تمام حبوب را بوجود می آورد ؟ برزگر ! کی احشام و اغنام را برای حصول گوشت پرورش میدهد ؟

برزگر! کی گوسفند را برای تهیه پشم تربیت میکنند؟ برزگر! کی شراب و نبید را مهیا میسازد؟ برزگر کی شکارها را تهیه و اطعام میکند؟ برزگر: اما با این حال کی بهترین و تازه ترین گوشت را میخورد؟ کی زیباترین لباس را در بر میکند؟ کی از شرابهایی (بوردو) و (شامپانی) می نوشد؟ کی از گوشت شکار لذت میبرد؟ طبقه سرمایه دار (بورژوا).

کی بمیل خویش تفریح و استراحت میکنند؟ کی از تمام لذات متمتع میشود؟ کی از سیر و سیاحت محظوظ می گردد؟ کی در تابستان خنك و در زمستان گرم است؟ طبقه سرمایه دارها (بورژوا).
کی غذای نامطبوع میخورد؟ کی همیشه ولاینقطع کار میکند؟ کی در تابستان از حرارت میسوزد و در زمستان از سرمایخ میزند؟ کی در تیره بختی ها و رنج ها گرفتار است؟ برزگر!

تا کید پس از اینکه بقدر کافی تکرار گردید ابتدا رأی را بوجود می آورد سپس آن را بصورت عقیده در می آورد. تکرار متمم و مکمل ضروری تا کید میباشد و کسبیکه لفظی یا فکری و یا فرمولی رایی دزپی تکرار نماید آن را متحول نموده بصورت عقیده مبدل میسازد. هرگاه بسلسله اشخاصی از بانیان دیانت تابا زرگانی که اجناس و کالای زنانه میفروشد نظر اندازیم می بینیم همگی برای اقناع مردم تکرار را بکار میبرند.

قوه تکرار بقدری است که خود شخص را با آن کلماتی که تکرار میکند معتقد و یارائی که بطور عادی اظهار میکنند تسلیم میسازد. هنگامی که مجلس سنا از پومپه بزرگ خواهش کرد که برای دفاع جمهوری اقدامات لازم بعمل آورد پومپه بطور مکرر اظهار کرد

ژول سزار بشهر رم حمله نخواهد کرد و اعتقادی که از تکرار این جمله حاصل کرده بود نگذاشت برای حفاظت رم و لو برای مدت معین و نجات سرش از بریدن بانخاذ تدابیر مهم مبادرت ورزد.

تاریخ سیاسی مملو از اینگونه عقائدی است که در نتیجه تکرار حاصل گردیده است. سرداران و پیشوایان ما قبل از ۱۸۷۰ مکرر اظهار می کردند که نیروی ارتش آلمان بدرجات پست تر از نیروی ماست در اثر این تکرار يك عقیده قطعی در اینمورد پیدا کرده بودند هر کسی میداند سرانجام اعتقاد مذکور از چه قرار گردید و چقدر برای ما گران تمام شد رجال سیاسی پس از اینکه آرائی را که فقط برایشان مفید بوده پذیرفته اند عاقبت برای تغییر آن دچار کشمکشهایی شده اند بطوری که نتوانسته اند هر موقع که منفعت تبدیل آن را مقتضی میداند تغییر رای دهند. عادت بمذح و ستایش از فضیلت ممکن است (نارتوف) را یکمرد پرهیزگار و با فضیلتی ساخته است.

عقائد قوی ممکن است باین کیفیت از عقائد ضعیف و باحتی از عقیده وانمودی یعنی از عقائدی که انسان بخود می بندد حاصل گردد پاسکال می گوید (مثل اینکه معتقد هستید کار برابکنید و همین باعث میشود که شما بدان عقیده پیدا کنید)

۴ - مثال

مثال یکی از وجوه قدرتمند تلقین می باشد ولیکن برای اینکه در نفوس اشخاص وارد و راسخ شود باید موثر باشد. در عالم تربیت يك مثال و نمونه برجسته بهتر از صدها مثال ضعیف است که در دل اشخاص اثری نمیکند. فرصت تحقیق این مبداء وقتی برای من دست داد که اسب سرکشی را تربیت میکردم زیرا دیدم یکمرتبه رکاب سخت زدن

اثرش خیلی بیش از چندین مرتبه رکاب زدن خفیف است .
تأثیر این مثالهای برجسته بطور آشکارا در مانورهای بزرگ نظامی
اخیر سال ۱۹۱۰ ظاهر گردید . هواپیماها عملیات عادی خود را تکرار
میکردند بدون آنکه چیز تازه دیگری سوای حمل تلگراف ها بآن
بیفزایند منتهی اینکه فایده ای که برای هواپیما در موقع جنگ فرض
میشد دولت را مصمم ساخت باینکه صنفی از خلبانان تشکیل دهد و
وزیر جنگ هم اعلامیه صادر نماید مبنی بر اینکه هواپیما اسلحه تازه
ایست و باید آن را بر صنف پیاده و سواره و توپخانه افزوده در عالم سیاست
می بینیم که تأثیر مثال در تکوین و انتشار آراء امری است قطعی .
موقفیت بعضی تاهزدهای سوسیالیست ها در عضویت پارلمان یکدسته از
استادان جوان را بطرف جنبه زیان آور و مضر مبادی آن متوجه کرده
کرده است مسیو (بردو) این مسئله را در سطور زیر واضح نموده است .
در موقعی که جوانان دانشگاه و جوانان طبقه بورژوا و روشنفکران
آلمان که سابقا مجذوب سوسیالیسم شده بودند اکنون از آن دوری
میجویند و با احساسات مفرط وطنی عودت نموده اند می بینیم بر عکس
فرانسه سوسیالیسم سپاه خود را از میان استادان فلسفه و فارغ التحصیل
های دانشسرا تشکیل میدهد در معنی دانشسرای عالی بمجموع سوسیالیست
ها تبدیل گردیده است .

۳ - نفوذ و حیثیت

رساله های منطق با دقت تمام عناصر مختلفی را که تشکیل دهنده
و تکوین کننده قضاوت و حکمیت میباشد مورد بحث قرار داده است معذک
مسئله سرایت و نفوذ را فراموش کرده و از نظر دور داشته اند در حالتی
که سرایت و نفوذ مسبب اکثر آراء ما می باشد .

نظر باینکه در فصل آینده از موضوع سرایت روحی بحث خواهم نمود در این جا فقط از موضوع نفوذ سخن بمیان خواهم آورد و چون در کتاب دیگری این را هم مورد بحث قرار داده ام ناچار مطلب را باختصار بیان میکنم.

در آموزشگاهها، بدانش آموزان چنین یاد داده اند که تجربه و معاینه جانشین نفوذ و حیثیت گردیده است ولیکن اثبات خطای این ادعا سهل و آسان است: و اگر آراء دینی و سیاسی و اخلاقی را که دلیل دخالت و مقامی در آن ندارد کنار بگذاریم و فقط بآراء علمی نظر اندازیم می بینیم که بطور سرایت و انتقال انتشار حاصل کرده و جز نفوذ و حیثیت گوینده ماخذ دیگری ندارد. و غیر از اینهم چیز دیگری نبوده چه که بقدری اکثر تجارب و معاینات علمی معقد و پیچیده است که نمی توان آن را تکرار نمود فقط باید تعبداً بقول دانشمندی که آنرا بیان نموده تسلیم گردید باین جهت حق داریم بگوئیم نفوذ استاد در امروز هم مانند زمان (ارسطو) میباشد و هر قدر تخصص علمی بیش از سابق گردد بهمان میزان این نفوذ هم روز بروز زیادتر میشود.

چون بطور کلی آرائی را که تربیت در ذهن ما القای کند اساسش روی نفوذ و حیثیت است پس عادت میکنیم هر رای که از طرف دانشمندی نفوذی نیابد یا ابراز شود بسهولت بپذیریم در موضوعات فنی حرفه و پیشه خود بقضاوت درست و صحیح قادر میباشیم اما در مسائل دیگر چندان مستقیماً بتفکر و تعقل نمی پردازیم و بهتر میدانیم آرائی را که يك مرد نافذ و بایك گروه معتبر و متنفذ اظهار میکنند کورکورانه قبول کنیم.

در حقیقت سرنوشت رجال سیاست و کارفرمایان و هنرپیشه گان

و نویسندگان و دانشمندان بسته است بمیزان نفوذ خاص و مقدار قدرتی که در تلقین غیر شعوری دارا می باشند بهمین جهت گاهی يك مرد ابله در انتشار رأی خویش موفقیت حاصل میکند زیرا چون ببلات خود شاعر و متوجه نیست در ابراز و تاکید رأی خویش هم تردید نمیکند و باین ترتیب صاحب نفوذ می گردد. همچنین عامی ترین دکاندار بانهایت شدت رجحان و نفوذ خیالی فلان کلاه محصول را کوش زدمی کند و باین کیفیت نفوذ خود را در جمعی که اطرافش قرار دارند اعمال می نماید.

در قسمتی که بمبحث معتقدات تجربیتی اختصاص داده ام باز باین موضوع بر می گردیم و با ذکر مثال های برجسته ثابت خواهیم کرد که نفوذ حتی در بزرگترین دانشمندان یکی از عوامل مطمئن اعتقاد بشمار میرود. نفوذ که موجد آراء و ارباب و آقای اراده ها و عزم هامی باشد دارای یکنوع قوه معنوی و اخلاقی است که بر قوه مادی تفوق و برتری دارد اجتماعات روی بنای آن بیشتر قرار می گیرد تا روی بنای زور وقتی که ناپلئون تقریباً بکه و تنها از جزیره (الب) بازگشت بقوه نفوذ و حیثیت خود تمام فرانسه را در ظرف چند روز بدست آورد و در برابر تاج مجد و افتخار او توپخانه و آتشبارهای پادشاه خاموش و سپاهیان او پراکنده گشت.

نفوذ و حیثیت ناپلئون بقدری زیاد بود که در دشمنانش نیز مؤثر واقع شد چنانکه (ماری کارولین) دختر (ماری نرژ) وزن یکی از امرای بوربون عوض اینکه این دشمن مهیب را مورد نفرت قرار دهد بدرجه الوهیت اکرام و اعزازش نمود. آنچه در یکی از نامه های او نوشته از این قرار است :

« اینست بزرگترین مردی که قرون و اعصار بظهور آورده است »

قوت ، فعالیت ، روح ، نشاط و استعدادش موجب تحسین و اعجاب من شده است . چقدر سعادت مند است ملتی که چنین سلطانی در رأسش قرار دارد ! در وجود این شخص همه چیز بزرگ است . من سقوط جمهوری را خواهان و بقا و پایداری بناپارت را طالبم . اگر روزی بمیرد باید او را بگرد مبدل و بهره - ادشاهی مانند دوا يك خوراك و به - ريك از وزیرانشان دو خوراك بدهند ! »

مقام نفوذ و حیثیت در شوکت و قدرت پادشاهان بسیار عظیم است تا جائیکه (پاسکال) در این باره گفت « باید برای دیدن پادشاه که در کاخ خود چهل هزار سرباز کشيك دارد عقلی پاك و خالص داشت تا بتوان همانطور که سایر مردم را می بینیم او را هم نگاه کنیم . »

در نسل حاضر هم که نسل مساوات و دمکراسی بشمار میرود و نفوذ پادشاهان همچنان باقی و برقرار است و پادشاهان متجدد یا خردمندی تمام قدم برداشته و طوری رفتار می کنند که خدشهای بر آن وارد نشود مسیو نوزی بر خبر نکاریکی از روزنامه های مهم می نویسد که « تمام اشخاصی که در تشییع جنازه پادشاه انگلستان حضور بهم رساندند از تأثیری که امپراطور آلمان در هنگامی که در وسط پادشاهان حرکت می کرد نسبت بجماعت ظاهر ساخت دچار حیرت گردیدند . در حقیقت کیوم چنین احساس می کند که در روی زمین ظل الله می باشد و همین اعتقاد او را يك عظمت بخصوصی بخشیده و مردم را دچار دهشت و تعجب ساخته است . »

جماعات نظر باحتیاجی که بعبادت و پرستش دارند زود ببردگی و بندگی اشخاصی که تحت تأثیر نفوذشان واقع شده اند تن میدهند . پیشوا ، و شخص متنفذ بوسیله تملق بحفظ نفوذ خود نمی کوشد البته

در جستجوی متملقین و مداهنه کنندگان می باشند و لکن خیلی زود آن متملقین را مورد تحقیر قرار میدهند. صحت این مثل قدیمی باز هم تا مدت های مدید بقوت خود باقی است: تا کس را نیش بزنی بشما مداهنه می کند. او را مداهنه کنید بشما نیش میزند. ●

با اینکه انضباط و دیسیپلین نظامی بر روی نفوذ افسران و فرماندهان قائم است چهل روح جماعات این اصل را زایل و متروک ساخته است و خیال دارند عقیده و اطمینان را جا نشین انضباط سازند باینجهت با افسران دستور داده اند که با سربازان برادرانه رفتار کنند و بقوه برهان و تعقل روح اطاعت را در آنان بدمند البته طبقه پائین بطیب خاطر این نظریه و تئوری را قبول میکنند و لکن افسرانی را که بچنین عملی مبادرت میکنند تحقیر مینمایند در اینصورت حالت وعاقبت ارتشی که افسران و فرماندهانش نفوذ خود را از دست داده اند چه خواهد شد؟

آنارش و هرج و مرج فعلی يك قسمتش ناشی از سستی زمامداران است که آنانرا از نفوذ و حیثیت خویش محروم ساخته است پادشاهان ملتها ' افراد ' بنگاهها و خلاصه تمام عناصر حیات اجتماعی همینکه نفوذ موثر خود را از دست بدهند محکوم بزوال و اضمحلال خواهند شد ممکنست عمل عوامل مختلف انتشار آراء و معتقدات را که در این فصل ذکر نمودیم بچند جمله زیر خلاصه کنیم. هیچگونه رای و یا عقیده ای بدون نفوذ نمیتواند ظاهر شود و هیچگونه رای و یا عقیده ای بدون تاکید تحمیل و مستولی نخواهد گردید و هیچگونه رای و یا عقیده ای بدون مثال و تکرار باقی نخواهد ماند

فصل دوم

سرایت روحی

۱ - صور سرایت روحی

سرایت روحی عبارت از يك امر روحی (پسیکولوژيك) است که نتیجه آن پذیرفتن غیرارادی بعضی آراء و عقاید میباشد منشاء و منبع آن دایره لاشعور است باینجهت هیچگونه دلیل و تفکری در آن موثر واقع نمیشود سرایت روحی در انسان و حیوان و خصوصاً در آن دسته ای که بحال اجتماع زنده کی میکنند مشاهد^۱ میگردد. دایره و تاثیر آن بقدری وسیع است که تاریخ را هم تحت سلطه خود درمی آورد *

در حقیقت سرایت روحی عنصر اساسی انتشار آراء و عقائد بشمار میرود قوه آن گاهی بقدری زیاد است که انسان را بقدا ساختن منافع صریح شخص خویش و امیدارد حکایات و داستانهای خود کشی ها و شهادت ها و مثله شدگان و غیره که بعلمت سرایت روحی حاصل گردیده موبد اینمطلب میباشد *

تمام مظاهر حیات روحی ممکنست ساری باشد ولیکن این فقط انفعالات است که بوسیله سرایت انتشار مییابد اراده میتواند در احوال عادی تاثیر آنرا مقید و محدود سازد اما چنانچه ظهور یکی از علتها از قبیل تحول محیط در اوقات انقلاب و تهییج مردم و غیره اراده را باطل و فلج سازد انگاه سرایت بسهولت جریان یافته و اعمال نفوذ نموده رجال آرامش طلب را بصورت افراد جنگی قسی و سخت و بورژوا های آرام و بیصدار بحال پیروان و فدویان متعصبی درمی آورد باز بنا بتاثير سرایت همان افراد از يك حزب بحزب دیگر گرائیده و برای خاموش کردن

این انقلاب بهمان اندازه فعالیت بخرج میدهند که در موقع برافروختن آن بخرج دادند.

حصول سرایت روحی منحصر بتماس مستقیم با افراد نیست بلکه بوسیله کتابها، روزنامه ها و اخبار تلگرافی حتی شایعات ساده نیز حاصل میشود و هرچه وسائل ارتباط و انتشار بیشتر شود بیشتر اراده دخیل گردیده و در یکدیگر اثر و سرایت میکنند باین کیفیت همه روزه بیش از پیش باطرافیان خود مربوط میگرددیم و روحیه فردی بسهولت شکل جامع تری بخود میگیرد.

مهمتر و موثرتر از تمام انواع سرایت روحی سرایت گروه اجتماعی است که قبلاً متذکر شده ام هیچگونه اراده ای نمیتواند از زیر بار آن شانه خالی کند و اوست که غالباً آراء و احکام ما را بدون اینکه بفهمیم بمادیکته میکنند.

۴ - مثالهای مختلف درباره سرایت روحی

احساسات اعم از خوب یا بد قابل سرایت است بهمین جهت است که می بینیم معاشرین و اطرافیان دارای تاثیر بزرگی در تربیت میباشند و اینکه گفته اند « بگو با که معاشرت داری تا بگویم که هستی » نکته بسیار صحیحی است.

در اثر سرایت روحیات است که جماعت جنایتمکاران از افراد جوانانیکه از کارخانه ها رانده شده اند تشکیل گردیده و این اشخاص بیکار که جز ولگردی و پرسه زدن در کوچه و بازار کار دیگری ندارند بار فقائی که از بساط دکانداران چیزهای کوچک میدزدند مخلوط شده بزودی عملیات آنانرا تقلید میکنند. اهمیت این دزدیها متدرجاً زیاد میشود و جماعاتی تشکیل میگردد که بعداً بصورت باغیان درمی آید

طوای نمی‌گشاید که ولگردان دزدی را پیشه خود می‌سازند و تمام عمرشان در این زندان و آن زندان صرف میشود و چنان از سرنوشت خود که ناشی از سرایت است رضایت حاصل میکنند که هیچگونه منع و قیدی نمیتواند تاثیر آن سرایت را محدود سازد .

گاهی سرایت جنائی از مطالب منتشر در روزنامه ها از قبیل آدمکشی ها و قتل هائی که احساسات را تحریک میکند حاصل میگردد چنانکه عملیات زاک چاقو کش شکم باره کن در شهر های انگلستان مورد تقلید بسیاری اشخاص واقع گردید .

حوادثی که دلالت بر سرایت روحی میکند بقدری واضحت که احتیاجی بایضاح آن نیست ولیکن مقررات معروفی که از طرف هیئت وزیران مبنی بر داخل کردن اراذل و اوباش در ارتش وضع گردید میزان جهالت حکومت ها را نسبت بموضوع اینگونه سرایت ها برای ما مدلل می‌سازد .

از جمله احساساتی که سرایت بسیاری دارد ترس است نقش عمده آن در حیات افراد و ملت ها معلوم است و اگر در ایجاد خدایان همانطور که (لوکرس) گفته است کافی واقع نشده ولی تاثیرش در تشکیل آن نمودار می باشد نفوذ و تاثیر آن بقدری است که در بدو تاریخ در نتیجه ایجاد وحشت در جنگ ها مسبب شکست ها گردید و حتی بسیاری اشخاص را بخود کشی و انتحار وادار ساخت . رعب و هراسی که از ستاره دنباله دار اخیر ایجاد شد و می گفتند که این ستاره با کره زمین تصادم و برخورد میکنند بعض مردم را بخود کشی و انتحار وادار کرد . ترس و وحشت تنها افراد و جماعات را بمیل خود سیر نمیدهد بلکه رجال سیاسی را هم آلت دست خود می کنند و من

در کتاب خویش بنام (روح سیاست) ثابت کرده ام که منشاء پیدایش بسیاری قوانین این بیست ساله اخیر که همواره نتایج ناگواری ببار آورده فقط ترس است و می توانیم بطور صریح بگوئیم که درایام آشفته سایه ترس و وحشت بر مجامع سیاسی مامسلط و مستولی بوده و عقاید و آراء آنان را خود تعیین نموده است شدیدترین تدابیر دوره (کنوانسیون) در اثر ترس صادر شده و تحت تاثیر ترس است که (کاریه) مقتولین خود را با فاجیع ترین صورت تلف می کرده و (فوکیه تنویل) آنان را صد ناصد تا باستانه مرك گسیل میداشت

انتشار غالب انفعالات مانند ترس بوسیله سرایت است و خطبای بزرگ هم این موضوع را بخوبی می دانند. رای مجلس شورای ملی که در ظرف چند دقیقه وزارت (کلاماسو) را ساقط نمود نتیجه سرایت يك انفعال بود که از طرف یکی از ناطقین معارض در نمایندگان مجلس حادث شد.

عبارات و بیانات شخص همچنین وضع قیافه و چهره که مبین احساسات از قبیل خشم، تلطف، شرارت، بشاشت و غیره است در مخاطب بوسیله سرایت موثر واقع میشود روش عاقلانه و مقرون بحکمت اینست که شخص موقعی که میخواهد جذب قلوب کند باید بجای چهره بهمرفته و زننده يك سیمای متبسم و بشاش بخود بسگیرد زیرا در اثر سرایت غالباً شنوندگان را بخود راغب ساخته و عواطف آنان را صاحب میشود.

۳- قوه سرایت روحی

سرایت روحی يك امر کلی است و همانطور که در عالم انسان مشاهده میشود در عالم جانوران و در نزد حیوانات نیز وجود دارد مثلاً

در يك طويله يکی از اسبها که دارای رعشه عصبی است رعشه اش بتمام اسبهای دیگر سرایت میکند . اگر يك سکی پارس کند بفور سگهای دیگر هم عمل او را تقلید کرده پارس می کنند وقتی که يك گوسفندی روبگریز نهاد تمام گوسفندان دیگر نیز دردنبال او روان میشوند

گاهی سرایت روحی خیلی شدید میشود و بر غریزه محافظت غالب می گردد و انسان را بقدا کاری و جان بازی وادار میسازد از قبیل داستان پانزده نفر معلولین از کار افتاده که خود را بقلاب يك دالان آویزان و مصلوب ساختند و داستان سربازانی که در کوخ واحدی انتحار و خود کشی نمودند خلاصه از اینگونه حوادث بسیار است و ما قسمتی از گفتار دکتر ناس را در این جا نقل می کنیم روزنامه ها وقتی که خبر انتحار حساسی را با تفصیل کیفیت وقوع آن منتشر می کنند بعضی اشخاص مختل الشعور بهمان کیفیت و بهمان طریقه انتحار میکنند چنانکه در روز بعد از حادثه (سی و تن) بسیاری اشخاص بهمان طریقه یعنی بوسیله گاز خود را خفه و انتحار کردند در روسیه بیش از هر کشور دیگر عمل انتحار جریان دارد در اوقات عقوبات مذهبی رسولان و پیغمبران در آنجا پیروان خویش را بسوزاندن خود مامور می کردند حتی یکمرتبه اتفاق افتاد که شصت تن دفعه خود را در آتش افکنده و سوختند . يك مورخی که تاریخ مذاهب روسیه را نگاشته می نویسد عده اشخاصی که در آن کشور از سال ۱۶۷۵ تا سال ۱۶۹۱ خود را با آتش سوزاندند بیست هزار تن می باشند . موسیو استوهو کین متذکر میشود که يك موقعی ۲۵۰۰ نفر روسی بامید دنیای بهتر آخرت خود را در آتش افکندند .

نظایر همین حالات امروز هم ادامه دارد در اثر سرایت و نفوذ روحی است که در روسیه موضوع (اسکوپسکی) یعنی خواجه

کردن انتشار یافته است و فرقه دیگری وجود دارد که اعضایش خود را زنده بگور میسازند .

قدرت سرایت روحی بقدری است که در شخص وهم خیالی ایجاد ساخته و آن را بصورت حقیقت متحول میسازد . یکی از دانشمندان جراحی بنام دکتر پیکه اخیراً چنین اظهار کرده است که در اثر حدوث مرك بك افسری بعلت آیاند بسیت پانزده افسر از ۲۵ افسر یکدسته نظامی بعلائم و آثار مرض مذکور مبتلی و بستری گردیدند و این مبتلابان فقط بوسیله تلقین معالجه شدند .

۴ — شان و نفوذ سرایت در انتشار معتقدات دینی و سیاسی

از ملاحظات و تأملاتی که قبلاً گذشت مقام سرایت روحی رادر انتشار آراء و معتقدات بسهولت استنباط می کنیم بطور کلی و بدون این که چندان مستثنیائی وجود داشته باشد معتقدات سیاسی و دینی مخصوصاً بین جماعات بوسیله سرایت انتشار حاصل میکند و تأثیر آن بسته است بنسبت افراد جماعت یعنی هرچه افراد بیشتر باشد شدیدتر است مرك عقیده ضعیف همینکه مورد قبول افرادی شده و آن افراد بصورت جماعت در آمدند بیدرنك قوی و نیرومند میشود عقیده ای که بوسیله سرایت انتشار یافته ارزش عقلی ندارد زیرا وقتی بناسد سرایت در دائره لاشعور موثر واقع شود البته عقل در آن مقام و منزلتی نخواهد داشت سرایت غالباً در اشخاصی هم که فوق جماعت قرار دارند موثر است باین جهت اگر ببینیم دانشمندان و روشنفکرانی وجود دارند که مدافع بعض عقاید بسیار نامعقول و ناصواب و مشئوم هستند نباید متعجب گردید نظیر مدیر کمیسیون عرایض که در مجلس شورای دولتی موقعی که اعتصاب کارگران پست کشور فرانسه را تهدید می کرد بدفاع از اعتصاب کنندگان قیام کرد

بسیار است .

ارباب قلم و دارائی و دانش نیز همواره کم و بیش تحت نفوذ ارا عوام و جماعت واقع میشوند باین کیفیت می بینیم که سرایت روحی بمطیع ساختن فکر و ذکاوت قادر می باشد در برابر سرایت روحی هم مانند سرایت بیماریهای جسم فقط معدودی می توانند مقاومت بخرج دهند که دارای طبیعت ثابت و قوت و قدرت پایداری باشند حوادث بزرگ تاریخی دینی همیشه مولود سرایت روحی است با وجود این تاثیر آن در هیچ زمانی بقدر امروز نبوده است و سبب آنهم از این جهت است که اولاً بنا به پیشرفت اصول دمکراسی رفته رفته قدرت بدست جماعات افتاده است دوم اینکه تعمیم وسایل انتشار و سرعت وسائط ارتباط جنبش های عمومی را سریعاً منتشر می سازد چنانکه کسی نیست که از چگونگی انتشار اعتصاب های کارکنان پست و انقلاب های روسیه و ترکیه و پرتغال اطلاع حاصل نکرده باشد .

حکومت های ضعیف در برابر قدرت سرایت عاجز می باشند و نه تنها این حکومتها عادت کرده اند بتمام اوامر عوام و جماعات تسلیم شوند بلکه همین اوامر از طرف گروه تحصیل کرده و فهمیده تأیید می گردد یعنی سرایت روحی این ادعاها را با جنبه ظالمانه ای که دارد در نظرشان عادلانه و منصفانه جلوه می دهد و آنان را به پشتیبانی آن ادعاها وادار می سازد باین ترتیب هوی و هوس عجیب و غریب جماعات در نظر این گروه بصورت مبادی و اصول قابل احترام درمی آید همانطور که سابقاً نیز تمایلات پادشاهان در نظر درباریان مقدس می نمود .

زوال آرائی که بوسیله سرایت انتشار یافته وقتی میسر می شود که اراً مخالفی بهمان طریق یعنی بوسیله سرایت انتشار یابد . به همین

قاعده روحی (پسیکولوژی) است که رجال سیاست متوسل شده با سرایت باهمان سلاح سرایت مبارزه می کنند و چون بحث در این نکته مابرا از موضوع خود دور میسازد فعلا بیش از این وارد این مطلب نمی شویم ولی در هر صورت اگر خواننده در این فصل تعمق نموده و مطالب را احتمیاط نموده باشد کلیدهای عمده مسئله انتشار ارا و عقاید یعنی عوامل اساسی تاریخ را بدست آورده است .

فصل سوم

م-د

۱ - تأثیر مدد در عناصر حیات اجتماعی

تغییرات و تبدلات احساس تحت تأثیر تقلبات مخیط و احتیاجات و اندیشه ها يك روح عمومی تولید می نماید که با تبدل نسلها تبدل حاصل می کند و حتی روح مذکور در خلال نسل واحدی چندین مرتبه دچار تغییر می گردد . این روح عمومی که در اثر سرایت زوخی سرعت انتشار حاصل می کند بنام مد خوانده می شود مد یکی از عوامل نیرومند انتشار اکثر عناصر حیات اجتماعی از جمله ارا و عقاید ما بشمار میرود نه تنها لباس زیر سلطه آن واقع است بلکه نمایش و ادبیات و سیاست و هنر های ظریف حتی افکار علمی هم تحت نفوذ آن می باشد و علت اینکه بعضی آثار دارای اساس متشابهی بوده بنام سبک دوره معین تعبیر میشود همین است .

چون مد بطور لاشعوری تأثیر می نماید باین جهت مردم بطور لایشعرو بدون اینکه بفهمند متحمل آن می گردند و اکثر عناصر مستقل نیز نمی توانند از زیر بار حکم آن شانه خالی کنند نویسندگان و هنر ورانی که جرات بخرج داده آثاری دور از افکار روز بوجود آوردند

بسیار کمیاب و نادراند.

نفوذ مد بقدری زیاد است که گاهی ما را مجبور میسازد اشیائی را که هیچ فایده ای ندارد و پس از چند سال دیگر بنظر ها زشت و مکره می آید مورد اعجاب و تحسین قرار دهیم يك اثر فنی و هنری که ذاتاً و خود بخود در روح موثر واقع گردد کم است ارزش يك اثری که نتیجه حمایت دیگران باشد با تغییر وضع آن حمایت تغییر می پذیرد. غالباً مد چیزهای قبول نشدنی و غیر قابل تصدیق را فرض و واجب میسازد از قبیل ایجاد يك زبان با اصلاح املا و طرز کتابت و غیره مثلاً موقعی که در سال ۱۸۸۰ لغت و لاپوك ظاهر شد مد چنان به پیشرفت آن کمک نمود که در ظرف کمتر از ده سال ۲۸۰ انجمن و ۲۵ روزنامه برای انتشار آن تاسیس گردید تنها در پاریس چهارده مدرسه (ولاپوك) وجود داشت و لکن بعد مد عوض شد و طوری هم عوض شد که امروز شاید يك نفر هم پیدا نکنیم که از (ولاپوك) چیزی بداند. بعد ها (اسپر اتو) جانشین آن گردید و بهمان کیفیت موفقیت و پیشرفت حاصل نمود اما آنهم پس از موفقیت جای خود را بزبان دیگری بنام (ایدو) داد البته تا وقتیکه یقین ناکیم که پیدایش زبان و تکوین لغات يك امر اجتماعی است و با بطور کندی انجام میگیرد و موضوعی نیست که بادت يك نفر ساخته و پرداخته شود همینطورها ایجاد و ابداع زبان و لغات مصنوعی ادامه خواهد یافت.

تحوالات مد در تمام مواضع موثر واقع میشود و شعور و احساسات ما هم لاینقطع بنا بر موثرات گوناگون تغییر می پذیرد می توان گفت که طرز تفکر ما و خصوصاً طرز ترجمان احساسات ما بسرعت متحول میگردد مد بطور یقین ناشی از عاطفه است و لکن از عناصر عقلی

نیز خالی نیست و برای اینکه این مطلب واضح شود من یکی از مظاهر آنرا که در ظاهر بسیار بوالهوسانه و تحول پذیر است انتخاب میکنم و آن لباس زنان میباشد که دائره هوس و تغییر در آن بسیار محدود است .

۴- قواعد مد چگونه مد مخلوطی از عناصر عاطفی و عناصر عقلی است

وقتی بنا شد مد عنوان عناصر عاطفی را حاصل کند عقل بتعین وجهه آن خواهد پرداخت از این دو مصدر سبک ادبیات ، فنون ، معماری اثاثیه و لباس و غیره مشتق خواهد شد و این اشتقاق از دو مصدر مخصوصا موقعی بهتر واضح میشود که از لباس زنان که تغییرات بسیار می پذیرد گفتگو بمیان آید . عناصر عقلی که در لباس زنان دیده میشود عبارت است از مقتضیات اقتصادی و اختراعات و احتیاجات تازه و حکم زمان و غیره این موثرات مخصوصا در تغییرات لباس زنان که در نتیجه استعمال اتوموبیل حاصل شده ملاحظه می گردد زیرا در دوره ما که سیر زندگی روی سرعت برقرار گردیده زن مجبور شده است در خارج از خانه حرکات و سکنات مرد را اتخاذ نماید تا بتواند در خیابانهای بزرگ بسرعت بهمراهی مرد آمد و شد نماید لباسهای کوتاه بریده که مخصوص اسپرت و بعضی ورزش ها بود جهت راحتی با مختصر تبدیلی عمومی گردید اما در لباسهای دیگر آستین های گشاد تنگ شدنا سهولت در ژاکت فرو رود ولکن این نوع لباس نیم تنه زن را از ظرافت خارج ساخت باینجهت برای رفع عیب مذکور و رعایت تناسب و همچنین بعلت اینکه يك تغییر شکل تغییر شکل دیگری را در پی دارد از گشادی و وسعت دامن کاستند تا اینکه شانه را بزرگتر نمایش

دهند باین ترتیب تناسب را در اندام بر قرار کردند در اثر این اصلاح جیب ها و سپس دامن ژوپن از بین رفت بنا بر احتیاجی که زن در جلب ناظرین و تحریک شهوات آنان داود دامنها را تنگ و چسبنده درخت و آنچه را که ممکن بود ظاهر و نمودار ساخت و بقیه را هم به حدس مرد مو کول نمود بدیهی است وقتی شوفاز سانترال (حرارت مرکزی) با آن حرارت زیاد در ساختمانها بر قرار و عمومی گردید دیگر نمیشود بزنانی که در شهر سکنی دارند اعتراض نمود که چرا در فصل زمستان لباس نازک ابریشمی در بر میکنند زنی که این حریر لطیف را بتن کرده وقتی که از خانه خارج میشود با پوشیدن یک مانتوی پوست همان حرارت را در کوچه و خیابان و بیرون خانه برای خود تامین میکند .

ما عناصر عقلی را که در تکوین مد موثر است نشان دادیم اکنون از عناصر عاطفی عمده در اینمورد گفتگو میکنیم .

بدوا باید بغاطر آورد که مد مانند زبان و کیش و دین مولود اجتماع و از اعمال جمع است نه مولود فرد باین جهت هیچکس نمی تواند آنرا بر دیگران تحمیل نماید اینکه مردم بطور کلی تصویری کنند خیاطها و بازیگران نمایشخانه ها (اکثر) و عرضه کنندگان لباس موجد مد لباس میباشند خطا و اشتباه است بعض خیاط های بزرگ چندین سال کوشیدند بلکه پارچه های موئی را دوباره رواج و انتشار دهند ولیکن توفیق حاصل نکردند مگر اخیرا در (ژوب کولوت) اینکه میگوئیم مردم بخطا تصور میکنند درست میگوئیم زیرا در واقع ادعای ابتکار و ایجاد مد سوای تعبیر تمایل مردم که آن تمایل هم نتیجه بعض احتیاجات و افکار و اوضاع و احوال می باشد

چیز دیگری نیست .

بدیهی است مد لباس هر فصل با فصل دیگر فرق میکند و لکن آرزو و هوس موجدین و مبتکرین برای تبدیل آن در یکدایره بسیار محدودی سیر نموده و تحقق حاصل میکنند .

ولکن تحقق آرزو و هوس کسانی که در صدد ایجاد تبدیلات و تحولاتی در آن می باشند بسیار کم و در يك دایره بسیار محدودی صورت می یابد . مد وقتی مورد پسند میشود که نظر ها را جلب نماید و لکن جلب نظر هم موقعی حاصل میشود که مد جدید از مد قبلی خیلی دور و با فاصله نباشد مراحل تبدیل شکل همیشه متوالی و در دنبال یکدیگر واقع میشود . چشم همانطور که از دیدار چیزهای که مدت های مدید دیده است زود زده و خسته می شود با چیزهای تازه و نو هم باتانی و کندی انس می گیرد .

از دلایلی که قبلاً بیان شد واضح میگردد که چرا يك مدی که کاملاً نو ظهور و بی سابقه و من در آوردی است دوام و بقای زیادی نخواهد داشت خلاصه اینست که امر مد يك امر تدریجی میباشد پیراهنهای کشادی که زنان در ظرف سی سال بکار میبردند کم و بطور تدریج بصورت فعلی درآمده و اینطور تنگ و چسبان گردیده است .

مد بقدری پر نفوذ و تواناست که زنان را مجبور میسازد تحمل زحمت بزرگی را نموده همیشه با يك دست دامن لباس را نگه دارند تا مبادا روی زمین کشیده شود و با دست دیگر کیف خود را که محتوی اشیائی است که در جیب های قبلی می گذاشت بگیرند چنانکه ماه های متوالی است این عذاب و شکنجه را برای پوشیدن لباس های فعلی در موقع راه رفتن بخود هموار مینمایند . از این حیث زنان متمدن و

متجدد نظیر زنان وحشیانی میشوند که برای تبعیت از مد زجری را تحمل نموده بینی خود را سوراخ کرده حلقه ای بعنوان زینت بآن آویزان می کنند

اطاعت و تبعیت از مد بتفصیلی که شرح دادیم بما ثابت میکنند که سرایت روحی ناچه اندازه موثر و با نفوذ است حتی فعالترین و مستقل ترین و پر همت ترین زنان که برای تحصیل جمیع حقوق اجتماعی خود می کوشند هرگز جرات ندارند موقعی که لباس بلند مد است يك لباس کوتاه در بر کنند و نمی توانند زمانی که داشتن جیب مرسوم نیست جیبی بدامن خود بدوزند و نمی توانند وقتی که سایر زنان د کمه پستان بند خود را از پشت قرار میدهند آنان د کمه ها را از جلو قرار دهد روی مهرفته کسی نمیتواند بر خلاف مد رفتار کند بطور کلی اوامر هیچیک از خدایان عصور و قرون گذشته بیش احکام مد مورد اطاعت و فرمانبرداری واقع نگشته است .

فصل چهارم

روزنامه ها و کتاب ها

۱ . تاثیر کتاب ها و روزنامه ها

روزنامه و کتاب در تکوین آراء و اواینکه نفوذش از نطق و خطابه کمتر است معذالك تاثیر بزرگی دارد . با اینکه تاثیر کتاب ها بمناسبت اینکه توده و جماعت مردم آنها را نمی خوانند کمتر از روزنامه است و لکن با وجود این بعضی از آنها بقدری موثر واقع شده که باعث قتل هزاران تن گردیده است از قبیل مولفات (روسو) که بمنزله تورات حقیقی زعمای دوره وحشت و ترور محسوب میشد . همچنین کتاب

(کلمبه عموتوم) که اثر بسیاری در تشدید جنگ خونین تجزیه امریکا (۱) ظاهر ساخت. کتاب‌های دیگری از جمله رمان (روبنسون کروزوئه) و رمان‌های (ژول ورن) در آراء جوانان اثر مهمی بخشیده باعث تعیین خط مشی و راه و روش و پیشه آنان گردید.

قدرت و نفوذ کتاب‌ها موقعی که عده کمی آنرا بخوانند بسیار زیاد است. چنانکه همه می‌دانند که چگونه مطالعه تورات در زمان (کرامول) موجب ظهور متعصبین بسیاری در انگلستان گردید باز همه می‌دانند داستان‌های پهلوانی و فرسیت در عهدیکه رمان (دون کیشوت) تالیف شد بقدری زبان آور و فساد انگیز گردیده بود که پادشاهان اسپانیا خرید و فروش آنرا ممنوع ساختند.

امروزه تاثیر روزنامه خیلی بیش از تاثیر کتاب است عده کسانی که برای خود آرائی غیر از آراء منتشر در روزنامه ندارند بشمار است. تلقین روزنامه‌های یومیه در جمیع امور حتی در بسیاری حوادث مهم زمان حاضر معلوم عموم می‌باشد مثلاً از مسائل معروف اینستکه آتش جنگ بین دول متحد امریکا و اسپانیا را فقط روزنامه نویسان بر پا کردند.

حال ببینیم چرا روزنامه نویسان چنین می‌کنند مثلاً فرض

(۱) در سال ۱۸۶۰ بمنظور الغاء بردگی بین دولت شمالی و دولت جنوبی در امریکا جنگ سختی واقع شد و تا سال ۱۸۶۵ ادامه یافت عاقبت طرفداران الغاء بردگی یعنی دولت شمالی غالب گردید مخالفین جنوبی خویش را پس از چهار سال جنگ درهم شکست.

می‌کنیم و تحقق چنین فرضی هم محال نیست که يك بانكدار بسیار متمول تمام روزنامه های يك كشوری را می‌خرد و آنان را بزور پول تابع خود می‌سازد بوسیله آنان افكار را اغوا نموده اسباب صلح یا جنگ را فراهم می‌کند. حكومت‌ها آنطور كه باید بقدرت مطلق روزنامه واقف نیستند رویای هر مرد سیاسی همواره اینست كه مالك و صاحب يك روزنامه كثیرالانتشاری باشد شانسیه‌ها و صدر اعظم‌های آلمان فقط بوسیله روزنامه‌ها توانستند اقدامات و عملیات خود را در نظر مردم مقبول قرار دهند.

ساده لوحی و زود باوری خوانندگان نسبت بمندرجات روزنامه‌های خود شكفت آور و عجیب است. يك روزنامه هر قدر هم گزافه‌گو و میان‌بهمی باشد معذلك هر وقت يك اعلانی در آن انتشار یابد باز بكمده پیدا میشوند كه مفاد آنرا باور كنند مادام كه در اغلب اشخاص يك ایمانی بچیزهای غیر قابل امید وجود دارد همین حيله‌ها و فریب‌ها با موفقیت تکرار میشود چندی پیش يك دزد حيله‌گری را توقیف کردند این شخص اعلان می‌كرده است كه هر كس پول لازم دارد بدون اینکه تضمینی بخواهد باو قرض خواهد داد دغل باز مذکور دستور داد كه هر كس درخواست وام می‌كند باید قبلاً اظهارنامه تنظیم و فلان مبلغ قیمت ورقه آن را پردازد باین ترتیب توانست بدون اینکه دیناری وام داده باشد از همان محل فروش اظهارنامه پنجاه هزار فرانك كلاه بردارد بدیهي است اگر باز پرس پرده از روی كار بر نمی‌داشت و موضوع را در میان جمعی گول خور كه سادگی و خوش باوری شان در زیر سرپوش تحصیلات و مقام و مشاغل بزرگ پوشیده شده بود كشف نمی‌آرد هر گراینگونه امور از صورت عادی خارج نمیشد

و انظار را بطرف خود متوجه نمیساخت در میان اشخاصی که به بقول کلاه بردار مزبور اعتماد کردند اکثرشان مستخدمین دولت و افسران ارشد و روسای شهربانی و وکلای دادگستری، صاحبان محاضر، قضات صلح، مستشاران اداری و بازرگانی بودند. از این مثال بخوبی میزان تاثیر روزنامه در مردم واضح و آشکار می گردد.

۴ قانع کردن مردم بوسیله اعلان

از گفتگوی دراستعمال و استفاده از انتشار اعلان واضح خواهد شد که روزنامه ها در تکوین آراء ناچه اندازه موثر واقع میشوند در حقیقت اعلان یکی از وسائلی است که جماعت مردم را در عصر کنونی در باره موضوعی قانع میسازد عمل اعلان در معاملات تجارنی بخوبی میرساند که ناچه پایه مشتری تحت تاثیر آن قرار میگیرد.

امریکائی ها بخوبی ببعض قواعد روحی (پسیکولوژیک) راجع باعلان پی برده و استاد این میدان گردیده اند بطوری که تخمین میزنند هر سال در کشورهای متحد امریکا قریب پانصد میلیون فرانک بابت قیمت اعلان بروزنامه هاپول میرسد و کثیرالانتشارترین روزنامه بتمنائی از این ممر سالی پانزده میلیون فرانک عایدی دارد.

مراکز صنعتی امریکا سالی مبلغ هنگفتی را وقف اعلانات میکنند زیرا بتجربه جهة آنان محقق گردیده است که اعلان ناچه اندازه در مردم موثر است آقای (آرن) در کتابی که روی این موضوع نگاشته است متذکر میشود که یکی از بازرگانان ساده قلم خود نویس در هر سال پانصد هزار فرانک خرج اعلان می کرد همچنین می نویسد یکی از صاحبان کارخانه صابون سازی در ظرف چهل سال شصت میلیون فرانک صرف اعلان نمود البته مقصود غائی از این مخارج اینست که در اشخاص اعتمادی بوجود آورد

و آنان را روزی در ردیف مشتریان قرار دهد و عامل اساسی در تشکیل اعتماد مذکور فقط تاکید نیست بلکه تاکید و تکرار هر دو باید یکدیگر می باشد بنابراین علامت تجارتی وقتی مقبول و پسند خاطر مردم می شود که تا مدتی کافی اعلان هائی بطور مکرر و مکرر در تعریف آن جنس انتشار یابد .

طرز و شکل اعلان نباید یکنواخت باشد بلکه لازم است تغییر نموده و بصورت گوناگون منتشر شود و الیاعادت تاثیر آنرا ضعیف می سازد. اعلان اگر بایک عبارت موجز و بصورت ساده و مختصر تکرار شود مفید و موثر نخواهد شد مگر درباره کالا یا محصولی که قبلاً بطور کافی شهرت و معروفیت حاصل کرده است اما برای یک محصول و جنسی که تازه ب بازار آمده باید در ضمن اعلان جمیع صفات و خاصیت ها و مزایای آنرا ذکر نمود . اگر محصول یک جنس نو ظهوری است و تازه پیدا شده و باید مشتری را مجبور ساخت که عادت خود را تغییر داده جنس های ردیف آنرا کنار بگذارند تنها با اعلان کردن نتیجه حاصل نمی شود بلکه بهتر است نمونه هائی از جنس نو ظهور خود را بطور مجانی تقسیم و توزیع کنند چنانکه در امر داروهای طبی مرسوم است و کمپانیها و دارو فروشان نمونه داروی نو ظهور را جهت پزشکها مجانی می فرستند تا آنرا ببینند زیرا دیدن نیز تاثیر دارد و به همین جهت است که برای ارائه کالاهای نمایشگاه تشکیل می شود و مغازها بساط را می آرایند و ویتترین را زینت میدهند و خیاطها بهترین نمونه مد لباس خود را بر پیکر مجسمه ها قرار می دهند و در میدانهای مسابقه واسب دوانی و غیره برای جلب نظر میفرستند .

از جمله نظریات اعلان دهندگان این است که مشتریان ثابتی

بهم بزنند لهذا برای اینکه این منظور حاصل شود نام و نشان مغازه خود را روی اشیاء پر استعمال از قبیل کاغذ، خشک کن، و جمبه کبریت و روزنامه و مجله و جلد کتاب و غیره چاپ میکنند امریکائی ها برای اینکه بهتر بمقصود برسند راه دیگری اتخاذ کرده اند و آن اینست که کاتالوک و فهرست های مخصوص که با نفاست و زیبائی کامل مصور گردیده و گاهی شامل داستان و قصه ایست و نویسند معروفي آن را امضا نموده است بعنوان مشتریان می فرستند. این طریقه عالی ولی پر خرج بتازگی در فرانسه نیز مورد استعمال واقع شده است.

یکی از قواعد ثابت اعلان و انتشار اینست که می بینیم يك محصول هر قدر هم قدیمی و معروف عموم باشد باز همینکه از اعلان و پروپا کاند آن خود داری شود فراموشی می شود و در فروشش تقلیل حاصل میگردد البته شکی نیست که علت آن همان ضعف حافظه عاطفی است که قبلا بحث آن گذشت. تصویر نقش بزرگی در اعلان بازی میکند و ما این مطلب را در موقعی که از تاثیر اعلانات مصور در انتخابات اخیر انگلستان و اثر آن در دعوت و جمع آوری داوطلبان سواره نظام فرانسه گفتگو میکردیم واضح ساختیم اگر تصویر هائی که بمنظور اعلان انتشار می بابد شامل مقایسه بین دو چیز باشد نقش آن عظیمتر و اثرش مهمتر خواهد بود مثلاً اگر مغازه داری بخواهد از مایعی که مو را میرویانند ترویج کند باید دو تصویر از مرد واحدی فراهم سازد باین ترتیب که تصویر اول حالت بی موئی سر طاس شخصی را مجسم سازد و تصویر دومی نشان دهد که چطور سر آن شخص پس از استعمال مایع مزبور دارای موها و زلفان انبوهی شده است.

بانگدارها و صرافان برای ترویج کار خود از همین وسائل اعلان

که مورد استعمال صاحبان صنعت است استفاده می کنند منتهی با درجات بزرگتر و وسیعتر بطوری که حتی گاهی اکثر روزنامه ها رازر خرید خود می سازند تا اعمال و اقداماتشان را مورد مدح و ستایش قرار دهند و اما آن دسته ای که استطاعت خرید مدح و ستایش مطبوعات را ندارند لااقل حق سکوتی بر روزنامه نویسان می پردازند. از مطالعات سابق راجع به عناصر روحی تلقینچی که حاصل شد اینست که آنچه که برای نکوبن آراء نقش اساسی بازی می کند عبارت است از: 'اکید'، 'تکرار'، 'حیثیت'، 'تلقین'، 'انتقال و سرایت'. جزئیاتی را که در این جا راجع باین روحی اعلان متذکر شدیم قدری ممکن است خصوصی بنظر آید ولیکن آنچه محقق است اینست که اعلان شامل عناصر اساسی فن اقناع می باشد و تملك افراد و جماعات و پایه عقائد از این جانشی می گردد.

فصل پنجم

جریان و انفجار آراء

۱- جریان آراء

غیر از آراء مخصوصی که در هر يك از طبقات اجتماع علیحده وجود دارد بعضی اوقات يك نمایلات کلی در میان تمام طبقات مشترکاً موجود است، این نمایلات زائیده تاثیرات کتاب ها و روزنامه ها و نطقها و خطابه ها و تعلیمات و غیره می باشد و اینها را آراء جاری می نامند شدت این جریان فقط در بعضی موارد استثنائی است و اساس آنهم چندان روی عناصر عقلی نیست بلکه منشأ آن همیشه عاطفه یا دین می باشد و انتشارش نیز بوسیله تلقین و سرایت روحی است و نسبت ضعف و شدت آن بسته است بضعف و شدت ثبات روح اجتماع باین معنی که هر

قدر اساس و ارکان گذشته یعنی پایه های ثبات روحی و رانی ماست و متزلزل گردد بهمان نسبت مقام و مرتبه جریان ارأ عالی و عظیم میشود قریب يك قرن است که غالباً شاهد زور و قدرت آن میباشیم و بترتیب تحت تاثیر بنایارت ، بولائری ، دریفوس ، و اصول ناسیو نالیسم و غیره واقع شده ایم .

عالباً برای اینکه جریان ارأ بوجود آید وقوع حوادث مهمی لازم میشود مثلاً کارزار (ینا) برای آلمانها و جنگ ۱۸۷۰ برای فرانسویان بکنوع ارانی را جاری ساخت که در اثر آن ناچار شدند خدمت نظام وظیفه عمومی را برقرار سازند همچنین در اثر فتوحات دریائی مهمی که در جنگ با روسیه نصیب ژاپو نیان گردید جریان ارانی حادث گردید که بقوه آن حکومت ژاپن توانست هر سال پیش از يك میلیارد فرانك صرف هزینه نیروی دریائی خود نماید .

کسانی که خوب میدانند بچه کیفیت جریان آراء بوجود آورند و یا اقلاً جهت و خط سیر آن را معین سازند رجالی هستند که در سیاست ممتاز میباشند و لکن رجال سیاسی متوسط چنین لیاقتی را ندارند و تنهابه پیروی و تبعیت از آن جریان اکتفا میکنند . حتی سلاطین و امیران مستبد جبار هم نتوانسته اند مدت طولانی در برابر جریان اراء مخالفت نمایند . ژوونیال میگوید که (دمسن) امپراطور توانست غالب رجال نامی را مقتول سازد و لکن (وقتی که پاره دوزان از او خائف و هراسان شدند هلاک گردید) . شخص نابالئون نیز از جریان اراء وحشت داشت و در اینخصوص در جزیره سنت هلن گفت (اراء عمومی قوه ایست که هرگز مغلوب نمیشود و کسی هم نمیتواند با آن مقاومت نماید و هیچ چیز متغیر تر و مبهم تر و نیرومند تر از آن نیست و بانمام هوی و هوس

که در سیر آن وجود دارد معذلك غالبا صحت و استحکام آن
بیش از آنست که اشخاص تصور میکنند) •

زعمای بزرگ سیاسی عنایت و توجه خاصی نسبت بایجاد جریان
اراء و یا تفهیم مجرای آن مبذول میدارند مثلاً بیسمارك سالیان درازی
کوشید تا يك فکر عمومی در مردم تولید نماید و بتوسط آن بتواند زمینه
جنگ را حاضر کند و در نتیجه آن جنگ اتحاد آلمان را که تنها با
اتحاد زبان حاصل نمیشد عملی سازد چنانکه قبلاً هم گفتیم در اثر انتشارات
روزنامه ها و رساله ها و نطق ها افکار عمومی تحت تاثیر واقع شد و ملت
آلمان برای تقویت نیروی دریائی خود بدون مضایقه مبالغه عظیمی پرداخت
همچنین اصلاحات عمده ای که انگلستان در ظرف يك قرن در امور
خود بعمل آورد در اثر همین جریان اراء بود .

باید متذکر شد که از جمله عوامل ایجاد جریان اراء ، روزنامه
های یومیه و نشریه های دیگر و نطق ها و سخنرانیها و مجامع میباشد
انتشار سوسیالیزم در فرانسه و آلمان در اثر اینگونه وسائل صورت گرفته
است و مخصوصاً تأثیر این وقتی است که متکی باحتیاجات و احساسات
و آمال و آرزوهای تازه ای باشد •

جریان اراء سیاسی با اینکه از تمام جریان ها مهمتر است و در
وقوع غالب حوادث موثر میباشد باز نباید تمام توجه ما را بخود منحصر
سازد بلکه لازم است بجریان اراء دیگر هم توجه کامل مبذول داریم
زیرا آن جریان آراء دیگر هم نمونه و بقایای حالت فکری ادوار گذشته
میباشد هنر ها و ادبیات و حتی علوم تحت تاثیر این جریان واقع است
بطور کلی مبنای جریان اراء و افکار بعضی فرضیه ها و نظریه ها و یا
بعضی رجال میباشد که در اثر سرایت روحی که خود عنصر اساسی در

انتشار عقاید بشمار میرود صورت عمومی حاصل میکنند .
 نویسندگان و متفکرین و فیلسوفان و رجال سیاسی هر يك در
 محیط خود بایجاد جریان اراء كه از روی آن سیر مدنیت هر عصری
 معین میشود مبادرت مینمایند و اما ایجاد افكار عمومی در مسائلی كه
 مربوط بامور خارجی كشور است منحصر ا بدست رجال سیاستمدار حاصل
 میشود و البته اینكار هم بسیار مشكل و سخت است زیرا چنین
 سیاستمدارانی كه موجد افكار عمومی هستند باید دارای يك دماغ
 عالی باشند تا بتوانند با منطق عقلی قدم برداشته ولی از راه عامفه و دین
 وارد شده در روحیه و مشاعر مردمی كه با عقل سرو کاری ندارند اعمال
 نفوذ نمایند .

تائیرات عقلی كه سبب حر كات اراء میباشد همواره بناباوضاع
 واحوال تغییر و تحول میپذیرد باین جهت کسی كه میخواهد زمام این
 تائیرات را بدست خود بگیرد باید آنها را خوب تشخیص دهد و خوب
 استنباط نماید و این نکته را هم مد نظر داشته باشد كه جماعت وقتی
 كه يك رای ایمان آورد آن رای يك حقیقت بارز و مسلمی
 برایش میشود .

۴ - چگونه آراء بطور ناگهان جمعیت را با انقلاب و امیدادود

انقلاب اراء عبارت از آنستكه مردم ناگهان يك هیجان شدیدی
 برای حصول غرض واحدی ابراز دارند . حوادثی كه در طی مدت مدیدی
 وقوع یافته خیلی بندرت چنین شور و هیجانی بر پا میکنند و ظهور آن
 فقط بسته باین است كه ناگهان يك حادثه عاطفه یعنی واقعه ای كه
 احساسات را برانگیزد اتفاق بیفتد و یا بعض رجال متنفذی كه بعض
 مردم را در دست میگیرند با چند جمله احساسات جمعیت را تحريك و

تهییج نمایند . نه تنها بزرگترین قهرمانان تاریخ از قبیل پطرس راهب
و ژاندارك و محمد (س) و لوتر و ناپلئون که دنیا را نکان داده اند موجب
انقلاب اراء شده اند بلکه همه روز حدوث چنین انقلاب هائی را ولو
بسیار محدود و كوچك میبینم مثلاً اعدام (فرر) پاریس را منقلب ساخت
و عبور هواپیما و خلبان برای اولین مرتبه از روی دریای مانس تمام
اروپا را نکان داد . بطور کلی مجامع سیاسی همیشه در معرض انقلاب
اراء میباشد امیل ارلیویه میگوید (کسی که در مجالس وارد نیست
نمیتواند بماهیت این حرکات ناگهانی پی برد و بفهمد که چطور میشود
در اوقات بحرانی اکثریت از طریق خود منحرف شده و رائی را که قبلاً
با حسن قبول تلقی نموده رد کرده رای دیگر که کاملاً منافی آن بوده
پذیرفته است .)

قبلاً در این کتاب متذکر شدم که بیسمارك توانست با حذف چند
کلمه از تلگراف (امس) افکار عمومی فرانسه را منقلب ساخته زمینه
جنگ ۱۷۷۰ را فراهم سازد همانطور که قبلاً گفتم تولید انقلاب
ناگهانی در افکار عمومی باعث سقوط دولت (کلماوسو) گردیده حالاهم
میگویم انقلاب اراء ممکن است فقط در يك طبقه از طبقات اجتماع ظاهر شود
در این صورت چندان مؤثر نخواهد بود مگر این که این طبقه دارای نفوذ و سلطه
زیادی باشد چنانکه بیاد داریم آشوب اخیر که از طرف یکی از احزاب
ناحیه شامپانی بعمل آمد باعث شد که انگور فروشان انتقام خود را از
می فروشانی که محصول آنان را خریده و کشمش را از مناطق دیگری
فراهم می کردند گرفته خانه و زندگانی شان را آتش بزنند بدیهی است
این آشوب و اغتشاش از این جهت پیش آمد که اغتشاش کنندگان

احساس کردند تعدادشان زیاد است و حکومت هم ضعیف و اگر غیر از این بود چنین حادثه ای اتفاق نمی افتاد

اکثر شورشهای اخیر بر اثر انقلاب رای بوده است از شورش چهارم سپتامبر که در اثر اطلاع مردم از فاجعه شکست ماحادث گردید می گذریم حادثات دیگری را سراغ داریم که بطور ناگهانی در اثر يك چیزهای جزئی وقوع یافته است از قبیل سقوط سلطنت در پرتغال و شورشهای برلین و بلوای بارسلون و انقلاب ترکیه و غیره البته علل مهمی زمینه انقلاب های ملی را فراهم میسازد ولی همواره روی يك چیزهای جزئی و بی اهمیت آتش آن روشن میشود.

حدوث ناگهانی انقلاب های ملی مسئله مهم و قابل توجه است زیرا می بینیم که اکثر جمعیت ها بدون اینکه بدانند علت انقلاب و شورش چیست فقط در اثر سرایت روحی در این انقلاب ها شرکت می کنند تا رنج بسیاری از این قبیل انقلابات عینا شبیه یکدیگر است و در يك جمله خلاصه میشود و ما آنها را در عبارات موجز موسیو (ژرژ کس) که تاریخ سال ۱۸۳۰ را نگاشته بخوبی می بینیم

«خشمی که منفجر شد و پاریس را بهیجان آورد مهیب و ناگهانی بود در ظرف چند ساعت کوچه ها سنگریزندی گردید دستجات مسلح تشکیل شد طفل ها برای دعوت و احضار کارد ملی بصدا در آمد کارگران و دانشجویان در معابر اجتماع کردند دانشجویان دارالفنون (پلی تکنیک) رهبری و فرماندهی شورشیان را بهمه گرفتند هر فرد پاریسی بصورت يك سلاح شور جنگی درآمد ، تمام فریاد می کردند : مرده باد شارل دهم ! مرده باد پولیناک ! مرده باد فرمان همایونی ، زنده باد مشروطیت ، در صورتیکه تقریبا هیچیک از شورشیان نمی دانستند معنی مشروطیت چیست

و در فرمان های همایونی چه نوشته شده است

غالبا می بینیم جنبش های انقلابی بوسیله سرایت روحی بین مردم حتی بین اشخاصی که چندان بموضوع آن علاقه ای ندارند انتشار حاصل می کند طغیان ملوانان کشتی های زره پوش روسیه در موقع انقلاب آن کشور فقط در اثر سرایت بود والا درحقیقت ازاینکه روسیه دارای پارلمان بشود یا نشود و یا برزگران حق خرید اراضی را بدست بیاورند یا بیاورند برای آنان علی السویه و بی اهمیت بود .

یکی از صفات مشخص انقلاب اینست که اشخاصی که علت بروز آن را نمی دانند و نفعی از آن نمیبرند و حتی بضررشان هم تمام میشود وارد این معرکه می گردند . بورژواها و افراد طبقه متوسطی که فقط در اثر سرایت ' سنك انقلاب های سوسیالیستی را بسینه میزنند اگر انقلابی که آنان برپا کرده اند موفقیت حاصل کند خودشان بآتش آن سوخته و نابود خواهند شد . انفجار آراء عمومی چون تحت تاثیر عقل نیست خطرات بزرگی دربردارد ولی خوشبختانه دوا می ندارد . از جمله خاصیت آن اینست که مقاومت مستقیم در برابر آن بیشتر آنرا تحریک و نهیج می کند چنانکه لجاج و اصراری که ستاد ارتش در قضیه (دیفوس) برای نقض بعض اسناد بعمل آورد بدتر باعث هیجان افکار عمومی و تشدید انفجار آن گردید در گوشه و کنار حوادث معروف از قبیل آنچه که قبلا اشاره کردیم یکمده انقلاب آراء كوچك را هم که ناشی از حوادث کم اهمیت است درزندگانی روزانه مشاهده میکنیم فقط کافی است که احساسات را برانگیخته و آن انقلاب افکار را بزرگ سازد خود من مخصوصا وارد یکی از این انقلاب های ساده بودم و شرح آن از اینقرار است .

اداره املاك دولتی بنا بر علل اقتصادی تصمیم گرفت طبق مقررات قسمتی از پارك سن كلو را كه در دفاتر اداری بنام بیشه (ویلنولان) ذكر شده بود بفروشد چون انجام این معامله باعث میشد قسمتی از محل تفریح و گردش اهالی آن ناحیه فروخته شود و فضای تفرجگاه مردم محدود و كوچك شود . لذا در فكر شدند كه از این معامله ممانعت كنند ولی راه قانونی نداشت . پس چه تدبیری باید بكاربرد ؟

آكهی فروش رسمی بدیوارها الصاق شد و چون مردم از اسم و اصطلاح اداری این قسمت باخاطلاع نداشتند و نمی دانستند آنجائی را كه در آكهی اسم برده اند كجاست اهمیتی بمعامله نداده و حر كتی نكردند اما من مخبر کمیسیون بودجه را از قضیه آگاه كردم و توجه او را بموضوع جلب نمودم و منافع عامه را در اینمورد گوشزد وی ساختم تاچار وعده مساعد داد سپس مدتی از این گذشت تا اینکه فقط يك هفته مانده بود كه معامله صورت قطعی پیدا كند در این اثنا فهمیدم كه قبالة فروش و سند ملكیت بزودی بایك یهودی آلمانی رد و بدل خواهد شد بنا بر این در یكی از روزنامه های مهم مقاله مختصری تحت عنوان (فروش پارك سن كلو بآلمان) منتشر ساختم بمحض انتشار انقلاب شدیدی در افكار حادث گردید گروه انبوهی از خبرنگاران روزنامه ها بشهرداری (سن كلو) برای كسب خبر و اطلاع از حقیقت قضیه روی آوردند . روزنامه ها مقالات تنیدی در این موضوع چاپ كردند عاقبت وزیر مربوط در مجلس مورد سؤال و استیضاح واقع شد در نتیجه صراحتا اعلام نمود كه نه حال و نه در آینده بچنین معامله ای اقدام نخواهد كرد . خلاصه اینکه برای حصول چنین نتیجه ای انتشار سه كلمه (فروش ، سن كلو ،

بآلمان) کفایت کرد پس در این مواقع کلماتی موثر از این قبیل می-
تواند احساسات فردی را بصورت اراده جامع واحدی درآورد

بخش هشتم

حیات معتقدات

فصل اول

صفات اساسی عقیده

- حیات روحی احتیاج شدیدی بداشتن عقیده دارد

در فصل اول این کتاب راجع بعقیده گفتگو کردیم و گفتیم عقیده
جرء ایمان بشمار میرود ضمناً تفاوتش را با معرفت واضح ساختیم و بطور
اختصار نقشی را که بازی میکند شرح دادیم و اکنون حیات عقائد را
مورد مطالعه قرار داده آن بحث را کامل میسازیم .

حیات ما از سه عنصر تشکیل میشود و آن عبارت است از حیات
جسمی حیات عاطفی و حیات عقلی احتیاج بداشتن عقیده از مظاهر
حیات عاطفی است و مانند کرسنگی و عشق سخت و غیر قابل تزلزل
است . عقیده جزء احتیاجات مطلق طبیعت عاطفی میباشد و از اعمال اراده
و عقل بشمار نمیرود و عقل هم در ایجاد آن دخالتی نداشته و در آن تاثیر
و نفوذی ندارد مردم بطور کلی تشنه عقیده هستند و در مسائل معتقدات
با هم فرقی ندارند ولو از هر نژادی باشند یا هر درجه ای در علم و تربیت

پیموده باشند . زیرا عقیده غذای روح است و بهمان اندازه که غذا برای حفظ جسم ضروری است آنهم برای حیات روح لازم میباشد ، وحشی و متمدن ، جاهل و عالم همه بچنین غذائی احتیاج دارند . آنچه که دکارت راجع باصل کلی و عمومی شك اظهار کرده است بیش از يك افسانه و خیال موهوم چیز دیگری نیست ممکن است گاهی انسان عالم شك و تردید وارد شود ولی در آن باقی نمی ماند و خیلی زود از آنجا خارج میشود البته مرد فیلسوف و حکیم مثل مرد جاهل و نادان اشیاء را نمی بیند طبیعت هم مثل او معتقد نمی شود و کمی روی دلیل و برهان می رود در اوایل این کتاب بطور وضوح تفاوت عقیده و معرفت را بیان کردیم و گفتیم که عقیده جزء ایمان است و در عالم لاشعور تکوین یافته و برای اثبات آن هیچگونه دلیل و برهانی احتیاج نیست در صورتیکه معرفت زائیده حیات شعوری بوده و روی تجربه و مشاهده بیان گردیده است . علم و اطلاع و تمدن ماناشی از معرفت است و سیرو رفتار ما روی عقیده می باشد و اگر انسان مجبور و ملزم شود قبل از اینکه سیر و عملش معلوم شود با کتساب معرفت بپردازد ناچار است مدت مدیدی را ببطالت و بیکاری بگذراند . عقیده مدت ها بتنهایی توانست دلیل راه بشر باشد و در حل جمیع مسائل او را کمک و معاونت نماید * عقاید و لوموقت هم بوده همیشه مسبب اعمال و محرك بزرگ اقدامات بشری بوده است . مردم با ایمان احتیاج دارند و این احتیاج را دین بوجود نمی آورد بلکه بعکس احتیاج مردم با ایمان باعث پیدایش ادیان است پس هر وقت کسی دست از دین ابا و اجدادی خود کشید بیدرنك بعقاید دیگری اعم از سحر یا شعبده یا اوهام سیاسی و غیره معتقد می گردد .

۱ - در امر عقاید سهل انگاری و تسامح وجود ندارد

یکی از صفات ثابت کلی عقائد اینست که هیچگونه گذشت و

مسامحه ای در آن وجود ندارد و هر قدر عقیده قوی باشد گذشت و سهل انگاری آن کم میشود مردم وقتی بیک عقیده ای ایمان آوردند نمی-
توانند نسبت بکسانی که با آن عقیده ایمان نیاورده اند گذشت نشان
دهند این حکم در تمام نسل ها جاری بوده و خواهد بود همه می دانند
که صاحبان عقیده اعم از کافر یا مؤمن خشونت دینی شان بکجا ها
می کشد جنگ های مذهبی و محکمه نفتیش عقائد (قرن وسطی در اسپانیا)
و فاجعه سن بارتلمی و الفاء فرمان نانت و وحشت و ترور و زجر و آزار
کشیشان و روحانیون در زمان حال همه نمونه اینگونه خشونت ها
می باشد. و اگر جائی استثناء در این حکم ببینیم خیلی نادر می باشد
و علت آن واضح است مثلاً رومی ها خدایان ملت های مختلف خارجی
را قبول کردند و این از آن جهت بود که خیال کردند این خدایان
عبادت از یکسلسله موجودات آسمانی میباشد و برای جلب خاطرشان
ستایششان را واجب می شمردند همچنین اگر بودائی ها اهمیت بخدایان
و موجودات ندادند برای اینست که آنان را اوهام ناچیز می دانستند فقط
میخواستند که مردم از امیال و شهوات مجرد گردند و اینهم چیزی
نبود که باعث عدم گذشت بشود.

این قبیل مستثنیات و نوادر خود جواب خود را می دهد و هیچوجه
با آن اصلی که می گوید 'بحکم ضرورت در عقیده گذشت وجود ندارد
منافاتی ندارد کسانی که دارای عقائد سیاسی میباشد مانند کسانی
که دارای عقیده دینی هستند درباره مخالفین خود قائل بگذشت نیستند
چنانکه همه می دانند طرفداران کنوانسیون و طرفداران ریسپیر
و طرفداران دانتون و هرنیست ها با چه شدنی عقیده خود را حق پنداشته
و مخالفین عقائد سیاسی خویش را از بین بر میداشتند. طرفداران

مذهب عقل هم امروزه دارای همان شدت و خشونت و تعصب خشکه بوده و تشنه قربانی بشر می باشند و همیشه بیان (سن توماس) که گفته است (الحاد و زندقه گناه است و هر ملحد و زندیقی را باید گشت) برای مؤمنین يك اصل و مبدا کلی محسوب میشود و باین جهت مسیو (زرز سورل) درست گفته است که نخستین اقدامی که سوسیالیزم فاتح بعمل می آورد اینست که رقیب های خود را بدون رحم و شفقت مقتول ساخته است و الا اگر بچنین کاری دست نمیزد راه دیگری برای استقرار خود نداشت. گذشت نکردن در مسئله عقیده و ابراز خشونت و اعمال قتل و کشتار در این مورد تنها منحصر بعوام نیست در اشخاص تحصیل کرده روشن فکر هم حال بدین منوال است بلکه تا اندازه ای شدت و دوام آن در این طبقه بیشتر است چنانکه (میشله) می گوید «من تعجب می کنم قساوت و درنده خوئی اشخاص تحصیل کرده و روشن فکر گاهی بمراتب بیش از قساوت مردم کم معلومات و کم معرفت می باشد»

۳ - استقلال رأی، نقشی را که عدم گذشت در اجتماع بازی میکند.

وقتی که از نظر عقلی گذشت را در مسئله عقیده مورد امتحان قرار می دهیم می بینیم چیزی مالا بطلاق و غیر قابل تحمل میشود ولی اگر از لحاظ عملی بدان نظر کنیم می بینیم اینطور نیست زیرا احتیاج باستقلالی که باعث شود شخص از قید و بند عقیده عمومی خارج شود امر شاذ و نادری است چه هر کسی قید و بند محیط اجتماع را که استقلال شخصی را محدود میسازد بخود هموار می نماید بدون اینکه شکایتی ابراز دارد و غالباً هم شخص متوجه نیست و بطور لاشعور متحمل میشود و هر کس بخواهد از قید و یوغ محیط خلاصی یابد باید آنرا اختیار نموده و تنهازندگی نماید تا بتواند حقیقه آزاد گردد.

وقتی که شخص بتواند کمی از زیر بار محیط خارج شود و نسبت بتلقینانی که بین مردم شایع است مقاومت و زرد می توان گمت بمنتهای استقلال خود رسیده است و امتیاز او هم نسبت بتوده های عظیم مردم همین است که این طبقه نمی تولد چنان مقاومتی ابراز دارند و کاملاً از عقائد و آراء و اوهام شایع پیروی می کنند و با گیاه خشك که باد بمیل خود باینطرف و آنطرف می کشاند فرقی ندارند .

کسانی که صاحب استعداد بوده و از خود آرائی دارند عده کمی هستند و اینان اشخاص نخبه و زبده ای می باشند که تمام ترقیات و پیشرفتهای تمدن مرهون همان عده کم است و لکن انتظار افزایش و ازدیاد متوالی شماره آنان را هم نمی توان داشت زیرا وقتی که اجتماع نتواند بانترقیات سریع و عمیقی که از طرف عده کثیر مردم نخبه و زبده حاصل میشود منطبق و سازگار گردد ناچار بهرج و مرج و تزلزل دچار میشود . پس ثباتی که برای بقاء اجتماع لازم است بدست گروه مردمی میسر میشود که دارای هوش کم و وضع معتدل و متوسطی بوده و تحت نفوذ تقالید و رسوم و محیط واقع باشند .

برای جامعه مفیدتر اینست که اکثریت مردم آن مرکب از اشخاص متوسط العقل باشند و بسان سایر نقاط دنیا مشی کنند و آراء و عقائد عمومی را رهبر و دلیل راه خود قرار دهند باز مفیدتر اینست که آراء عمومی کم گذشت باشد چه که ترس از انتقاد و عیبجوئی دیگران خود رکنی ازار کان استوار اخلاق بشمار میرود .

اعتدال و متوسط بودن در عقل خاصه وقتی که بابعض مزایای صفائی جمع شود ممکن است برای يك ملت بسیار بافایده باشد انگلستان با

هوش و غریزه خود خوب باین موضوع پی برده است و با اینکه یکی از بزرگترین جامعه آزادخواه کیتی است معذک هرگز از افکار تنند و افراطی در آنجا استقبال نشده است حتی نسبت بدان از جار هم نشان داده اند .

۴ - طفیان شدید عقیده ، شهادت

بین آرائی که موقه بروز می کند وزود از میان میرود و عقیده نام و تمامی که ثابت بوده بر عقل و فهم اشخاص مسلط و مستولی است فواصل و مراحل وجود دارد که بندرت می توان آنها را طی نموده با وجود این در بعضی ادوار و قرون از آن ها می گذرند و در حینی که از آن می گذرند تحریکات دینی و احساسات مربوط بآن چنان شدت می یابد که هیچگونه رادع و مانع اجتماعی و قوانین مجازات و غیره نمی تواند جلوی آنها را بگیرد و در این مورد است که نظائر (پلی یو کت) ظاهر میشود و بت ها را درهم می شکنند و شهیدان اعتنائی بشمشیر جلادان و دژ خیمان نمی کنند و مرد نیهلیست بمب خود را میان جمعیت کثیری پرتاب می کند تا شاید امیر مورد نظر خود را مقتول سازد وقتی که عقیده در شخص باین شدت رسید هیچگونه مانعی جلو او را سد نمی کند زیرا آن عقیده بر روشن ترین منافع و غریزترین احساسات او مسلط گردیده و او را بطوری کور می سازد که خطارا صواب و صواب را خطا دانسته برای نشر مبادی عقائد و ایمان خود بهر گونه فدا کاری و جان بازی مبادرت می نماید .

رو به مرفته شهدا دارای یکنوع روحیه میباشند یعنی بین روحیه کسانی که در راه سیاست یا در طریق دین یا بعلمت مسلک و مبادی اجتماعی شهید میشوند تفاوتی وجود ندارند زیرا همینکه مسحور و

مفتون بك مبداء و مسلکی شدند برای تأمین غلبه عقیده خود با چهره باز سردر کف نهاده بفداکاری تن میدهند بدون اینکه از این فداکاری انتظار اجر و پاداش دیوی و یا اخروی را داشته باشند، مؤبد این بیان ما داستان نیهلیست ها و تروریست های روسیه است که خود را با دست خود بمهلکه و خطر می انداختند بدون اینکه امیدوار باشند که از این عمل خود بملکوت آسمان ها وارد میشوند خوشبختانه شماره این افراد متوهم و هوسی در هر عصری کم است و اگر کثرت یابند دنیا را منقلب خواهند ساخت برای مطالعه در احوال شهداء باید بعلم امراض روحی متوسل شد افرادی که دارای توهمات و هوسهای مخصوصی هستند ولو اینکه در عقیده متفاوت باشند بطور کلی در روحیه شبیه یکدیگر میباشند باین جهت ما همینکه دو سه نفر از آنان را مورد مطالعه و آزمایش قرار دهیم بحقیقت احوال بقیه این نوع افراد واقف می شویم.

از مثالهایی که متذکر شدم منظورم اینست که نشان دهم که نه تنها از ایمان تحولانی در آراء حاصل میشود بلکه در برابر قدرت آن، احساسات قوی و زورمندی از قبیل ترس و حیا و حب پدر و مادر از میان میرود تاریخ شهدا برای اثبات صحت گفتار ما پر است از این حقایق از جمله شاهد ما قدیسه (ویویا پریثوئا) است که در زمان (سپتیم سور) امپراطور روم ظاهر شد و او دختر زیبایی یکی از سناترهائی بود که سه مرتبه بمقام کنسولی رسید و ریاست مجلس سنای کارتاژ را داشت این قدیسه پنهانی بدین مسیح ایمان آورد و نخواست با داشتن منصب مجرم داری و عود و کندر سوزاندن در محراب امپراطوری زندگانی مرفه و پر آسایش خود را ادامه دهد بلکه راضی شد و ترجیح داد باینکه

برهنه و عریان در برابر چشم تمام مردم بدهان درندگانش انداخته و طعمه جانوران سازند.

مؤمنین وقوع و ظهور این احوال را دلیل قدرت خدایان خود می دانند البته تردیدی نیست که این گونه اعتقادات باطل و نادرست است، زیرا هر دین و هر مذهب سیاسی برای خود از اینگونه فدائیان و شهدا زیاد داشته است.

بین هزاران مثال که در این مورد وجود دارد می توانیم دیانت باب را که قریب شصت سال است در ایران ظاهر شده مثل بزنیم:

شاه تصور کرد می تواند باز جزو عقوبت این عقیده جدید را خاموش سازد اکنون ببینیم آنچه که (کبینو) در این موضوع می نویسد واقعه از چه قرار بوده است. زنان و کودکان بطرف جلادان پیش می آمدند و بصدای بلند این مصرع را میخواندند (خدا ما را خلق کرده و بسوی او باز می گردیم) وقتی یکی از این فدائیان بزمین می افتاد بضرب شلاق یا کارد او را بلند میکردند و با حماسه مخصوصی باز فریاد میکرد (خدا ما را خلق کرده بسوی او هم باز می گردیم) یکی از جلادان بیدری انعام حجت کرد که اگر دست از دین جدید نکشد سر دو پسرش را روی سینه او خواهد برید ولی پدر بزمین دراز کشید و گفت اهمیت ندارد سپس پسر بزرگش که چهارده سال داشت تقاضا کرد بنا بحق ارشدیست اول او را سرببرد. . . . یکی از پیروان باب را از حصار شهر تبریز معلق نمودند و لکن او فقط این جمله را میگفت (خدایا تو از من راضی هستی؟)

در همین ایام باز از همین قبیل فداکارهای می بینیم که یکی پیروان مذهب (اسکوپسی) در روسیه و دیگری پیروان مذهب (مورمون)

در امریکا می باشد که تمام زجر و شکنجه هارا تحمل کردند و لکن از عقیده خود دست برداشتند این حوادث و نظائر آن ثابت میکند که در روح دینی چه قوه شدیدی وجود دارد که بر هر گونه درد و المی فائق می آید و بر احساسات و مشاعر یکه پایه و اساس زندگانی انسان است حاکم می گردد، در این صورت عقل در برابر آن چه عملی میتواند انجام دهد؟

هرگز با دلایل عقلی نمیتوان جماعات را تحریک نموده و بهیجان آورد اما بوسیله عقیده میتوان همیشه بر آنان مسلط شد، عقل با اینکه دارای قدرتی است که میتواند با طبیعت ستیزه و جدال نماید ولی نمیتواند عقیده را ایجاد و با بر معتقدات اشخاص غالب گردد با وجود اینکه معتقدات گاهی اسباب تخریب و هدم میشود ولی غالباً علت ایجاد و ابداع هم میباشد و همیشه غالب و فاتح است و بزرگترین دولت های تاریخی را بوجود می آورد و اساسی ترین پایه های تمدن واقعی را بنا میکند. هرگز مردم نمی توانند پس از زوال عقائد بیاقی بمانند یعنی اگر معتقدات از بین برود طولی نمیکشد که اقوام جهان هم از میان خواهند رفت.

فصل دوم

یقین هائیکه از عقائد حاصل میگردد، طبیعت دلائلی که مومنین را قانع میسازد از چه قرار است.

۱- یقین هائی که از معتقدات ناشی میشود

از عقیده محکم و قوی یقین حاصل میشود که هیچ چیز آنرا متزلزل نمیسازد و از این یقین هم غالب حوادث عظیم تاریخی حصول

می‌باید ، محمد (ص) یقین کرد که خدا او را مامور کرده است که مردم را بدین جدیدی که موجد حیات جهان است دعوت نماید و لهذا در اثر یقین خود توانست دنیا را منقلب سازد . پطرس راهب نیز یقین کرد که خدا اراده کرده است قبر مسیح را از دست کفار خارج کند و لهذا توانست بقوه ایمان و یقین خود میلیونها مردم را بهلاکت بکشد . همچنین لوتر یقین کرد که پاپ دشمن مسیح است و در عیسویت مطهر و برزخ اساس ندارد توانست بقوه این یقین مدت چندین قرن آتش جنگ را در اروپا بیفروزد . کشیش های محکمه تفتیش عقائد یقین کردند که خدا اراده دارد کسانی را که از دین خارج شده اند زنده زنده بسوزاند باین جهت در اثر این یقین توانستند اسپانیا را از جمعیت خالی کنند شارل نهم ولوی چهاردهم یقین کردند که خالق زمین و آسمان دوام و بقای پروتستان را جایز نمیداند لهذا برای محو آنان اول حادثه سن بارتلمی را پیا کردند بعداً هم آنان را بسختی مورد زجر و شکنجه سربازان قرار دادند . رجال کنواسیون یقین کردند که برای سعادت و سلامت بشریت باید عده کثیری را گردن بزنند در نتیجه جنگهای زیاد پیا گردید و حکومت دیکتاتوری ظاهر گشت و در اثر این وقایع سه میلیون مردان اروپا کشته شدند . امروز هم هزاران بورژوا و افراد طبقه متوسط یقین کرده اند که سوسیالیزم دنیا را اصلاح خواهد کرد باین جهت در اثر این یقین خود آخرین اساس جامعه ایرا که در آن زندگی میکنند خراب و ویران میسازند .

از جمله نتایج یقین که از اعتقاد ناشی شده است ظهور چند مبداء اخلاقی است که کم و بیش موقتی میباشد ولی خیلی زورمند و قوی است و باعث حدوث وجدان و شعور جدیدی گردیده است و از آن

نیز راه و روش اخلاقی نازم‌ای بوجود آمده است در تاریخ انقلاب فرانسه می بینیم غالب کشت و کشتارها و خونریزیها بدست افرادی وقوع یافته است که قبلاً اشخاصی مسالمت جو و بی آزار بوده اند منتهی بعداً چنین معتقد شده اند که باید تابع تحریکات ایمان جدید خود واقع شوند از جمله قتل عام ماه سپتامبر است که قاتلین در ازای کشتارهای خود پاداش ملی مطالبه می نمودند و همچنین روسای طاعیانی است که شهرستان واند (۱) را غارت و چپاول کردند .

وقتیکه شخصی دارای یقین دینی یا یقین عاطفی گردد بداحتیاج پیدا میکند که آن را بدیگران تحمیل نماید انسان دارای قوه ایست که فقط تابع یقین خود بوده و بی یقین دیگران هرگز تسلیم نمی شود و ضمناً برای اینکه یقین خود را بدیگران تحمیل نماید بشدیدترین مظالم و خوئین ترین عملیات متوسل میگردد در حقیقت صاحبان یقین در هر عصر و زمان باعث خرابی اوضاع جهان شده اند حقیقه برای ملتی که رهبری خود را بدست این گروه بسپارد اسباب وحشت است و لوائیکه همانطور که ریو میگوید (زمام حکومت ملت را در بعض ادوار تاریخ این افراد بیمه دیوانه بدست بگیرند) افراد صاحب قدرت نیز دارای یقین

(۱) حالت روحی این اشخاص را میتوان از مطالعه يك قسمت از نامه ایكه در آن موقع يك سربازی بنام (ژولیکلر) ارسال داشته و اخیراً در روزنامه نان مورخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۰ منتشر شده بدست آورد در آنجا می نویسد : ما برای غارت و تخریب ناحیه دو سور دووانده می رویم ، با آنجا آهن و آتش میبریم در يك دست تفنگ و در دست دیگری مشعل ، زن و مرد تماماً از دم تیغ خواهند گذشت فعلاً قریب هفت فرسخ را سوزانده ایم بسیاری سربازان متمول و غنی شده اند .

هستند چنانکه امپرا طور آلمان اظهار میکرد که قوه خود را از خدا گرفته است، معلوم است چنین یقین او را بکجا می برد، باین جهت تصور میکرد خدائیکه باو قدرت بخشیده او را مامور نموده است تا بالا مذهبان بجنکد و آنان را عذاب دهد اروپا را منقلب سازد همین کار را هم کرد چنانکه سابقاً نیز در اثر اینگونه یقین ها اوضاع آنجا منقلب گردیده بود.

۴ - دلایلی که باعث اقناع معتقدین می گردد

عقیده همان ایمان است که برای اثبات آن دلیل و برهان لازم ندارد و غالباً تحقق آنهم بوسیله دلیل نیست و اگر ایمان فقط بدلیل عقلی قائم بود و بقوه دلیل و برهان در مردم ظاهر می شد عده معتقدین در طی قرون و اعصار باین کثرت نبود بلکه خیلی کم و معدود میشد دلایلی که مومنین برای اثبات ایمان خود اقامه میکنند غالباً در برابر عقل نا چیز و بی مقدار است معذک حق عقل نیست که در آن قضاوت و اظهار رأی کند زیرا آنها از عناصر دینی یا عاطفی مشتق شده اند و با عقل ارتباط و اتصال ندارد، چون عقل در تکوین و پیدایش عقاید شرکت ندارد مؤمنین فوق العاده زود باور شده با سرعت و سادگی عجیبی عامل مربوط بعقائد خود را تصدیق میکنند بدیهی است شخصیکه بجیزی ایمان آورده خیال نمیکند بدون دلیل و برهان معتقد گردیده است بلکه بعکس همیشه بدلائل و براهین استشهاد میکند منتهی اینکه دلایلیکه اینگونه اشخاص برای اقناع خود ادامه مینمایند حاکی از ساده لوحی و زود باوری آنان میباشد.

حقیقت مطلب را موقعی خوب می فهمیم که کتاب ها ئی را که از وسائل کشف سحر و جادو گفتگو میکنند و سابقا قضاات نامی آن

را برای کشف سحر بکار میبردند مورد مطالعه قرار دهیم یعنی از مطالعه اسناد و دلایل این کتابها هم مانند همان کتابهای علم الهیات و خداشناسی می بینیم که بین دلایل و براهینی که علما میجویند و دلایل و براهینی که مؤمنین را باایمان خود قانع میسازد و اشخاصی را که در دائره اعتقاد واقع هستند بعقائد خویش متقاعد می نماید يك حفره عمیقی قرار دارد . ایراد منالهای زیاد در این موضوع لزومی ندارد رویهمرفته تمام اینها شبیه ادعا نامه است که بر علیه نویسنده ایتالیائی موسوم به (البانو) تنظیم گردیده است چه که در آنجا استشهاد کرده اند با اینکه ایتالیائی مزبور (هفت صنعت آزاد) خود را بكمك هفت شیطان فرا گرفته است یعنی شهادت دادند که يك بطری که حاوی هفت داروی مختلف بوده و هر دارویی هم نماینده يك جن بوده است در خانه اش یافت شده است بنا بر این باوجود اینکه هشتاد سال از عمرش میگذشت اگر بدستگیری حامیان خود که اجنه باشند فوری نمیرد او را بزنده سوزاندن محکوم می ساختند و لهذا قضات فقط باین اکتفا کردند که نبش قبر نموده جسد او را در یکی از میدان های عمومی آتش بزنند .

در زمان لوی ۱۴ بندرت اشخاص جادو گر را میسوزاندند و لکن قدرت آنان هم زیاد بود و کسی هم منکرش نبود وقتی که داستان جادوگری (روازن) کشف گردید معلوم شد شخصیت های بزرگ عصر هم از قبیل مار شال دولو کزا مبورک و اسقف (لانگر) که واعظ ملکه اول بوده تحت سیطره سحر و جادو واقع شده اند و در اثر این چنین قدرت شیطانی از کشیش (سیمیان دوزرر) نقضا شد که نوار آبی روح القدس را باو اعطا نماید .

امروزهم طالع بینان و طاس نشینان و رمالان از رابطه خودشان با شیاطین و اجنه حکایتهای نقل میکنند همین بیانات آنان ثابت میکند که اکنون نیز از ساده لوحی و زود باوری مردم چیزی کم نشده است .

از جمله داستانهای عجیب اینست که یکی از وزیرانیکه معروف بعداوت با نفوذ کشیشان بوده هرگز از خانه خارج نمیشد مگر اینکه اول يك ريسمانی بطور آویزان در جیب خود قرار دهد همچنین یکی از مشاهیر سفیران ما هرگز در سفره ای که عده مدعوین سیزده نفر باشند حاضر نمیشود . نیروی اینطور بت پرستیها و عقائد سخیف که در وجود این گونه رجال بزرگ می بینیم آیا حقیقه زیادتیر و بالاتر از نیروی عقاید دینی و مذهبی است ؟ البته خیر .

مومنین و معتقدین همیشه و در هر زمان احساس میکنند که برای استوار ساختن اساس ایمان خود یا لا اقل هدایت کفار و جود دلایل و برآهین ضرورت دارد از همین زحمات طاقت فرسا و رنج های شبانه روزی که مومنین و اشخاص صاحب عقیده در تالیف کتابهای علوم الهی بخود هموار می سازند میزان شدت ضرورت مذکور ثابت میشود .

مباحثی که علاوه بر مسائل معجزه پیش میکشند مسئله اجماع عام است و آنرا دلیل برجسته صحت دین و مذهب خود میدانند البته اشخاص مانند (بوسوئه) نیز باین گونه دلائل متشبث شدند و وقتی که این خلیفه بزرگ مسیحی آرا فرد را خطرناک موهون دانست گفت شعور عمومی صحیح است و اگر جمهور مردم بر صحت مذهبی اتفاق کنند آن مذهب حق است چطور ممکن است يك نفر راه صواب را تشخیص دهد و لکن بقیه مردم خطا کنند و براه غلط بروند . بدیهی است بطلان این برهان وقتی ثابت میشود که نظر عمیقی با کتشافات علمی اندازیم چه

در آنجا می بینیم ظهور ترقیات علمی و کشفیات مهم از اینجا حاصل شده است که در میان جماعت کثیر حق با يك فرد ساده بوده است.

۳ - تصادم بین علم و عقیده

قبلا روشن کردیم که دوائر انواع منطق بقدری با یکدیگر اختلاف دارند که ممکن نیست یکی از آنها بحدود دیگری برسد و تصادمی بین آنان رخ ندهد با وجود این يك نقطه ای وجود دارد که در آنجا علم و اعتقاد در برابر یکدیگر قرار می گیرند و بمجادله بر میخیزند زیرا در این محل بيك اصل اساسی تعلق پیدا میکند.

شاید مهمترین انقلاباتی که در عالم فکر بشر ظاهر شده است در نتیجه هدایت علم بوده است که ثابت نموده ظهور حوادث مربوط بهوی و هوس موجودات لاهوتی و خدایان نیست بلکه معلول يك نوامیس قهار خاصی است وقتی چنین انقلابی بوجود آمد طرز تفکر مردم در باره جهان یکمرتبه فرق کرد این اکتشاف عظیم که برای نخستین دفعه بشر را از دائره اعتقاد بدایره معرفت کشاند بعدها چندان عمومیت حاصل نکرد بهمین جهت بسیاری مردم اکنون عقیده دارند که قوای ما بعد الطبیعه سیر حادثات را در دست دارد و میتواند هر وقت استغاثه کنند منجرای حوادث را برای خاطر استغاثه کنندگان تغییر دهد.

چون این گونه تصورات زائیده امید و آرزوئی است که هرگز خاموش نمی شود و نمی میرد بنا بر این تباین بین علم و اعتقاد روی این نقطه باقی میماند و چنین می نماید که تباین مزبور ابدی و همیشگی است زیرا علم با اینکه در قلمرو خود و در ناحیه هایی که دست پیدا کرده اثری از وجود خدایان را نشان نمیدهد نمیتواند از طرفی هم بمعتمدین ثابت نماید که در مناطق پهناوری که هنوز نفوذ نکرده چیزی

وجود ندارد و حال آنکه در میان همین مناطق مستور و غیر مکشوف است که صاحبان عقائد و ایمان نمونه خیالات خویش را مشاهده میکنند. انسان اگر علت تسلسل حوادث را اصل احتیاج و مبدأ ضرورت نداند معنائش اینست که پس از زحمات زیاد تازه بیک فکر خراب و پوسیده‌ای برگشته است که می گوید مصدر حوادث اراده خدایان بوالهوسی میباشد اگر ائاد و حوادثی که از طرف صاحبان کشف و کرامات عصر کنونی خبر داده می شود امکان داشت البته علم بقیقرا بر می گشت و میرفت بآن زمانهای افسانه ای و قرون اساطیر و آن روزگاری که سرنوشت جنگ بدست خدایان و ارباب انواع بود و دستجات ارواح و جن و غول و دیو در امور روزانه بشر دخالت داشتند آنکاه می دیدیم امروز هم مانند سابق ورد و ذکر ، قربانی و نذر و نیاز تنها وسیله جلب توجه آن قوای بوالهوس میگردد .

جدوٹ چنین تفهقری را نباید غیر ممکن دانست زیرا همیشه و همه وقت يك روحیه دینی بر ما حکومت داشته و مارا بطرف قوم ماورأ طبیعت متوجه میسازد ولکن از مطالعه و دقت در مسائل خارق العاده ماورأ الطبیعه می فهمیم که این خارق العاده ها عبارت است از اوهامو خیالانی که در وجود خود ما تکوین یافته است این موضوع را در یکی از فصول آینده کتاب موقعی که میخواهیم کیفیت تکوین بعض عقائد را بوسیله تجربه واضح سازیم تشریح خواهم کرد .

فصل سوم

نقشی را که عقل و اراده در تکوین عقیده بازی می کند

۱ - استقلال عقل و استقلال عقده

مطالعاتی که گاهی در امر تکوین عقائد بعمل آمده چنین

می گوید که پایه این عقائد بطور کلی بر اراده و عقل قائم می باشد و حال آنکه این نتیجه درست نیست و منشاء خطا هم اینست که در کتاب های روانشناسی مقام بزرگی برای عقل قائل شده اند و مادر این کتاب بطور وضوح نفس عاطفه و نفس عاقله را از یکدیگر جدا کردیم و فرق آنها را بیان نمودیم و ثابت کردیم که تابع انواع منطق های مختلفی می باشند و گفتیم عقل که تعبیر از هوش است با عقیده که ناشی از احساسات و روحیه دینی است جد است و استقلال وجدائی آنها را بیشتر موقمی واضح ساختیم که مسئله عقیده و معرفت را مطرح کرده بودیم و نشان دادیم چگونه راه تکوین این دوبا یکدیگر متفاوت و متباین است .

اگر ما باغلب زرد و خوردهای سیاسی و دینی نظر کنیم می بینیم این منازعات ناشی از تصورات و خیالات خود ماست باین معنی که می خواهیم دو امر متباین مثل عقیده و معرفت در یکدیگر تاثیر کنند . ما وقتی می توانیم بقوه معتقدات پی ببریم که بدانیم این قوه از هر گونه تاثیر عقلی بر کنار است .

بدیهی است برای خواننده فایده ای ندارد دو باره باین مطلب برگردیم ولیکن باید دانست که هر قدر هم در این باره دلائل متعدد اقامه کنیم باز برای جدال با اینگونه اوهام سخت کافی نیست .

اگر عقل میتواندست در معتقدات تاثیر نماید تا کنون هر چه بی معنی و ناصواب بود از میان رفته بود و حال آنکه می بینیم چیزهائی که محال عقل است همواره در افکار مردم باقی و پابدار می باشد . و از این جاست که نمیتوان قبول کرد که یکمرد صاحب اعتقاد با اوهام سرو کار نداشته باشد و لهذا شخص در مسئله اعتقاد و عدم اعتقاد از ادیست

نفوذها و تاثیرهای عاطفی و دینی که اساس اعتقاد بشمار میرود چنانکه مکرر گفته ایم نسبت بسلسله معقولات که مبنای معرفت میباشد اختلاف کامل دارد و بهم رفته در مسئله اعتقاد فحس و تحقیق معنی ندارد اما برعکس در امر معرفت تحقیق و جستجو پایه محسوب میگردد و هر گونه اعتراض در برابر حکم آن زایل برطرف میشود • هرگز بخاطر کسی خطور نکرده که درباره خواص مثلث و یا مخروط مناقشه کند زیرا حقیقت در نظر علما چه اینطرف کوههای پیرنه یعنی در فرانسه و چه آنطرف یعنی اسپانیا یکی است و لکن در نظر صاحبان ایمان و عقیده هر کشور با کشور دیگر و هر عصر با عصر دیگر فرق میکند •

صاحبان عقائد استعداد عجیبی در ایجاد اوهام و تبعیت از آن دارند انسان بارها خود را از زیر بار نفوذ و سلطه مستبدین ظالم و جابر خلاص میکند و لکن برای خلاصی از زیر بار عقائد همیشه عاجز و ناتوان است و شماره کسانی که همواره در راه عقیده فداکاری میهن و سروجان میدهند بهزاران میرسد در صورتیکه هیچیک از اینان در راه غلبه حقایق علمی حیات خود را بخاطر نمی اندازد •

عصر عقل یعنی دوره ترقیات علمی که بشر تازه وارد آن شده است نمی تواند در قوه معتقدات تزلزل و خللی وارد سازد بلکه می تواند گفت در هیچ زمانی اینقدر عقائد سیاسی و دینی و اجتماعی ظهور نکرده است بطوریکه مخصوصا در امریکا و روسیه هر روز يك عقیده تازه ای ظاهر میشود.

۴. عقل نمی تواند در اعتقاد موثر واقع شود

موقعی عقل می تواند بر اعتقاد غالب شود که اعتقاد در اثر تطورات

طبیعی برای انحطاط افتاد و رو بزوال بگذارد زیرا وقتی که اعتقاد در دوره سلطه و غلبه و فرمانروائی خود می باشد در این صدد نیست که با عقل مجادله و کشمکش نماید چه که عقل در این هنگام با آن روبرو نشده و معارضه ای نمیکند.

حقیقت واقع اینست که خیلی کم اتفاق می افتد در دوره ای که ایمان بر مردم مسلط و نافذ است اشخاصی پیدا شوند که استقلالشان بعدی باشد که بتوانند در مسئله عقیده جدال عقلی راه انداخته پای قضاوت عقل را بمیان آورند مثلاً تاریخ پاسکال برای ما خوب ثابت میسازد که نتایج این جدال بین منطق عاطفه و دین از یکطرف و منطق عقلی از طرف دیگر بکجا رسید متفکر نامی مذکور در زمانی دست بقلم برد و بنویسند کی همت گماشت که مردم عموماً حقایق دینی را بدون چون و چرا می پذیرفتند و فقط نابغه ای مانند او می توانست جرأت بخرج داده مسائل مورد تردید خود را از راه عقل تجزیه و تحلیل نماید و لکن توفیق نیافت و همین عجز و شکست او در انجام این تصمیم بار دیگر ثابت میسازد که عقل نمی تواند در اعتقاد موثر واقع شود. هوش سرشار (پاسکال) حکم می کرد که دانشمند مزبور قصه ای را که می گوید، خداوند بعثت خطائی که یکی از ابناء مخلوقات او در بدو خلقت مرتکب شده شخصاً از پسر خود انتقام خواهد کشید، عاری از منطق بداند و بطلان آنرا در یابد و لکن عاقبت منطق عقلی او در برابر تحریکات منطق دینی او مغلوب گردید یعنی منطق دینی خوف جهنم را در او ایجاد کرد با وجود این میخواست با دلایل قابل قبول از عقیده خود دفاع کند و بگوید حیات آخرت کنایه است و بمنزله کروی و وحشتناکی بشمار می رود این که گفتیم وحشتناك مقصود آن عذاب

ابدی است که اگر حقیقه جهنم وجود داشته باشد آن عذاب هم واقع خواهد شد. دانشمند مزبور در تاکید این مطلب می گوید « در برابر شك و تردید گرویدن حیات آخرت واجب است و لازم می آید که شخص طوری رفتار کند مثل اینکه چنین حیاتی وجود دارد » پس از اینکه پاسکال خود را باین کیفیت قانع نمود سعی کرد عقیده راروی منطق عقلی استوار سازد لکن توفیق نیافت از جمله دلائل این متفکر بزرگ معجزات و غیب کوئی است که میخواست بدان وسیله صحت ایمان خود را روی اساس عقلی ثابت سازد و لکن چون جمیع ادیان بهمین دلائل متشبه شده اند و این قبیل براهین با همه مذاهب تطبیق می کند لذا نایفه مزبور جز انکار دلائلی که از ادیان دیگر نقل و روایت شده است کار دیگری نکرد چنانکه می گوید « هر کسی می تواند آن عملی را که محمد (ص) نموده است بنماید زیرا محمد معجزه نداشته و از غیب خبری نمی داده است و اما کاری را که عیسی مسیح کرده است کسی نمیتواند نظیر آن بکند » و لکن پاسکال تحقیق نمیکند و منطق دینی او هم بدون تردید نمی گذارد که تحقیق نماید و معلوم کند پس چرا و بچه جهت شماره پیروان اسلام و بودا هم دست کمی از شماره تا بعین مسیح ندارد .

با وجود تمام تدفقی که در برهان پاسکال وجود دارد معذک چنین احساس می کند که لازم است برای استحکام اساس ایمان خود بدلا بلی که در برابر عقل ارزش ندارد متکی شود خلاصه اینکه با تمام دقتی که (پاسکال) در منطق و گفتار خود بکار میبرد در مورد ایمان نمی تواند چنان دقت و امان نظری بکار برد باین جهت احساس می نماید که ضرورت ایجاب می کند برای استحکام اساس ایمان خود

بمنطق و برهانی که در برابر عقل ارزشی ندارد انکار کند و لذا میگوید ایمان برای نجات از آتش جهنم اگر جهنمی وجود داشته باشد لازم است اما ایمان چگونه در دل انسان راه می یابد؟ سپس اینطور میگوید «اگر میخواهید ایمان داشته باشید و در ردیف مردم صاحب ایمان قرار بگیرید بهمان قیودی که دیگران مقید شده اند شما هم مقید شوید و از آنجائی که آنان شروع کرده اند شروع کنید آب متبرک را بنوشید و ادعیه و اذکار را بخوانید باین ترتیب جزء مؤمنین می شوید»

وضع پاسکال بخوبی برای ما ثابت میسازد که چطور عقل از جدال با عقیده عاجز دارد همین عجز کلید حل بعضی حوادث تاریخی را که غامض و معمى بنظر می آید می گشاید و واضح میسازد که مثلاً حادثه صومعه (پورت روایال) که قسمتی از سلطنت لوی ۱۴ را مکدر و صفای آن را تیره و تار ساخت چه بوده است حقیقت اینست که در این صومعه چند نفر رهبان زاهدی زندگی می کردند که در مسئله مشیت ازلی رای خاصی داشتند و اگر بانظر عقل بنظریه و رای آنان در مسائل غفران و آمرزش و تناول قربانی و پنج قضیه (جانسنیوس) نگاه کنیم معلوم میشود که موضوع قابل اهمیت و اعتنائیست با وجود این همین آراء چنان خشم شدیدی در مردم ایجاد کرد که آن صومعه را ویران کردند و کشیش ها و رهبانان آن را با اینکه در زهد و صلاح شهره شهر بودند متفرق ساختند بدیهی است اگر عقل در ایجاد اینگونه حوادث دستی داشت ایضاح علل آن ممکن نمی شد. تمام این عقائد در عالم لاشعور نضج پیدا میکنند و از نفوذ عقل دور و از اختیار اراده خارج است منشاء آنها تلقینات است شبیه تلقیناتی که امروزه هیپنوتیزم

کنندگان نسبت بمردم بعمل می آورند آری ممکن است تلقین عقل شوق باعتقاد را در وجود شخص ایجاد کند ولکن نمی تواند انسان را معتقد و کاملاً تابع عقیده سازد . هرگز شخص بایپروی از نصیحت پاسخال که می گوید اگر شخص مثل اشخاص با اعتقاد رفتار کند با اعتقاد میشود نمی تواند دارای ایمان و عقیده گردد زیرا اراده هر قدر قادر و قاهر باشد نمی تواند ایمان و عقیده را در قلب اشخاص وارد و راسخ سازد .

چون عقیده چیزی است جدا از عقل پس تعجبی ندارد اگر مطابق گفتار (ژیپو) ببینیم « اشخاصی که دارای قوای عقلی عالی می باشند اصول و متدهای علمی را کنار گذاشته در امور دین و سیاست و اخلاق عقائد بچگانه ای پدیدرفته اند که اگر خودشان بدان ایمان نیاورده بودند روی هر نکته آن هزاران مجادله با معتقدین آن برپا میکردند . » غالباً ما بدون اینکه کوچکترین مناقشه ای بعمل آوریم معتقد بعقائدی میشویم اتفاقاً این هم حسن عمل است توازن عقل با ایمان در دنیا حاصل نمی شود و قبل از اینکه چنین توازنی دست دهد دنیا مدتهاست که وارد دوره فرتوتی خود شده و اواخر عمر خویش را طی می نماید .

فصل چهارم

عقائد چطور ثابت میشود و چه سان تطور می یابد

۱ — عقائد چطور ثابت و برقرار می گردد

حقیقت وقتی دارای جنبه عقلی است که مربوط باشخاص نباشد و ضمناً اساس آنهم هر چه باشد همیشه باقی است . اما عقائد بر عکس مربوط باشخاص است و بمبادی عاطفه یا دین انکا دارد و تابع جمیع

عواملی است که در احساس موثر می باشد و لذا مجبور است پی در پی تحول و تطور حاصل کند .

با اینکه اقتضا دارد این تحول و تطور در عقیده وجود داشته باشد معذالك قسمت های اصلی و اساسی آن بشرط آنکه مستمرا از آن مدافعه شود ثابت و برقرار میماند و الا هر قدر هم نیرومند باشد اگر بدون دفاع بمباد محو و زایل می گردد . تاریخ بهترین شاهد صدق گفتار ما در این مورد بوده و پر است از بقایای عقائدی که بهمین علت ثابت و برقرار نمانده است .

کتاب ها و رساله هایی که برای اثبات عقیده نوشته می شود نمی تواند بپنهنائی باعث ثبات و برقراری عقیده شود زیرا نوشتن و کتابت در این موضوع فقط روال آن را بر روز زمان حاصل می شود کند و بطنی می سازد . در اثر سرایت روحی و تلقین مکرر يك عقیده دینی یا سیاسی یا اخلاقی ثابت و برقرار می گردد و از جمله عناصری که این دور کن را تقویت می نماید تصویر و تمثال و حج و زیارت و مناجاة و وعظ و ارشاد و ذکرو غیره میباشد اگر مرد با ایمان متعصبی به بیابانی رانده شود که در آنجا هیچگونه آثار و علائمی از دین خود نبیند بسرعت فتوری در اساس ایمانش وارد میشود اگر می بینیم که عابدین و مبلغین مذهبی توانسته اند در محیطی خارج از قلمرو دینی خود ایمان و عقیده خویش را همچنان محفوظ دارند بعلت آنستکه آن روز همه روزه کتاب های دینی را مرور میکنند و اوقات خود را بنماز و دعا میگذرانند . کسانی که واجب شمرده اند که قیسان و کشیشان همه روزه کتاب کنیسه را بخوانند افرادی هستند که بمسائل روحی و پسیکولوژی بخوبی واقف می باشند و می دانند تاثیر تلقین و تکرار تاچه اندازه است .

هیچ عقیده ای نمی تواند بدون وجود عناصر ثابتی که اساس آنرا برپا کرده دوام کند باین جهت همینکه عقیده از آن عناصر ثابت خود محروم گردید دیگر قابل دوام و بقا نخواهد بود باین جهت خدای بدون معبد و تمثال و تصویر عباد و بندگان خویش را از دست میدهد و لذا می توان گفت آن شعوری که بت شکن ها و مخربین هیاکل را وادار میکرد برای از بین بردن خدایان مورد نظر خود مجسمه ها و معابد آنان را نابود سازند شعور صحیح و مطمئنی بود. همچنین رؤسای انقلاب فرانسه نیز بنا بر نظریه خود حق داشتند که میکوشیدند بوسیله خراب کردن کلیساها و برانداختن مجسمه ها و ویران ساختن کاخها نفوذ و آثار گذشته را زایل سازند منتهی اینکه دوره این خرابی و ویرانی آنقدرها طول نکشید تا خوب در اثر عمل ورائی نیز در مشاعر و احساسات مردم تاثیر کند چه دوام ورائی بیش از دوام آن مجسمه های سنگی است.

۴ - عقائد چگونه تطور حاصل می کند .

مقصود از ثبات عقیده بآن کیفیتی که بیان کردیم این نیست که عقائد بهیچوجه دچار تطور و تحول نمیشوند بلکه برعکس عقائد تطور می یابند و لولاینکه پیروان آنها برخلاف این تصور کنند بدیهی است علت این تصور آنان نیز تصریحائی است که در کتابهای مقدس وجود دارد و هر کدام میگوید دینی که آورده ام غیر ممکن است تحریف و تغییری در آن بعمل آید در صورتیکه عمل خلاف این را نشان میدهد حقیقت واقع اینستکه از يك عقیده سیاسی یا دینی بافنی و با اجتماعی سوای اسم چیز دیگری از آن ثابت نخواهد ماند و این موضوع را در کتاب خود بنام (سرطورامم) واضح کرده ام و در آنجا

شرح داده‌ام که چگونه موسسات و زبان ها ، و عقائد و صنایع تحول حاصل میکنند و ثابت کرده‌ام که چطور این عناصر همینکه از ملتی بملتی دیگر انتقال مییابد دچار تبدل عظیم میگردد .

بنابر این عقائد (با وجود ثباتی که ظاهر آو بر حسب نصوص قاطع در آن هست) ناچار است تحول حاصل کنند تا بتوانند با انقلابات و تغایرات روحی تابعین و با انقلابات و تغایرات محیط‌هائی که بدان سرایت میکنند جور و سازگار و موافق گردد البته تحول مذکور بطور بطء میباشند و بکندی پیش میرود و لکن وقتی که بمرور زمان این تحولات یکجا جامع و متراکم گردید آنوقت معلوم میشود که بین نصوص کتاب هائی که در اوائل ظهور آن عقیده نوشته شده و اعمال فعلی هیچ تطابق و توافقی وجود ندارد مثلاً دین برهما امروزه ربطی با آنچه که در کتاب هند و بنام (ویدا) نوشته شده ندارد دیانت بودا نیز بهمین وضع مبتلا می باشد و بهمرفته نوامیسی را که باعث تطور عقائد میشود نمیتوان بهسولت تعیین نمود باوجود این با ذکر نکات زیر میشود مطلب را روشن کرد

۱ - عقائدی که باهم متشابه باشند وقتی بهم برسند با یکدیگر امتزاج و یا لا اقل اتصال پیدا میکنند چنانکه همین حالت در خدایان و عقائد بت پرستان حاصل شده است .

۲ - عقائدی که با یکدیگر خیلی اختلاف دارند آنکه قوی‌تر است یعنی ساده تر است بقیه را زایل و برطرف میسازد چنانکه بهمین علت اسلام نوا است نه تنها قبائل وحشی افریقا بلکه ملل متمدن هند را نیز هدایت نماید.

۳ - همیشه يك عقیده‌ای که غالب شده و فتح و ظفر حاصل کرده عاقبت بفرق و مذاهبی تقسیم میشود که غیر از عنصر اصلی و مبدأ اساسی عقیده چیز دیگری را با خود حفظ نمیکند .

چون قسمت اخیر یعنی ناموس سوم بتهنهایی کافی است که برای ما روشن سازد کیفیت تطور عقائد از چه قرار است لهذا بشرح همین قسمت مبادرت می کنیم .

همیشه دیده شده است که عقائد در تعقیب غلبه و فتح و ظفر خود بفرق و مذاهب تقسیم میشود و این حالت حتی در دیانت های بزرگ مثل مسیحیت و اسلام نیز حادث گردیده است مسیحیت چون ازادیان دیگر معقد تر و پیچیده تر بود فرق و مذاهب زیادی از قبیل (مانوی و اریوسی و نطوری و بلاژین و غیره) بوجود آورد و این فرق و مذاهب قرون متوالی با نهایت شدت با یکدیگر زد و خورد داشتند و موقعی که دوره اصلاحات دینی شروع شد این زد و خورد شدت حاصل کرد و فرقه پروتستان نیز طولی نکشید که بمذاهب انگلیکان و لوتری و کالونی و غیره تقسیم گردید .

چون هر يك از مذاهبی که زائیده دین است بحکم طبیعت در غلبه و تسلط بر سایر مذاهب حرص و ولع خاصی دارد طولی نمیکشد که مانند همان دینی که از آن ناشی شده است خشن گردیده نذشت و اغماض را کنار می گذارد لذا کسانی که نهضت اصلاح دین را عبارت از غلبه آزادی فکر میدانند کسانی میباشند که بطبایع عقائد معرفت و بصیرتی ندارند مثلاً پروتستان در آغاز کار تعصبش شدید تر از کاتولیک بود و اگر چه گاهی کمی بصورت آزادی تحول می یافت ولی در شدت و عدم گذشت کم از دیگران نبود در حقیقت مبادی لوتر و جانشینانش غیر از تعالیم جامد و خشك عاری از روح حکمت و پر از روح تعصب سخت چیز دیگری نبود گالون نیز مردم را بدو طبقه انقیاء و اشقیاء تقسیم کرد و گفت بر دسته اول واجب است که دسته دوم را نابود سازند و وقتی

که بر شهر ژنو حاکم و مسلط گردید سخت ترین قتل و کشتار را نسبت به مردم معمول داشت و يك داد گاهی شبیه محکمه نفتیش عقائد برای خون ریزی و کشتار تشکیل داد و مخالف خود (میشل سروت) را در آتش افکند و کشت .

در دوره حادثه (سن بارتلمی) که مظهر عداوت دینی در فرانسه میباشد پروتستان ها قتل عام شدند و لکن همین پروتستان ها در کشورهای دیگر که زور و اکثریت داشتند بنو به خود در آنوقت از جمله قتل عام کنندگان بودند خلاصه اینکه شدت خشونت و عدم گذشت و اغماض هیچکدام از این دو طرف از طرف دیگر کمتر نبود . علت دائمی انقسام عقائد بفرق و مذاهب اینست که هر کس بمبادی و عناصری تمایل حاصل میکند که بیش از مبادی دیگر تحت تاثیر آن قرار میگیرد و بنا بعمل این تاثیر بعضی از صاحبان ایمان که دارای مزاج و دماغ کشیشی میباشد کلیسای کوچکی برپا میکنند این اشخاص معدودا گر در کوشش خود موفق حاصل کردند بنای فرقه جدیدی را گذارده اند که طولی نمیکشد در اثر سرایت روحی انتشار حاصل مینماید .

از جمله چیزی که عمل تقسیم ادیان را بفرق و مذاهب تأیید میکند غموض و ابهامی است که در کتاب های مقدس وجود دارد که در نتیجه هر مجتهد و عالم دینی بنا بنظر خود آنرا تاویل و تفسیر مینماید برای این که بهتر باین مطلب واقف شویم مطالعه کتابهایی در مسئله عفو و غفران در مذهب عیسوی و پیروان (نوما) و تابعین (حانسنیوس) و غیره فوائد زیادی خواهد داشت زیرا از اینجاست خواهیم فهمید که تا چه درجه اشتباه سوء تعبیر روحیه و دماغ مردمی را که از ایمان با اشتباه افتاده اند گمراه و نازل میسازد .

اشخاصی هم که دارای هوش و نبوغ مخصوص هستند همینکه در میدان عقیده وارد میشوند مانند دیگران گیج و گم میگردند نمونه این گفتار کتاب تفکرات (مالبرانش) معروف است که در سال ۱۶۸۴ انتشار و رواج خاصی حاصل کرد بطوریکه در ظرف یکم هفته چهار هزار نسخه آن بفروش رسید در آنجا نوشته شده است «خداوند در ما احساس میکند و فکر میکند و سیر مینماید اوست که بازوان ما را حتی در مواردیکه برخلاف او امرش رفتار می کنیم بهر کت میآورد اشخاص باراده خود دست خود را بلند نمیکنند، خداست که آن را باقتضای اراده اشخاص بلند میکند، انسان قادر نیست از خدائی که باو جزئی اراده ای بخشیده جدائی حاصل کند، وقتی که ما فاعل خیر میشویم این خداست که آنرا بوسیله ما انجام میدهد، انسان مسئول اعمال شر است نه اعمال خیر اینکه در عالم شر واقع میشود برای اینست که خدا کمی از صنع خود غفلت نموده است، در این امر شکی نیست زیرا شر از اعمال گناهکاران است.»

امروزه اینگونه نصوص متناقض را چیزی بچکانه میشمارند و لکن نباید فراموش کرد که عالم در اثر همین افکار چندین مرتبه متزلزل گردیده است این قبیل اشتباهات و خطاهای کلامی تنها مخصوص گذشته نیست امروز هم هست و یحتمل در آینده هم وجود خواهد داشت همین عقائد سیاسی امروزی که باعث کاهش جان ماست از لحاظ بطلان و بیماری نظیر همان هاست ولیکن نسل آینده آن را بمقام و مرتبه عقائد سابق خواهد رسانید •

در هر دوره و در هر نسل صاحبان عقائد مدعی هستند که ایمانشان روی مبانی عقلی است بدون اینکه بدانند چو ن عقل در ایمان اثری

ندارد این قوه بوجود آمده است شاید تنها تأثیری که عقل در عقیده دینی دارد این باشد که شخص صاحب ایمان را وامی دارد قصص کتاب های مقدس را که منافی علم جدید میباشد بسان رمز ساده‌ای تلقی کند در دین‌هایی که دارای خدایان متعدد و ارباب انواع میباشد عقائد بفرق و مذاهبی که رقیب یکدیگر باشند منقسم نمیکرد این ادیان هم‌تطور مییابد ولیکن‌تطور آن عبارت از اینست که خدایان جدیدی که بنظر قادر و توانا آمده و مستحق تعظیم و تکریم میباشند بآن ضمیمه نمایند و علت اینکه محاربات مذهبی که باعث ویرانی اروپا و کشتار مردم آن گردید تقریباً در روزگار قدیم یعنی دوره بت‌پرستی روی نداده است همین سبب می باشد.

بنابر این برای بشر بهتر است که بهمین ترتیب آغاز حیات خود را با شرك و تعداد خدایان شروع کند و من برخلاف رأی عمومی میگویم اگر همچنان شرك باقی مانده بود شاید برایش خیر بیشتری داشت بشریت عوض اینکه از توحید استفاده کند و بوسیله آن راه ارتقا را پیماید بجنگهای بسیاری مبتلا گردید و زمین از خون مردم راسکین گشت قرن‌ها توسعه تکامل فنون و صنایع و فلسفه و ادبیات که در عصر یونان مشرك و بت‌پرست توسعه یافته بود معوق ماند.

ولیکن این نکته را هم باید گفت که توحید با وجود اینکه موجب جنگها و سوختن‌ها و تبعیدها و زجرها گردید از طرفی هم بیش از دیگران موجب وحدت احساسات و اتحاد مشاعر شد. چنانکه عبادت و ستایش وطن کافی بود که رومی‌های مشرك را در زمان عظمت خود دارای چنان وحدت احساساتی بکند که چیزی مافوق آن نباشد.

اگر طبق گفتار بسیاری از مورخین و فلاسفه از قبیل (رنان)

توحید بالاتر و افضل از هر عبادت دیگری باشد باید تقریباً اسلام را مافوق همه ادیان قرار داد چه که آن دین دین توحید و یگانگی است اینکه لفظ تقریباً را در این جا آوردیم برای اینستکه دین هائی که مردم را بتوحید دعوت میکنند هر چه هست در کتاب است و خارج از کتاب چیزی نیست یعنی مفهوم خارجی ندارد مثلاً اگر بمسیحیت نظر اندازیم می بینیم که طوایف ملائکه و قدیس و جن را اضافه کرده اند و اینها از حیث قدس و خوف مانند همان خدا یان درجه دوم عهد قدیم است .

این تعدد خدایان درجه دومی که در ادیان توحید وجود دارد و انقسام این ادیان بفرق و مذاهب برای ما ثابت میسازد که توحید يك اصل و مبدأ نظری است نه عملی و بنا احتیاجات عاطفی و دینی وفق نمیدهد .

تطور معتقدات که در این فصل بدان اشاره نمودیم دارای مقام شامخی در تاریخ میباشد ولیکن از لحاظ فلسفه بحث آن فائده ای ندارد بهر حال عقیده غذائی است که احتیاجات ما برای ایمان آن غذا را لازم دارد منتهی این غذا تبدیل یافته و باز هم تبدیل خواهد یافت ولیکن تا وقتی که طبیعت بشری تغییر نکرده است احتیاج باقی و پایدار خواهد ماند .

فصل پنجم

عقائد چگونه میبیرند

۱ - مرحله بحران عقائد و زوال آن

صحت عنوان این فصل یعنی مرگ عقائد از لحاظ تاریخ پیش از جنبه فلسفی آن میباشد زیرا عقائد که شبیه انرژی در فیزیک جدید است -

گاهی تحول حاصل میکنند و لکن نمی میرند یعنی عقائد اسم خود را تغییر میدهند و مابین تغییر را مرك آنها مینامیم .

عقائد پس از اینکه پیرو فرتوت شد تابع ناموس خود و زوال میگردد و کمی قبل از این زوال یا بعبارت صحیح تر کمی قبل از این تحول دوره بحران یعنی دوره انقلاب آن ظاهر میشود علما فیزیک ثابت میکنند که وقتی يك جسم بدوره بحران خود نزدیک شد يك تغییر ساده جوی ناگهان آنرا از حالت بخار بمایع و یا از مایع ببخار متحول میسازد نظیر این دوره بحرانی در اکثر حوادث اجتماعی دیده میشود مثلاً يك کشور وارد کننده طلا و یا بعضی انواع کلا ممکن است در اثر بعضی تاثیرات جزئی ناگهان بصورت کشور صادر کننده در آید این جریان و حوادثی که در فیزیک و اقتصاد سیاسی وجود دارد در حیات عقائد نیز وقوع می یابد یعنی پس از اینکه نوسانهای مختلف حاصل شد و فرسودگی و کهنگی در آن راه یافت آنوقت غالباً دوره بحران پدید می آید و در اثر آن برای تحول ناگهانی مستعد و آماده میگردد .

و قتیکه زمان و یا علل دیگری عقائد را سست و متزلزل بکنند و تکوین عقائد دیگری هم که باید جای عقائد سابق را بگیرد کامل شده باشد این دوره و این مرحله ظاهر میشود و در این دوره است که شك رخنه میکند و در کنار یقین قرار میگیرد . در این اثناست که مدافعین و حامیان عقائد بدون اینکه چندان معتقد باشند با نهایت یاس با آن علاقه پیدا میکنند و چنانکه بوسوئه می گویند می ترسند « از غمی که بمردم میرسد در موقعی که حب خدا را از دل بیرون کرده اند » و لکن حقیقت اینست که این حب از دل آنان بیرون رفته است زیرا هیچ عقیده و یا خدائی نمیرود که عقیده و یا خدای

دیگر جای آنرا نگیرد منتهی اینکه گذشتن از يك عقیده و رسیدن بـيك عقیده دیگر و انتقال از يك ایمان بـيك ایمان دیگر به آسانی برگذار نمیشود مؤید این گفتار مثلاً حوادث عظیم دوره هائی است که بت پرستی دچار زوال و انقراض میگردد .

امروزه ما بـیکی از آن ادوار متزلزل را طی میکنیم و مردم در کشاکش عقیده و خدای قدیم و عقیده و خدای جدید که هنوز تکوینش کامل نشده است قرار گرفته اند و لذا زمان مایـکی از ادوار بحرانی عقائد بشمار میرود و روح عوام در عین اینکه انتظار قبول يك ایمان و عقیده تازه و ثباتی را دارد بین معتقدات كوچك موقتی كم عوام که دارای قوه ای نمیشد اینطرف و آنطرف میدود و چون این معتقدات كوچك از طرف احزاب و فرقه ها و کمیته ها مدافعه میشود گاهی قدرت مهمی حاصل میکند . عملیاتی که کلوپ ها در انقلاب فرانسه معمول داشتند و اتحادیه های ماسونی در طبقه متوسط (بورژوا ها) مجری نمودند و سندیکاها در میان کارگران ظاهر ساختند و کمیته های انتخاباتی در شهرها اعمال نفوذ کردند دلیل کامل ماست که چطور برای اینگونه عقائد چنین قدرتی حاصل میشود .

۴ چگونه عقاید دینی بعقاید سیاسی تحول حاصل میکنند

ظاهراً عصر کنونی مقیاس ارزش را تغییر داده است و در حقیقت مخصوصاً اساس آنها را تبدیل نموده است یاران مذاهب کهنه و پیروان عبادات قدیمی و فرتوت شاکی هستند که چرا اسل جدید بضعف ایمان مبتلا شده اند در صورتیکه در هیچ زمانی مثل امروزه تا این اندازه جماعات احتیاج خود را بعقائد ظاهر نساخته است منتهم ایمان دینی با ایمان سیاسی تبدیل شده است در معنی از این تبدیل تغییرات مهمی در ایمان حاصل

نشده است و قدرتی را که امروزه برای حکومت قائلیم عین همان قدرتی است که سابقاً برای خدایان قائل بودیم يك اعتقاد معمولی از عمل ایدان محسوب میشود و تطبیق این عمل با موجود عالی با الوهیت حاکی از احتیاج انسانست بتفویض و تسلیم و عبادت و بندگی. اعتقاد و پرستش غالباً در ردیف یکدیگر میباشند. شخص معتقد همیشه بنا بطبیعت خود مایل است که شئی مورد پرستش خود را جنبه الوهیت بدهد مثلاً (مارا) که بنا بود لاشه اش را در چاه مستراح بیفکنند پس از قتلش فوری جنبه الوهیت پیدا کرد و اذکار و اوراد برای تقدیس آن وضع گردید همچنین ناپلئون در نظر سربازانش خدای قاهر شکست ناپذیر بشمار میرفت.

عقیده وقتی صورت عمومی و ملی حاصل میکند که بموجودات یا اشیائی دلالت کند که عبادت و پرستش آن واجب باشد. حقیقت این امر را در زمان انقلاب فرانسه بطور وضوح می بینیم چه که رجال آن دوره در آن روز باین فکر افتادند که خدائی ایجاد نمایند تا برای مردم جانشین خدای ساقی گردد باینجهت در کلیسای نوتردام عبادت خاصی برای خدای عقل نظیر عباداتی که مردم در طی قرون متمادی معمول میداشتند، رپا ساختند.

حقیقت انقلاب مذکور را ما وقتی میتوانیم خوب نفهمیم که بدانیم تدین ملت و رهبران آن چه نقشی را بازی میکنند و بسپیر که نمونه روحیه تنك و محدود دینی عصر خویش بود خود را رسول و صاحب وحی پنداشت و تصور کرد که از عالم لاموت ماموریتی باو داده شده است که بیاید و ارکان فضیلت را در عالم مهتقر سازد و دشمنان خود را بدون رحم و شفقت کردن بزند باینجهت در خطبه های خویش همواره

نام خدای آسمانها را ذکر میکرد . محاکم انقلاب شباهت و رابطه کاملی با محاکم تفتیش عقائد داشت البته خدای این دو نوع محاکم مختلف یکی نبود و لکن خط مشی شان یکی بود و آن تعقیب و اعدام کسانی بود که بعقیده آنان اعتقاد نیاورده بودند .

من در کتابهای قبلی خود مسئله تطوّر سوسیالیزم را که بصورت دین در آمده بتفصیل شرح داده ام باینجهت در اینجا باختصار از آن میگذریم بدیهی است سوسیالیزم اگر برای عبادت مردم دارای خدای معینی باشد موفقیتش خیلی سریعتر حاصل خواهد شد رسولان مذهب مزبور این نکته مهم را درك کردند و لکن جرات نکردند که مردم را بعبادت و پرستش (کارل مارکس) یهودی که تعالیم و نظریه مخصوص را آورده است وادار سازند لهذا متوجه پرستش الهه عقل شدند و من در کتاب خود «وسوم بروح سیاست فسمتی از مندرجات روزنامه (اومانیته) ارگان سوسیالیست ها را نقل کرده ام از آن قسمت چنین می فهمیم که در جلسه افتتاحیه یکی از مدارس سوسیالیستها یکی از استادان جوان دارالفنون (سوربون) درحین شروع اولین درس مدرسه که بعهد او بود يك موعظه دینی را آغاز نمود و الهه عقل را مخاطب قرار داد .

خدایان مجرد هرگز دل جماعات را مجذوب و مفتون خود نمیسازند بهمین جهت مذهب سوسیالیستها با اینکه دارای مبادی و تعالیم است هنوز خدائی را که مورد پرستش مردم قرار گیرد بوجود نیاورده است البته این انتظار طولانی نخواهد شد و همینکه در اینمورد احتیاج احساس شود برآورده میشود زیرا خدا مولود حاجت است .

منشأ قوه عقیده سوسیالیزم مخصوصاً بنا بر وراثت از تعالیم خود مسیحیت آب میخورد باین ترتیب که مبادی سوسیالیست ها از مسیحیان

اولیه که نشانه مساوات و نوع دوستی و کینه ورزی نسبت باغیا بودند
اقتباس شده است. بستگی و قرابت این دو مبداء مخصوصاً در بلژیک بقدری
است که کاتولیک متفق حقیقی سوسیالیست گردید و علناً از اعتصاب
کارگران حسن استقبال کرده و جنگ طبقاتی را تشویق و ترغیب کرد
همان آنشی که در سینه حواریون و مدافعین اولیه مسیحیت زبانه
کشیده بود در حواریون و رسولان ایمان سوسیالیست نیز شعله ور شد
صحبت من نیز در اینجا فقط از مقالات و رسالانی که طبقه عوام
سوسیالیست انتشار دادند نیست بلکه از طبقه علماء و دانشمندان و گروه
تربیت شده ورو شنفکر هم یادآوری میکنم. فرصتی دست داد و من در
کتاب اخیر خود قطعاتی از این نوع را از مقالات منتشره یکی از استادان
(کلر دوفرانس) که بسوسیالیزم ایمان آورده و ببرانداختن خدایان
باطل شائق گردیده است نقل کرده ام از مطالعه این قطعات و منتخبات
بخوبی مدلل میشود که چطور یکنفر دانشمند وقتی در دایره عقیده
داخل میگردد اعتدال و روح انتقاد خود را از دست میدهد ملامت و نکوهش
هم در این مورد فایده ای نمی بخشد زیرا که عقیده يك سلطان قاهری
است که مقاومت با آن ممکن نیست و همینکه شخص پابدایره آن گذاشت
شور و جذبه اش شروع بفعالیت میکند عقائد اعم از اینکه دائمی باشد
یا موقتی در حیات ملل بزرگترین عامل بشمار میرود. بوسیله يك
مبادی حقیقی نمی توان بريك ملتی حکومت کرد و لکن با عقائدی که
مردم آنرا حقیقی بدانند میشود حکومت کرد و امروزه اگر (پیلان)
ظاهر شود دیگر مسئله ای را که هیچیک از فلاسفه بطور قاطع جواب
نداده اند طرح نخواهد کرد و نمیرسد حقیقت چیست بلکه خواهد گفت
حقیقت آن چیزی است که شخص بدان معتقد شده است پس بنا بر این

هر عقیده ای حقیقت است ال-بته شک نیست که این حقیقت موقتی است و لکن هر حال تا کنون مدار عالم روی اینگونه حقیقت ها چرخیده است.

بخش نهم

تحقیقات تجربتی در تکوین عقائد و آثار لاشعور به ای

که از آن ناشی میشود

فصل اول

دخالت عقائد در دایره معرفت، تکوین او هم علمی
۱ چرا همیشه معرفت با عقائد مخلوط است

هیچ دانشمندی نمیتواند لاف بزند و بگوید من برای همیشه از دایره عقیده خارج شده ام، برای آثار و حوادثی که کاملاً شناخته و معلوم نشده شخص مجبور است نظریات و فرضیاتی ایجاد و ابداع سازد یعنی عقائدی برپا کند که اشخاصی روی نفوذ و با احترام و وجد و مبتکر آن تسلیم شوند و آنرا قبول کنند حتی ما ناچاریم همانطور که به عقائد تسلیم میشویم بحوادثی هم که مکرر مورد مطالعه و تحقیق واقع شده و نمیتوانیم تمام آنها را محقق بدانیم تسلیم شویم اگر به تربیت خود که از دوره مدرسه حاصل میکنیم نظر اندازیم می بینیم که مجموعه آن تربیت عبارت از ایمان بعبادی و تعلیمی است که فقط در اثر نفوذ معلم و استاد در ما وارد شده است و گاهی بهمین دلیل لازم میآید که معلم

آن مبادی و تعالیم را بوسیله تجربه عمل کند تا برای شاگرد تحقیق تمام آنچه را که تصدیق نموده است میسر و ممکن شود و باو یاد بدهند که مشاهده و تجربه اساس حقائق میباشد چون تحقیق مجموعه معارف و علوم بوسیله تجربه امکان ندارد باینجهت پند و اندرزی را که دکارت در کتاب خود بنام (قواعد اصول) داده است جنبه خیالی و وهمی پیدا میکنند و او در آنجا گفته است «هیچ چیز بنظر صحت نگاه نکنید مگر اینکه بصحت آن معرفت داشته باشید و در هر چیزی که مختصر شك دارید آنرا نپذیرید و طرد کنید» اگر (دکارت) قواعد خود را بعمل تطبیق مینمود هرگز عباراتی را که امروز اسباب خنده است بیان نمیکرد زیرا عقیده چیزی است که در دل راه پیدا میکند و در شخص مسلط میشود همانطور که بر تمام معاصرین و عموم جانشینان او تسلط داشت حتی اهل شك و تردید هم در حقیقت حدود تشکیکشان جزئی و خیلی کم است لوك در این باره می گوید «کسیکه در امور عادی حیات خود شك میکند و می گوید دلایل و براهینی برای تایید آن موجود نیست چاره ای ندارد جز اینکه در اندك مدتی هلاك شود زیرا باین شك و تردیدی که او دارد نمیتواند هیچ نوع خوردنی و نوشیدنی برای خود بدست بیاورد»

باین گفتار باید این نکته را هم اضافه کرد که آراء و معتقدات و یقین های اجتماع هم نباید دچار تجزیه و تحلیل انتقادی شود و الا ادامه وجود برای جامعه غیر ممکن خواهد شد و نقشی را هم که عقیده باید بازی کند همین است که از اینگونه تجزیه و تحلیل ها جلوگیری نماید.

با اینکه علما و دانشمندان مجبوراند همانطور که بعقائد تسلیم میشوند بسیاری از قضایای علمی تسلیم گردند نباید متمجب شویم وقتی

می بینیم ساده لوحی و زود باوریشان بدرجه مردم عامی و نادان است چه که درحقیقت اشخاص عالم درمسائلی که جزء دایره اختصاصشان نیست ازردیف مردم عامی نادان کمی بالاتر هستند • از روی همین ملاحظات می فهمیم که چرا افاضل علماء به اباطیل و اوهام سخت اعتقاد دارند •

۴ تکوین اوهام علمی

چون نمیتوان همه روزه تمام تجربه ها را تکرار کرد لذا همانطور که قبلاً گفته ام ناچار اصل نفوذ راهنمای اساسی و دلیل راهها خواهد بود مردم نسبت بدانشمندی که بمناسبت مقام علمی خود نفوذ بزرگی حاصل کرده ایمان دارند و تصور میکنند که چنین شخصی احتیاط را از دست نمیدهد و عقیده ابرای اظهار نمیکند که مورد تکذیب واقع شود اتفاقاً این تصور هم صحیح است و مرد دانشمند چیزی را که باطل و ناصواب بداند گفتگویش را نمیکند و لکن نفوذ تلقین بقدری است که ممکن است در اثر آن بکنفر دانشمند حتی در امور خیلی روشن هم دچار وهم گردد و اوهام حاصله از تصورات خود را حقیقت بداند بزرگترین دلیل این موضوع داستان اشعه ان (N) میباشد که معروفترین علمای فیزیک انحراف آنرا مقایسه میکردند و حال آنکه بعداً معلوم شد که اصلاً چنین اشعه ای وجود ندارد •

مادر این موضوع قدری مشروح تر صحبت میکنیم زیرا بانسان دادن خطاها و اشتباهات مباحث علم فیزیک یعنی علمی که متکی به مقیاس دقیق و صریح است بهتر میتوان فهمید که چقدر در برابر مسائل و حوادثی که هنوز تحقیقات آن کامل نشده است اوهام در اشخاص وجود دارد و من برای اینکه نشان بدهم تاثیر نفوذ و تلقین و سرایت در

عموم مردم حتی افراد نخبه و دانشمندان تا چه حد است مثال ها و شواهد خود را فقط از طبقه علما انتخاب و اختیار کردم.

از جمله مثال برجسته ما کجراهی و ضلالتی است که قریب چهل سال است دامنگیر اعضاء فرهنگستان علوم ما گردیده است و باعث شد که (الفونس دوده) در زمان مشهور خویش بنام (جاویدان) این فرهنگستان را مورد هجو قرار دهد. مثلاً فرهنگستان مزبور عامل انتشار رساله ها رسالات غلطی و بی معنی گردید باین کیفیت که بعضی شیادان بیمایه رساله هائی ساخته و پرداخته و آنرا بیاسکال یا گلیله و یا کاسینی و غیره منسوب کرده و آنها را بفرهنگستان جا میزدند فرهنگستان نیز بنا بنفوذ کسیکه واسطه این کار بود یعنی يك مهندس شهیر و همچنین بنا بنفوذ مولفین که این رساله ها به آنان منسوب میشد تمام رساله ها را با اینکه سر تا پا پر از غلط و افتادگی و اشتباه بود قبول می کرد و هیچیک از اعضاء فرهنگستان حتی منشی های دائمی شك و تردیدی در این موضوع بخود راه ندادند و اینکار همچنان ادامه داشت تا اینکه عاقبت یکی از همان شیادان اعتراف گردید باینکه سازنده و ترکیب کننده کتاب خود اوست از این تاریخ دیگر نفوذ مزبور از میان رفت و در نتیجه اعلانی منتشر کردند که اسلوب رساله های مذکور درست و رکیک است و این رساله هائی که تا این تاریخ در ردیف فصیح ترین اسالیب بشمار میرفت و مقام این را داشت که جزء آثار چنان نویسندگان نابغه قرار گیرد سست و رکیک گردید.

میکویند تحقیق امر برای این اعضاء که متخصص در موضوع نبودند مشکل بود لهذا حکمیت آنان در این مورد بسته بود بمیزان تاثیر و نفوذ همکارش و لکن پاسخ آن اینست که در حقیقت اعضا

متخصص فرهنگستان هم مانند اعضاء غير متخصص قريب ميخوردند خلاصه اينكه وقتي كه ببحث حوادث جديد ديگري بيرد زيم و در آنجا معلوم كنيم كه چطور رجال متخصص هم مانند ديگران گمراه و مرتكب خطا ميشوند اعتراف مذکور بر طرف خواهد شد .

يكي از اوهام عجيبی كه مولود نفوذ و سرايت است اينست كه قريب پانزده سال ميباشد كه مسيو (بيكرل) نام شهير فيزيك و استاد دارالفنون سعی دارد فكري را تعميل كند و آن اينست كه در فرهنگستان علوم مكرر اظهار كرد كه « تجارب دقيق ثابت ميكنند كه سنگ اورانيوم داراي اشعه ايست كه قابليت انتشار و انكسار و انعكاس دارد و شبیه اجسام فسفوری ميباشد » يكي از دانشمندان فرانسه كه معروف خوانندگان اين كتاب است حقيقتي بعمل آورد و منافي نظريه فوق نتيجه گرفت ولي با وجود اين دانشمند شهير مزبور سه سال در راي خود باقي و مصر بود و جميع علما اروپا نيز شريك خطاي او گرديدند و هيچكدام باشتباه خود اذعان نكردند تا اينكه يكي از دانشمندان امريكا كه بعلمت دورى مسافت و بعد راه تحت تاثير نفوذ او نرفته بود ثابت كرد كه اين اشعه انكسار پيدا نميكنند و منعكس هم نمي شود و چيزي است غير از نور البته از نظر نتايج علمي اين اشتباه كه سه سال دامنگير عموم علمای فيزيك شده بود بسيار مهم است و چون بخواهيم ريشه اين را پيدا كنيم مي بينيم در روانشناسي (بسيكولوژی) قرار دارد و جزء مسائل روحي ميباشد

تاريخ اشعه (N₁) كه قبلا بدان اشاره كرديم به فقط نقشي را كه نفوذ اشخاص بازي مي كند ظاهر ميسازد بلكه تامين و سرايت روحي را نيز واضح ميكنند موضوع اين اين اشعه مانند ساير موضوعاتي نيست

که مردم بدین تحقیق و تجربه بدان تسلیم شده اند بلکه موضوعی است که عده بسیاری از علما فیزیک نه تنها تسلیم شدن بلکه ادعا کردند که این موضوع را بوسیله تجربه محقق کرده اند

یکی از استادان معروف فیزیک بنام مسیو (بلوند لو) اینطور تصور کرده بود که یکمده کثیری از اجسام اشعه خاصی منتشر میکنند اسم آن اشعه را هم (N) گذاشت تعیین اندازه و مقیاس موج آن با دقت و صراحت ممکن بود ولیکن چون دانشمند مزبور دارای نفوذ بسیاری بود غالب علما فرانسه بدون چون و چرا تصور او را صحیح دانستند و آن را قبول کردند و تجارب او را شخصا تکرار کردند دیدند آنچه که بآنان تلقین شده است صحیح است در ظرف دو سال اعضا فرهنگستان علوم یادداشت‌هایی از علمای فیزیک از قبیل (پروکا) (ژییکرل) (بیشا) و غیره راجع بخاصیت عجیب این اشعه انتشار دادند مخصوصا مسیو (ارسنار) در این باره سخنرانیهای شورانگیزی نمود هر حال فرهنگستان علوم لارم دید جایزه‌ای برای این کشف مهم بکاشف آن بدهد لذا چند نفر از اعضای خود از قبیل دانشمند فیزیک (ماسکارا) را مأمور نمود که نزد کاشف رفته و صحت آنرا تحقیق نمایند باعجاب کامل برگشتند و در نتیجه پنجاه هزار فرانک بمکتشف بعنوان جایزه اعطا کردند در این اوقات دانشمندان خارجی که به‌خصوص مورد نفوذ علمای فیزیک فرانسه واقع نشده بودند در موضوع مذکور مکرر آزمایش بعمل آوردند ولیکن نتیجه‌ای حاصل نکردند ناچار یکمده از آنان تصمیم گرفتند که نزد کاشف آن رفته و در حضور او موضوع را مورد معاینه قرار دهند در نتیجه فوری فهمیدند که دانشمند مزبور فدای او هام غریبی شده است آن منشوری که انحراف اشعه (N) را با نشان میداد یک منشور شیشه‌ای بوده است و در اثر آن (مجله علمی) شرح کشافی برای تمام علمای فیزیک نکاشت عاقبت

معلوم شد که اشعه (N) جز تلقین و سرایت چیز دیگری نبوده و وجود نداشته است.

این داستان عجیب برای ما ثابت میسازد که اثر نفوذ و تلقین و سرایت تا چه اندازه عظیم است و با همین داستان معلوم میشود که کیفیت تکوین عقائد و بسیاری حوادث تاریخی و تمام آثار و وقایع سحری از چه قرار است خصوصاً در آثار سحری میتوان گفت که مردم فقط در اثر تلقین مسحور میگرددند حقیقه وقتی نباشد اثر تلقین در مسائل علمی بعدی باشد که شمه‌ای از آنرا در فوق گفتیم پس دلیل ندارد که برای بوجود آوردن آثار خارق العاده و عجیب و غریب زیاد تر از آن نباشد.

من در اینجا فقط از او هام علمی خیلی معروف گمنگو می‌کنم و اگر بخواهم بطور کلی از او هام مختلف مسائل علمی که از نفوذ ناشی میشود بحث کنم متنوی هفتاد من کاغذ شود و لذا فقط بد کر مثال زیر قناعت می‌کنم.

چند سال است که یکی از شاگردان مسیو (لیپمان) عقیده داشت که بکشف مهمی نائل شده است بدینقرار که میگفت يك جسم الکتریزه شده مادام که در حرکت است سوزن مقناطیسی را جذب نمیکند، این شاگرد هم خود و هم نظریه اش هر دو کاملاً مجهول بود و لکن همین که در حضور مسیو لیپمان تجارب خود را عمل کرد و از نفوذ عملی استاد در این مورد استعانت جست فوری مورد توجه تمام علمای فیزیک واقع گردید تا اینکه باز روزی یکی از دانشمندان خارجی ثابت کرد که شاگرد و استاد هر دو اشتباه کرده اند.

غالباً او هام در علوم می‌پیدامی شود که دور تکوین را می‌پیا بمانند علم طب که تحقیق آن بسیار دشوار است یعنی هر گز نمیتوان

فهمید که فلان درمانی را که تلقین کرده‌اند تا چه اندازه موثر و مفید بوده است اگر بخواهیم تعداد این او هام را در علم مذکور معلوم کنیم باید تمام تاریخ طب را تدوین کنیم و در آنجا نشان بدهیم که چطور هر بیست و پنج سال یکم تبه نظریه های طبی و دارو و درمان و استدلال تغییر می کند برای روشن کردن مطلب مثالی را متذکر می‌شوم مدت پنجاه سال بود که پزشک ها برای معالجه ذات الریه خون گرفتن را تجویز کرده و آنرا اکتشاف مهمی در فن طب می‌شمردند و استدلالشان این بود که از آمار چنین بر می آید از وقتی که خون گرفتن در معالجه ذات الریه عملی گردیده عده تلفات از مرض مزبور در فرانسه بسی درصد تقلیل یافته است پیوسته این طرز معالجه ادامه یافت تا اینکه پزشک حاذقی یکی از بیمارستان های لندن را دیدن کرد پس از تحقیق معلوم نمود که شماره متوفیات از مرض ذات الریه در آنجا پنج درصد است علت کمی تلفات این بود که پزشکان آنجا برای معالجه این مرض دوا بکار نمیبردند این نوع معالجه همینکه در فرانسه معمول شد تلفات سی درصد به پنج درصد رسید در صورتیکه اطبا با آن طرز معالجه خود ۲۵ درصد بیماران را بی جهت تلف میکردند از امثله و شواهدی که تا کنون ذکر نموده ام امیدوارم که خواننده را قانع سازم باینکه غالب ارا علمی ما موصوف بعقیده است نه بمعرفت . ارا مزبور که از رشته عقائد است در اثر بعض عوامل از قبیل نفوذ تاکید و تلقین و سرایت و غیره که رابطه با عقل ندارد ولی از عقل خیلی قوی تر است تکوین حاصل میکند .

فصل دوم

تکوین عقیده در عصر کنونی ، تسخیر ارواح

۱ - مطالعاتی که از روی تیر به در تکوین عقیده بعمل میآید

چه فوایدی دارد .

از همان آغاز این کتاب نشان دادیم که واضح ساختن کیفیت تکوین و انتشار عقاید بزرگ که قرن های طولانی را عنمای بشر بوده و هنوز هم میباشد تا چه اندازه اشکال دارد .

پس از اینکه مساعی زیادی بکار بردیم و برای حل این مسئله بطور نظری از راههای متعددی وارد شدیم اکنون سعی میکنیم مبادی و اصولی را که مورد مطالعه قرار داده بودیم با یکی از عقائدی که اخیرا ظاهر شده و تازگی دارد تطبیق کنیم و برای نمونه يك مذهب روحانی تازه یعنی مذهب تسخیر ارواح را که همانند ادیان سابق دارای معجزات میباشد شاهد مثال خود قرار میدهیم پس از اینکه معلوم کردیم که امور باطل و غیر قابل احتمال چگونه در اول ظهور خود بدون اشکال مورد تصدیق و قبول دانشمندان بزرگ قرار میگيرد بوسیله تجربه برای ما واضح و مدلل خواهد شد که عقل و هوش در تکوین عقائد دستی ندارد و تنها عواملی که در این تکوین و پیدایش آنها مؤثرند عناصر عاطفه و دین میباشد که قبلا در ضمن شرح انواع منطق از آن بحث نموده ایم .

استدلال من در این مورد موضوعی است مستقل و ربطی با ارزش فرضی عقائد سحر و تسخیر ارواح ندارد و من مخصوصا عطف نظر به مسائلی دارم که بسیاری از علماء آنرا صحیح دانستند و لکن بعداً پیروان

همان علماء آنها را اوهام باطل شمردند و از اینجا واضح میشود که مرد محقق و تجربه کننده وقتی داخل دایره عقیده میشود گاهی در ساده لوحی و زودباوری مانند بربرها و وحشیان میشود و بچیزهایی اعتقاد پیدا میکند که محال و ممتنع میباشد •

از این توضیحات و همچنین از مبادی و اصولی که در این کتاب تشریح کرده ایم کیفیت ظهور عقائد و انتشار آن از روی تجربه برای ما واضح و مدلل خواهد شد و لذا برای اینکه بکنه مطلب برسیم لازم است ابتدا آن عقائد قبلی که منشاء مذهب سحر و تسخیر ارواح میباشد مورد فحص و مطالعه قرار دهیم •

۴- سحر در قرون قدیم و قرون وسطی

انسان همیشه علاقه شدیدی داشته است که بتقدیر و سرنوشت خود پی ببرد و از قوای علوی که تصور میکرد او را دربر دارد استعانت جوید در اثر این علاقه مفرط انواع مختلف سحر پدید آمد جمیع ملتها در تمام ادوار تاریخ در فنون سحر وارد گردیدند تسخیر اموات ، سیر در ستارگان و غیب گوئی از جمله شاخه های درخت تناور سحر است که در قرون قدیم رایج و معمول بوده است غیب گوئی بطرق مختلف و وسائل گوناگون و خصوصا توسط جواب های الهه و هائف غیبی که امروز آنان را نظیر و سیط های (مدیوم) عصر حاضر میدانند نمونه نوع معمول و غمومی سحر قدیم است . سحر دررم یکنوع دینی برای دولت بشمار میرفت و برای این مورد کاهنانی وجود داشت که مامور بودند آثار و حوادث را تعبیر و تفسیر کنند این کاهنان دارای نفوذ عظیمی بودند بطوریکه فرماندهان لشکر قبل از مشورت با آنان بهیچ جنگی مبادرت نمیکردند و چه بسا اتفاق میافتاد که روی آراء آنان نظامات و

قوانین موجوده لغو میگرددید هیئت غیب گویان و تعبیر کنندگان اخبار تا قرن چهارم در رم وجود داشتند و لکن در این موقع یعنی اوقاتی که نفوذ مسیحیت رو بتزاید گذاشته بود بامر (شودوز) امپراطور دستگاه آنان برچیده شد .

ایمان قدما در مسئله پیشگوئی و تنبأ مربوط بنخدایانی بود که آنانرا عمومی و کلی میدانستند نظیر آنچه که امروزه اسپیریت میگویند و باعالم ارواح معاشر میدانند خلاصه اینکه خدای شهر دلف از این لحاظ دارای مقام بزرگی بود مردم از تمام اقطار عالم قدیم با ین شهر می آمدند و از خدای مذکور استشاره میکردند . سپس ستاره اقبال این خدایان افول نموده و سحر و شعبده دوره بت پرستی بافتح و غلبه مسیحیت از بین رفت طولی نکشید که سحر خاص قرون وسطی بعنوان جادوگری ظاهر شد .

جریان و اوضاع آن را کم و بیش همه میدانند با اینکه هزاران از این جادوگران طعمه حریق میشدند باز از بین نرفتند و همواره تجدید ظهور میکردند تا اینکه بالاخره در اثر فعل زمانه در اثر شکنجه و آزار این رقیب کلیسا مغلوب و مقهور گردید عملیات سحری که در قرون وسطی عمومیت پیدا کرد در میان حوادث عجیب و غریب جنبه خاصی دارد و روانشناسی کمتر از تمام مسائل دیگر توضیحاتی راجع بآن در گذشته بما داده است باوجود این می بینیم که تلقین و سرایت روحی اثر بسزائی در حدوث آن داشته است زیرا شهادتی که در قضایای مختلف جادوگری از کشورهای مختلف جمع آوری شده همه باب یکدیگر مطابقت میکنند و اوصاف شیطان و کیفیت اجتماع ساحران یکجور و یکنواخت است .

ظاهرها هیچگونه منافع شخصی روح این اشخاص متوهم را تحت تاثیر قرار نداده است و شیطان در حقیقت سلامتی همیشگی آنان را با چیز کمتری معاوضه نمیکرده است یعنی اینان بجادو اعتماد کرده خود را در معرض انواع عذاب قرار دادند و کمتر اتفاق می افتاد که بجبر و زور و عذاب و شکنجه اقرار بجنایات را بگیرند زیرا متهمین با روی گشاده و سیمای باز کیفیت اجتماع خود را با شیطان بیان می کردند و می گفتند شیطان بصورت قورباغه یا گربه یا سگ سیاه یا بز و غیره برایشان ظاهر میشود خلاصه پیروان شیطان از مردار تغذیه می کردند و آنها گذشته از رقص با شیطان و مجامعت با اهریمنان و با جادوهای کهن بزیر کترین سرگرمی شان این بود که بشدت قورباغه های درشت را زیر شلاق بگیرند تا اینکه مایع لرج سبزرنگی از آنها خارج شود و از آن مایع مرهم و گرد مخصوصی بسازند فن سحر و جادوگری قرون بسیاری ادامه یافت و در این مدت برای قضات تردیدی در صحت آنچه که از داستان وجود تشریفات شیطانی می شنیدند روی نداد حتی هیچکس پیش خود فکر نکرد که چه علتی دارد اینهمه مردم ارواح خود را بشیطان میفروشند تا بیک لذت کربهی از قبیل خوردن مردار در هنگام شب آنها در بیابان نائل گردند و یا چطور شك و تردید پیدا میکنند و متهمین بجنایات خویش اقرار می نمایند؟ ساجران همینکه بجنایات خود اقرار میکردند آنان را میسوزانند بدون اینکه بگسی ندامت^۱ خاطر و انفعالی دست دهد چنانکه بمنتهائی در حوك نشین (لورن) در ظرف بیست سال چهارصد ساحرا را سوزانند البته صحیح نیست که بگوئیم روحیات و مزاج نفسی این مردمی که خود را فدای سحر و جادوگری و عقاب و نظیر آن میکردند با روحیات و مزاج نفسی مردم این

عصر فاصله دور و درازی دارد زیرا ساده لوحی و زودباوری مردم امروز نیز دست کمی از آن عهد ندارد منتهی صورت آن فرق کرده است .
 ساحران و جادوگران قرون وسطی و ساحران و افسونگران سیاسی امروزی با وعده های دلفریب موهوم و تسخیر کنندگان ارواح و رجالها و خواب کنندگان (مانیتیسم کنندگان) همگی از يك طبقه هستند در این جهان پر از رنگ و بیرنگ هیچ چیز محال وجود ندارد و بین توهماتی که بصورت ظاهر حقیقت بنظر می آید و مناظری که شبها در خواب می بینیم هیچ فرق و اختلافی نیست .

آری بشر رفته رفته کمی از این وادی مخیف و وحشتناک نجات یافته است و لکن چون این خلاصی و نجات هنوز تازه و از طرفی هم ناقص است قوه تاثیر ورائی همواره سعی می کند و بشر را متمایل میسازد که دو باره بوادی مزبور بازگشت و مراجعت نماید بدیهی است همینکه انسان بتواند پس از کشش و کوشش بسیار از میدان عقائد بدربرد و طولی نمیکشد که باز ناچار دچار جذبه خطرناک آن میگردد این موضوع را بسیاری از دانشمندان در خود تجربه کرده اند وقتی بوسائل و طریقه های خود مجهز شدند تصور کردند که می توانند از زیر نفوذ اوهام اشخاص معتدل و کونه فکر خارج بشوند و لکن آنان هم بزودی مانند ساده ترین اشخاص فریب خوردند و از وسائل علمی نفی برای آنان حاصل نشد فقط کاری که شد این بود که لباس اوهام را عوض کردند یعنی لباس حقیقی آنها گرفته و لباس دیگری بدان پوشانند .

۳ - سحر در زمان حاضر و آثار مادی نمودن ارواح

اینطور بنظر میرسد که هر برابر ترقیات افکار علمی اعتقاد بسحر راه زوال را پیموده است و جادوگران از اعتبار و نفوذ خود افتاده

فقط در بعض دهکده ها جزئی فعالیت دارند . ولکن عشق باطلاح از اسرار و احتیاج بتدبیر و آرزوی حیات پس از مرگ عبارت از احساسات شدیدتی است که هر گز راه زوال نمی پیماید و مرگ ندارد بنابراین سحر قدیم بدون اینکه چندان ماهیتش فرق کند اسم خود را عوض کرده با نام جدیدی دوباره ظاهر شده است این سحر جدید مدعی تسخیر روح مردگان و احضار ارواح است و عارفین آنرا وسیط (مدیوم) می نامند و ارواح را بجای خدایانی گذاشته اند که معجزات را الهام می نمود

دانشمندان مدتها این عقیده جدید را مورد تحقیر قرار دادند ولکن می بینیم پس از بیست سال حوادث غیر منتظره ای رخ داده باین معنی که پرفسورهای بلند پایه در ردیف حامیان و مدافعین سخت انواع و اقسام سحر قرار گرفته اند باین ترتیب که می شنویم بعض دانشمندان نامی معرفت الانسان (انترپولوژی) مانند لومبر و زو اطمینان میدهند که خودشان ارواح مردگان را حاضر کرده و با آنان گفتگو نموده اند همچنین بعض علمای شیمی مثل کروکس می گویند که ماههای متوالی بایکی از ارواح معاشرت داشته و زندگی می کرده اند همینطور بعض علمای وظایف الاعضا (فیزیولوژی) مانند (ریشه) ادعا میکنند که يك جنگجویی را که در سر کلاه خود داشته دیده اند که از بدنش بکدختر جوان خارج شد بعض علمای معروف فیزیک مثل (دارسونوال) حکایت میکنند که يك وسیطی (مدیوم) توانست هر وقت بخواهد در نقل وزن یکی از اشیاء تصرفات بنماید همچنین از دسته فلاسف نیز اشخاصی مانند مسیو (بوترو) داریم که از روح و امکان ارتباط با موجودات فرق الطبیعه صحبت بکنند و دری را که خدا بتواند از آن وارد روح بشود نشان دهد البته شکی نیست که بسیاری از دانشمندان که در شهرت دست کمی

از علماء نامبرده ندارند این حرف ها را رد میکنند و منکر اینگونه مشاهدات هستند و عقیده دارند که منشاء تمام ادعاها اوهاست و نسبت بپازگشت مردم بدوره سحر و شعبده و خرافات خشم و غضب نشان می دهند و لکن جامعه تحصیل کرده و درس خوانده در برابر این تناقضات حیران و سرگردان است و از خود می پرسد آیا این چنین دانشمندانی ممکن است گمراه شوند و باین شدت فریب بخورند و چطور است که بعضی علمای گویند آنچه را که ادعای کنیم دیده ایم و حال آنکه دیگران باینکه دارای همان اوضاع و احوال و وسائل می باشند چنین چیزهایی ندیده اند این مسائل را در حقیقت وقتی خوب می فهمیم که در مسئله کیفیت تکوین عقاید با نهایت تعمق وارد شویم و نقشی را که تلقین و سرایت روحی در جماعات بازی میکند با منتهای دقت مطالعه کنیم ضمناً باید دانست که و هم در بعض احوال بقدری شدت پیدا میکند که با حقیقت مخلوط می گردد برای اینکه ثابت کنیم که چطور بعضی علمای بزرگ همینکه وارد میدان عقیده میشوند بساده لوحی و زود باوری بیحد و حسابی مبتلامی گردند همان آثار سحری را که بتجسم ارواح معروف است و بیشتر مورد مطالعه آنان قرار گرفته است شاهد مثال قرار میدهم اول ببینیم طبق عقیده معاشرین ارواح (اسپیریت ها) تجسم ارواح چیست ؟ دکتر «ماک-اول» می گوید «تجسم عبارت است از قدرت روح» اعم از اینکه روح شخص مرده باشد یا زنده برافراز يك مايعی از اعضاء و سبط که بی وزن است و لکن قابل تکاثف و تجسم می باشد این جوهر که بماده ثقیلی تحول می یابد بر حسب خواست روح با اشکال مختلف در می آید و غالباً این اشکال مشابه جسم مربوط بآن روح است معمولاً این جسمی که روح ساخته است شبیه بیک جسم زنده است از نظر تسخیر ارواح کنندگان تمام این اعضاء در يك پرده ای از آن جوهر رقیق قرار دارد یعنی می گویند برای انسان اضافه از آن

جسم مادی بك (جسم آسمانی) هم وجود دارد که گاهی پس از مرك از او جدا میشود و همین جسم آسمانی است که باعاریه گرفتن عناصر مادی از یکی از اجسام زنده از قبیل جسم و سیط ها می تواند جسم مادی حاصل کند. طبیعی است که تفسیرات روحیون در این مورد کاملاً مبهم و مغشوش بوده و لحن هر يك با دیگری اختلاف کامل دارد ولی در هر صورت آنچه که ما از مجموع گفتار آنان استنباط میکنیم اینست که از جسم زنده بطور ناگهان يك جسم دیگری ظاهر میشود که دارای همان اعضاء و همان هیئت و ترکیب است (گیتی کینك) که مولود شیمیست معروف (ویلیام کروکس) می باشد در حقیقت دارای بك قلب منظم و دور به شبیح انسان صاحب کلاه خود است که (ریشه) آنرا مجسم نموده و گفته است مثل سایر مردم دارای ترشعی از اسید کربنیک می باشد. اگر راستی راستی این دو دانشمند شهر و دانشمندان دیگری که شرحشان خواهد آمد دچار ندایس و خدعه نشده اند پس حقاً باید از افتخار سربفلك افزاینده زیرامعجزاتی نظیر معجزه پروردگار سفر تکوین که حوا را از پهلوی آدم خارج کرد بچشم خود دیده اند * متأسفانه هر قدر در این اشباح تدقیق و تعمق بیشتر بعمل آید حقه بازی و ایرنك آن بیشتر واضح میشود و البته اگر صاحبان روح بلند در این مورد دچار فریب نشده بودند ما هم خاموش و ساکت میماندیم.

خلاصه اینکه منشاء او هام دانشمندی که قبلاً نام بردیم و یا دانایان دیگری که مانند (لامبروزو) می گویند ارواح اموات را حاضر کرده و با آنان گفتگو نموده اند غیر از تلقین و ایرنك و حقه بازی چیز دیگری نیست مخصوصاً نائیر حقه بازی و ایرنك را از داستان حادثه (میلر) معروف می توان پی برد (میلر) متوالیا اشباح متعددی را حاضر

می کرد و در حضور اشخاص با آنان گفتگو می نمود و حتی وادار میکرد که لمس هم بکنند اما میلر چون از ساده لوحی فوق العاده حضار اطمینان حاصل کرده بود چندان اهمیتی با آنان نداده احتیاط را از دست داد و در اتخاذ تدبیر هائی که بعمل می آورد قدری تسامح و سستی بخرج داد همین بی احتیاطی و سستی نیرنگ او را فاش ساخت و رسوائی بالا آمد و روزنامه هائی که از اول طرفدار باحرارت احضار ارواح مردگان بودند اچار بخطا و اشتباه خود اعتراف و اذعان کردند همچنین داستان (اناروت) کمتر از داستان مشروح در فوق نیست زیرا که از (اناروت) در برلین بالا گرفت و شهرت خاصی حاصل کرد تا اینکه مامورین آگاهی و پاسبانان با هوش حقه بازی و نیرنگ او را کشف کردند و بدادگاه کیسلش داشتند در آنجا این شخص به ۱۸ ماه زندان محکوم گردید.

دکتر ما کسول داستان او را بطور تفصیل شرح داده است و من جملات زیر را از آن اقتباس میکنم :

«این زن وسیط اجتماعات عمومی منعقد میکرد و بنا بشیوه خود ارواح را بشکل گل در فضا مجسم میساخت این گلها باطراف و میان دست های او فرود می آمد ولی ناگهان در شانه حضار روئیده میشد این کار سالیان متوالی ادامه داشت تا اینکه کثرت شماره معتقدین با حضار ارواح و تجسم روح باعث اندیشه خاطر دربار گردید لذا بنا شد پاسبان ها موضوع را کشف کنند باین جهت چند نفر پاسبان در یک شبی که اجتماع برقرار بود خود را ناگهان بروی آن زن وسیط انداختند و دیدند این گلها و شکوفه هائی که تصور می کردند در هوا با آن

کیفیت ظاهر میشود چیزی جز گلهای طبیعی نیست و این زن آنها را در زیر دامن خود پنهان کرده بود»

همچنین بنگاه روانشناسی پاریس از زن وسیطی بنام (اوزایا) دعوت کرد که طریقه تجسم ارواح را در اجتماعات آنجا عملی سازد ولیکن وسیط مزبور چون احساس کرد که از همه طرف مراقب حرکات او هستند نتوانست چندان کاری انجام دهد فقط در یکی از اوقات توانست دست خود را از دست مراقبین خارج سازد و سربکی از حاضرین رامیان دو بازو قرار داد و گفت این بازوان یکی از اشباح است ولیکن فوری فهمیدند که اصل این بازوان از کجاست اما وسیط مزبور موقعی که در شهر نابل بود چون از قید مراقبت آزاد بود و کسی چندان کشیک کار او را نمی کشید و یقین داشت که بین یکمده مردمی واقع شده که بادهای او تسلیم هستند کارهای عجیب و غریب از خود نشان داده

حوادث عجیبی را که میخواهم متذکر شوم در حضور پرفسور (بوتازی) که یکی از افاضل دانشمندان ایتالیا بود و جمعی مردم با شخصیت دیگر ظاهر شد گزارش رسمی که ما در این جا خلاصه آنرا بنظر خوانندگان میرسانیم در شماره اوت سپتامبر و اکتبر ۱۹۰۷ (انال دسیانس پسی شیک) چاپ و منتشر شد.

خلاصه اینکه مسیو (بوتازی) و معاونینش قانع شدند باینکه ممکن است از جسم زن وسیط بنام (اوزایا) دست و بازو آن نامرئی خارج بشود که بتواند يك میزی را بوزن ۲۲ کیلو بلند و اشیاء بسیار دیگری را جابجا نماید و همچنین (بوتازی) که در علم وظایف الاعضا (فیزیولوژی) تخصص داشت تصدیق کرد باینکه اعضائی که بچشم نمی آیند ناگهان پدیدار میشوند و از همان قبیل اعمالی را که اعضاادی

انسان انجام می دهند آنها هم انجام می دهند .

سپس گفت من باتفاق معاونینم دیدم که بعلاوه دست و بازوی نامرئی يك سرودست و انگشتان مرئی هم از جسم آن زن وسیط خارج شد و این دست ها چه مرئی و چه نامرئی حاضرین را بطور خفیفی لمس کرد و چندین اثاثیه و اسباب از اطراف وسیط روی میز آورد که از جمله آن يك ماندولین بود و اوزوپیا توانست با آن انگشتان مرئی ماندولین را که در ۶۰ سانتیمتری او قرار داشت بنوازد و د کمه چراغ برق را بچرخاند (بوتازی) در خانمه اینمقال می گوید من خودم در مجمع دیدم دو صورت انسان بارنگ پریده از زن وسیط خارج شد . دکتر (وئزانو) و پرفسور (مرسللی) که از دانشمندان معروف ایتالیا می باشند حکایت می کنند که از این زن وسیط چیزهائی نظیر آنچه که بیان کردیم دیده اند و از آن جمله «خروج زنی است که در بازوهای خود کودکی را که موهای بسیار کوتاهی داشت گرفته بود» وقتی که از وسیط مزبور راجع باین زن سؤالانی شد جواب داد که «این زن مادر مادموازل اواینو می باشد و کودکی را که در بقل دلرد نوه اش است» دو نفر دانشمند مزبور می گویند که در این موقع نالار اجتماعات بابك گاز خیلی سنگینی روشن بود . از این جمله اخیر واضح میشود که آنطور که روحیون و تسخیر کنندگان ارواح مدعی اند که نور مانع ظهور اشباح است درست نیست و نور مانع اشباح نمی باشد اما من گمان می کنم که هر وقت حضار ایمان و اعتقاد باین موضوع نشان دهند در هر حال اشباح ظاهر میشود ولی با وصف این منم مانند وسیط ها عقیده دارم که برای نمو و انتشار عقائد تاریکی و ظلمت نافع تر است .

پرفسور مورسللی در یکی از کتاب های قطور راجع بآثار و سیط ها شرحی میدهد و در آنجا مینویسد « تمام آثار و حوادثی که شرح آن گذشت باضافه چندتا دیگر صحیح است و مخصوصا از يك برودت شدیدی یادآوری و حکایت میکند که گاهی از طرف وسیط ها باطراف منتشر میشد پرفسور لومبروز و در ضمن يك مصاحبه ای که در روزنامه مدائن منتشر شد تصدیق کرد که روح مادر مرحومش را مجسم و احضار نموده وبا او گفتگو کرده است .

رویهمرفته نتایج تجاربی که (اوزایا) زن وسیط بعمل آورده باختلاف جماعات و شهرها فرق میکند مثلاً نتایجی که در ایتالیا بدست آورد خارق العاده بوده است و هیچیک از ساحران و جادوگران اساطیر و افسانه ها معجزات و عجایبی بزرگتر از او ظاهر نساخته اند در فرانسه بر حسب محیط و روحیات و دماغ تماشاچیان فرق میکرده است مثلاً در مجامع عوام نتیجه خوب بوده ولی در مجالس دانشمندان خیلی ضعیف و ناچیز بوده است اما در انگلستان بطور کلی نتیجه صفر است زیرا کمیسیونیی که برای تحقیق این آثار و حوادث تشکیل شد حکم داد که تمام اینها حقه بازی و تردستی است .

در ضمن يك مصاحبه ای که شرح آن در غالب روزنامه ها چاپ شد مسیو- (دارسووال) اظهار کرد که هیچیک از آثار و حوادث مجسم ارواح آنطور که من تحقیق کرده ام از حقه بازی و تردستی خالی نیست بنگاه علوم روانشناسی نیز پس از انعقاد جلسات متعدد نتوانست این موضوع را خالی از شعبده و تردستی بداند مسیو (داستر) عضو فرهنگستان علوم و استاد وظایف الاعضا در (سوربون) بهمین نتایج رسیده است آن وسیطی را که بنگاه علوم روانشناسی مورد آزمایش قرار داده بود

با هم در خانه خودم مورد امتحان قرار دادیم چند مرتبه دیدیم در وسط روز یکدستی در بالای سر و سیط پدیدار شد و لکن من او را تحت مراقبت داشتم و با نور افکن خاصی که یکطرف را روشن میکرد و برای تحقیق و مراقبت جمیع حرکات شانه های او تهیه کرده بودم و او هم خیال نمیکرد ما اسبابی داریم و نسبت به عملیات او شك و شبهه ای در میان است بخوبی دیدیم و بما ثابت شد که آن دست دست طبیعی خود آن زن و سیط است اما همینکه (اوزایا) فهمید عملیاتش محل شك و شبهه واقع شده دست زبور کاملانایدید گردید و دیگر ظاهر نشد مگر البته بعدها آنهم نه در همه جا بلکه فقط در حضور دوستان ساده لوح خود .

نتایج این فصل بقدری واضح است که دیگر احتیاجی بطول و تفصیل آن نیست کسانی که قانع شده و یقین پیدا کرده اند همیشه با یقین خود باقی خواهند بود و کسانی که تردید دارند همواره در تردید خواهند ماند بهر حال در میدان ایمان مجال و مقامی برای عقل نیست .

۴- علت روحی (پسیکو لوژی) تکوین عقائد سحری چیست

مقام تلقین و سرایت روحی را در حوادث خارق العاده ای که مبنایش سحر و جادو است واضح کردیم و فهمیدیم تاثیر آنها در صاحبان افکار عالی و روح بلند تا چه پایه است .

البته این شرح آنطور که باید شافی و کافی نیست برای استنباط سر پیدایش عملیات دینی که اینطور در اعصار مختلف در حیات ملل و اقوام ریشه دوانده و هنوز هم ریشه آن فعال است نباید بتفسیرات عقل که اصلاً در آن دخالتی ندارد متوسل شد همچنانکه انواع سحر را باید بطور کلی مظهر روح دینی خود بدانیم یعنی روحی که هر گز از ما دور نمی شود و قدرت و سلطه آنرا هم قبلاً تعریف کرده ایم . موسسین

مذاهب ، کاهنان و مغان ، ساحران و غیب گویان و جمیع اشخاصیکه
 اوهام دلفریبی انتشار میدهند و پدران مارا دلخوش یا خائف ساخته اند
 و در هر زمانی هم تجدید ظهور میکنند اینان تمام خلفا و قسیسان
 خدای قاهری هستند که دین و آئینشان ابدی بوده و همیشه پایدار و
 موجود است .

اگر هزاران ابنیه مقدسی را که در ظرف هشت هزار سال در
 نقاط مختلف کیتی برپا گشته است در مغیله خود مجسم سازیم و
 نیروهای مرموزی که بشر را بدون مهلت به برافراشتن این معابد و هیاتل
 و کلیساها و مساجد هدایت کرده پی ببریم خواهیم دید که علت تمام
 اینها امید و آرزویی است که مردم از خدایان خود داشته اند مناظر و اسامی
 آنها و لوازمکه مختلف است ولی امید و آرزوی همه یکی بوده است .

فصل سوم

طریقه های تحقیق تجربتی در بعض عقائد و انواع آثار و حوادثی
 که تصور میکنند خارق العاده است .

۱ - طریقه های معمولی که برای تحقیق بکار میرود ناقص است •

اوهامی که باعث قربانی دانشمندانی شده است که بمطالعه
 حوادث تسخیر ارواح مبادرت کرده اند برای ماثبات میسازد که طریقه
 های تحقیقی که در میدان معرفت سودمند است در میدان عقائد نافع
 نبوده و تطبیق نمیکند برای اینست که مرد دانشمند خود را در اوضاع و
 احوال استثنائی می بیند و لذا مجبور است عمل حقه بازیهای متوالی را
 که با تجارب و تحقیقات عادی او ارتباطی ندارد باطل و خنثی سازد و
 در برابر او هامیکه باو تلقین میشود مقاومت ورزد .

اکنون برای اینکه بحصول بعضی نتایج نائل شویم مقتضی است
 طریقه مطالعه حوادث را که میتوانیم آنرا برای پایه بعضی عقائد بکار
 ببریم تجدید نمائیم چون موضوع قدری خارج از حوصله این کتاب
 است ناچاریم باختصار بکوشیم و فقط بطور خلاصه نشان دهیم که چرا
 طریقه هائی که تا اینجا بکار رفته فاقد ارزش است و در چه مواضعی
 عملی کردن طریقه تجربتی مفید واقع میشود قبل از هر چیز می بینیم
 که صاحبان اعتقاد بحوادث سحر و شعبده میگویند هر موقع بخواهیم
 دیگر این حوادث ظاهر نمیشود زیرا دیگر آن قوه عالیه خالق و آن
 خدایان موجبی نمی بینند که طبق هوی و هوس ماعمل کنند (ژوبی تر)
 هر وقت دلش بخواهد صاعقه را میفرستد و پیتون (خدای دریا) طوفان
 را بر پا میکند و یا آنرا ساکت میسازد بدون اینکه تو جهی بدعای
 ملوانان و دریا نوردان داشته باشد.

وای مطلب اینست که عدم امکان پیش بینی یکی از حادثات
 مانع نمیشود که وقتی آن حادثه ظاهر شد انسان آنرا مورد مطالعه
 و تحقیق علمی قرار ندهد و لذا می بینیم که این اشکال نسبت باشکالانی
 که عنقریب بشرحش می پردازیم خیلی قابل اهمیت نیست.

۴ - ارزش شهادت و معاینه در مطالعه عقائد

اساس مطالعه تاریخ شهادت است اما در موضوعات علمی هادی و
 راهنما تجربه و معاینه و مشاهده میباشد ولیکن در امر سحر نه شهادت
 اشخاص ارزشی دارد و نه تجربه و معاینه فایده ای بپسبخشد مگر در
 حالات استثنائی. حال باید دید علت اینکه شهادت و لوازشکه روایات
 آنها متواتر و متوافق باشد باز مردود است چیست.

علت آنستکه تاریخ اغلب حوادث عجیب سحری برای ما ثابت

میسازد که هزاران شهود شهادت داده‌اند که ما شخصاً فلان واقعه را یعنی واقعه ایکه منشاءش هو سبازی افراه با جماعات بوده است ، دیده‌ایم از جمله در محاکم قضائی متعدد بکه در قرن پیش بر پا شده است می‌بینیم باتفاق شهادت داده‌اند که گروه ساحران در میان باد و هوا باجن اجتماع کرده‌اند با اینکه در تاریخ کمتر وقایعی داریم که بر چنین اسنادی استوار باشد معذک امروزه کسی جرأت نمیکند که وجود آن حوادث سحری را تصدیق کند . وضع معجزات هم که در قرون گذشته صدها نفر آنرا دیده‌اند از حیث صحت و اثبات وقوع بهتر از آن نیست بنا بر این بهتر اینست که در مورد تحقیق در حوادث فوق العاده بشهادت با تجربه‌های فردی اعتماد نکنیم زیرا ما به همه اینها تلقین است تاثیر تلقین در تماشای مخصوصاً طوری است که او را وادار میسازد که توهم کند وقوع فلان حادثه محقق بوده و خیال کند آنرا واقعا دیده است در اینوقت است که از هر طرف هوس بر او فشار می‌آورد و در نتیجه عقیده پیدا میکند که حقایقی را که هیچگونه شکی در صحتش نیست دارد به چشم خویش رویت میکند همیشه باید بگفتار صاحبان عقیده گوش داد تا اینکه از بی اعتنائی ما مغموم و محزون نشوند و لکن نباید بداستانها و قصه‌های خارق العاده و عجیب آنان تسلیم گردیم و اعتقاد پیدا کنیم صعوبت و اشکال مطالعه حوادث خارق العاده مخصوصاً موقعی ظاهر میشود که بدائیم تحقیق و معاینه امور بسیار ساده کار آسانی نیست پرفسور (بونیس) میگوید تحقیق يك حادثه‌ای آنطور که تصور میکنند سهل و ساده نیست زیرا ما علی رقم خود يك میل طبیعی داریم که حقایقی را که می‌بینیم از صورت بیندازیم و آنرا تغییر دهیم و طبق افکار شخصی و عادات روحی و در بجه نظر خود گردانیم ،

۴ - ارزش تجربه فرد و جماعت

وقتی که امر شهادت و معاینه را در مورد مطالعات رد کردیم چیز دیگری غیر از تجربه برای ما باقی نمی ماند بکار بردن تجربه در مواضع عادی آسان است اما در مورد مواضعی که باید از خلال عقیده آنرا بنظر آورد تجربه غالباً عوض اینکه حقیقت را کشف کند خطاها و اشتباهات را نائید مینماید درست است که ممکن است تجربه خوب^{۱۱} بکار برده شود ولیکن معاینه کننده ای که در تاریکی کامل قرارداد از تطبیق آن باموری که بطور خفیه جریان دارد و ازدیده پنهان است چه فایده ای میتواند حاصل کند؟ هر قدر هم شخص آلتی قرار دهد، و با آن بنخواهد انتقال شئی را که بدون تماس با چیزی صورت میگیرد تحقیق کند مادام که وسیط در پشت پرده پنهان شده و بمیل خود مشغول کار است بنتیجه نافی نمی رسد.

در مورد سحر اشکالات تجربه بقدری است که علمای شائق بمطالعه این موضوع با یکدیگر اجتماع میکنند تا بتوانند بکمک هم بنتایج قطعی نائل گردند ولیکن از این اجتماع هم نفعی عائد نمیشود زیرا خود همین علما وقتی در یک جا جمع میشوند یکدیگر را تلقین میکنند در نتیجه ملکه انتقاد آنان دچار ضعف و فتور میشود و سطح فکرشان پائین میآید عاقبت هم بنتایج نادرستی میرسند من تصور نمی کنم هیچگونه اکتشاف بزرگی تا کنون بدست جماعت صورت گرفته باشد و اگر هم چیزی کشف شده و راه سحر را روشن ساخته است فقط از طرف یکی از علما بوده است. از تمام تحقیقاتی که در انگلستان و فرانسه و ایتالیا راجع بمسئله سحر بعمل آمده چیزی غیر از مطالبی که قبلاً تذکر داده ایم بدست نیامده است یعنی فقط همین را محقق

ساخته است که نتایج حاصله يك وسيط در این کشورها بسته است به روحیات تماشاچیان و میزان قابلیت مردم از حیث قبول تلقین که بالاخره در بعض جاها حقه باز و شاید بشمار رفته اند و جاهای دیگر برعکس صاحب چنان قدرت مرموزی شناخته شده اند که سابقاً مردم از جادو بشیطان نسبت میدادند. مهمترین این تحقیقات چه از جهت صرف مال و وقت و چه از جهت شخصیت برجسته تجربه کنندگان تحقیقاتی است که بنگاه علوم روانشناسی پاریس بعمل آورده است یعنی با وجود صرف ۲۵ هزار فرانك و انعقاد ۴۵ جلسه عاقبت نتیجه ای که قابل گفتار باشد بدست نیاوردند و تقریباً در هیچ يك از آثار و حوادث ظاهره اتفاق حاصل نکردند و کوچکترین نوری در حل مسئله ظاهر نساختند.

۴ - ضرورت تجزیه و تحلیل حوادث و تحقیق جداگانه هر يك از عناصر آن و تطبیق با مسئله بلند شدن اشیاء از جای خود *

عدم موفقیتی که بنگاه علوم روانشناسی پاریس در تحقیقات خود حاصل کرد ثابت میسازد که طریقه ها ئیکه فعلاً در تحقیق بکار میبرند تا چه اندازه کم ارزش است نظر من اینست که معاینه کننده و محقق بجای اینکه ذهن خود را در تحقیق يك سلسله حوادث متوجه سازد بهتر است فقط يك حادثه و اثر واحدی را مورد نظر قرار دهد و آنرا تحت تدقیق آورد تا نتیجه مطلوب حاصل کند. ظاهراً هیچ کس بفایده این اسلوب بر نخورده است بنا بر این من خود تصمیم گرفتم که این اسلوب را شخصاً بایکی از اجسام بدون اینکه با چیزی تماس داشته باشد تطبیق کنم بعد از اینکه (اوزایا) وسیط را بكمك پرفسور (داستر) مورد معاینه و امتحان قرار دادم شك و تردیدی در فکر ما

باقی ماند. مسئله بلند شدن اشیاء چیزی نیست که منافای عقل باشد چه که يك وسيط ممکن است دارای قوه خاصی بوده و بتواند اشیاء را مانند آهن ربا جذب کند و لکن قبل از این که وارد تحقیق این موضوع شویم اول لازم است که بدانیم آیا چنین قوه ای در اشخاص وجود دارد یا خیر.

برای اینکه شك و تردید خود را در باره امکان وقوع بلند شدن اشیاء محکمتر کنم تصمیم گرفتم که بتمام وسیطهائی که مدهی هستند دارای چنین قوه ای میباشند و میتوانند اشیاء را بدون دست زدن و تماس دادن با چیزی بلند کنند مراجعه نمایم باتفاق پرنس (رولان بناپارت) یکی از اعضاء فرهنگستان علوم و دکتر (داریه) مدیر مجله علوم روانشناسی جایزه ای بمبلغ دو هزار فرانک برای وسیطهائی که بتوانند يك چیزی را بدون تماس از زمین بلند کنند تخصیص دادم خبر این جایزه را با مقاله ای در روزنامه (هاتن) که از مهمترین روزنامه هاست برای اطلاع وسیطها انتشار دادم این مقاله را بعداً بزرگترین روزنامه های جهان نقل نمودند.

اگر تجربه ای را که من پیشنهاد کردم محقق میشد دلیل قاطعی بشمار میرفت که دیگر چون و چرا نداشت و لکن من شرط کرده بودم که تجربه باید در موقع روز باشد آنهم در آزمایشگاه پرفسور داستر در دارالفنون سوربن با حضور دو نفر شعبده باز و کسی که فیلم جزئیات عمل را بردارد و چهار عضو فرهنگستان علوم که فقط شاهد و ناظر کیفیت جریان عمل تجربه باشند. شرایط من مورد اعتراض واقع نشد یعنی کسی نتوانست بگوید که غیر از شب نمیشود کار کرد زیرا اغلب ساحران امروزی تصریح کرده اند که برای واقعه بلند کردن اشیاء بدون لمس و تماس، شب و روز فرقی ندارد مسیو

(بوراك) مدير فرهنگستان علمى ديجون نيز تصدين كرده است كه در موقع روز بدفعات ميزى را بدون اينكه با آن لمس كند بلند كرده است و لكن پنس چرامسيو (بوراك) در صورتيكه داراي چنين قوه ايست سمي نكرد جايزه دوهزار فرانك را ببرد ؟

نتيجه انتشار اعلان من راجع بجائزه مذكور اين شد كه چند صدنامه از اطراف برايم فرستادند و لكن از وسيطها فقط پنج نفر براى تحصيل جايزه حاضر شدند من باین پنج نفر شرايط خود را كه سابقا ذكر كردم اعلام نمودم و ضمناً تعهد كردم هر نوع جلسه اى كه بخواهند بر طبق ميل ايشان منعقد سازم همه قول دادند كه در روز موعود حاضر شوند و لكن هيچيك حاضر نشدند .

با اينكه در اثر مراقبت جدى ، اوزا پيا زن وسيط نتوانست كار خود را كه عبارت از جابجا كردن كفه كمتر از يك گرم نرازوى پستى بود انجام دهد معذك روحيون و تسخير كنندگان ارواح همواره مدعى ميباشند كه وسيطها ميتوانند بدون لمس و تماس قريب دريست كيلو گرم را بلند كنند . پرفسور (مورسللى) ميگويد : در صحت واقعه بلند كردن ميزشكى نيست و ميز بدون لمس و تماس بلند ميشود و مدت ۷۸ ثانيه معلق در هوا ميمانند و بكنفر وسيط جوان شاعرى توانست يك صندوق ۱۸۰ كيلو گرمى را از جابش حركت دهد .

من متاسفم كه چرا اين شاعر جوانى كه ميتواند ۱۸۰ كيلو را بدون تماس حركت دهد براى بدست آوردن جائزه دوهزار فرانك حاضر نشد كه فقط چند گرم را بلند كند .

من تصور ميكنم خدمت بزرگى كرده ام از اينكه ثابت نمودم كه بلند كردن اشياء و لو فرضاً هم امكان وقوع آنرا قبول كنيم بسيار

نادر الوقوع است و حال آنکه هیچ دلیلی هم بر نداشتید فرض وقوع آن نداریم .

همچنین بنگاه علوم روانشناسی میخواست مسئله وقوع بلند شدن اشیاء را مورد تحقیق قرار دهد بمشکلاتی در این راه دچار شد متأسفانه هیچیک از تجربه ها و عکسها و تصاویری که برای تأیید آن وقایع آوردند کسی را قانع نساخت .

علمای ایتالیا خیلی خوشبخت تر بودند زیرا بسیری نائل شدند و دیدند دست روحیون (اسپیریت ها) اوزاپیا را به هوا بلند کرده است و پس از اینکه (لومبروزو) بشرف مکالمه با شیخ مادرش توفیق یافت صحت واقعه را یقین کرد شرح مصاحبه با او را روزنامه (مانن) از این قرار انتشار داد «چیز خارق العاده ای مشاهده کردم یعنی دیدم اوزاپیا با دست و پای بسته نشسته بود و آرام آرام بالا میرفت تا بتواند بسطح میز برسد و روی آن قرار گیرد و مادر اثناء صعود او جز دو دستی از روحیون (اسپیریت ها) که زیر بغل او را گرفته و بلند شدنش کمک میکرد چیز دیگری ندیدیم .»

ولکن نمیدانم چطور است روحیکه بادست روحیون اوزاپیا را کمک میکند که خودش را بلند کند و یامیز های سنگین را بسهولت بالا ببرد همینکه بکسانی بر میخورد که در اینمورد شك وتردید دارند و میخواهند موضوع را از نزدیک مورد امتحان و تعمق قرار دهند دیگر از کمک خود داری میکند . در بنگاه علوم روانشناسی این وسیط کفه ترازوی پستی را بدون تماس و لمس گاهی خم میکرد و حاضرین در شرف تصدیق صحت کار او بودند و لکن در این اثناء یکی از حضار فهمید که علت خم شدن ترازو موی آن زن وسیط است که آنرا بین

انگشتان خود نگه داشته و کفه و دیگر قسمت‌های ترازو را بوسیله دود سیاهی از انظار مخفی کرده است و با تار و کفه را خم می‌کند و از اینروز بعد که راز اوزاپیا کشف شد دیگر نتوانست حتی برای برای یکدفعه هم کفه ترازو را بدون لمس و تماس حرکت بدهد.

اوزاپیا سعی کرد که وزن خود را در برابر بنگاه علوم و دانشناسی تغییر دهد ترازو تقلیل وزن او را نشان داد و لکن معلوم شد که آن زن با دست خود بشاهین ترازو فشار می‌آورده است خلاصه اینکه از آنچه بیان شد ثابت میشود که واقعه بلند شدن اشیاء که در نظر تسخیر کنندگان ارواح ساده‌ترین مسئله است حقیقت ندارد و مقصود ما از اشاره بمذهب روحیون این بود که مدلل سازیم که عده زیادی از افاضل علماء چون نتوانستند بدون تمسك بیک عقیده‌ای زندگی کنند، ناچار باین مذهب گرویدند یعنی رویهمرفته باید گفت گاهی ممکن است خدایان زایل و برطرف شوند و لکن روح دینی هرگز نخواهد مرد.

• - برای مطالعه آثار روحیون (اسپیریت ها) چه اشخاصی

شایسته‌اند .

اکنون من بیک مسئله اساسی رسیده‌ام که لازم میدانم تفصیل در آن سخن گوئیم و آن موضوع توصیف اشخاص است که میتوانند به تحقیق آثار روحیون بپردازند از جمله اشتباهی که بمردم دست داده اینست که تصور میکنند بیک عالم متخصص میتوانند در اموری که خارج از دایره علم و اطراف اوست وارد مطالعه شود خصوصاً اموری که وهم و حقه بازی نقش نزرگی در آن بازی میکنند علما و دانشمندان چون در بیک محیط بی غل و غشی زندگی میکنند و عادت دارند که هر چه را بکمک آلات و ادوات فنی خود می‌بینند راست و صحیح بدانند اینست که حقیقه از تمام مردم زودتر میشود

آنانرا فریب داد.

نمونه عجیبی که مجله (سالنامه علوم روانی) انتشار داده حقیقت مذکور در فوق را ثابت میسازد و شرح آن از اینقرار است « مسیو (داوی) از عده زیادی از معاینه کنندگان با شخصیت که در ضمن آنان مستر (والاس) از مشهور ترین دانشمندان هم بود برای انعقاد جلسه ای دعوت نمود تمام اشیاء را که برای کار فراهم آورده بود تحت رسیدگی آنان گذاشت و گفت هر جا را میخواستید لاک و مهر کنید سپس جمیع آثار فن اسپیاریت هارا از قبیل تجسم ارواح و نگارش در لوحه سنک و غیره در حضور آنان جاری ساخت. و از دانشمندان زبده مزبور شهادت لازم را تحصیل نمود آنان هم شهادت کتبی دادند که آنچه در برابر آنان ظاهر و واقع شد جز بقوه فوق بشر بقوه دیگری عملی نیست ولیکن این مرد وقتی شهادت کتبی را بدست آورد بآنان گفت این چیزهایی را که دیدید جز یک شعبده ساده چیز دیگری نبود
طریقه های ابتکاری مسیو داوی بقدری ابتدائی بود که هر کس بشنود تعجب میکند چطور این شخص جرأت کرده اینطور ساده آنها را بکار برد ولی باید گفت از طرفی هم دارای چنان نفوذی در افکار جماعت بود که توانست آنان را بحالتی در آورده که ببینند آنچه را که نمی بینند.»
این همیشه عمل تلقین است یعنی تاثیر آن در نفوس عالیه اینست که قبلا اطمینان آنانرا متزلزل می کنند سپس سلطه شدید خود را نشان میدهد.

بنابر این علما نمیتوانند حوادث تسخیر ارواح را بطور کافی مورد تحقیق قرار دهند اشخاص صاحب نظر و خبره که میتوانند چنین کاری کنند اشخاصی هستند که خود عادت کرده اند بایجاد اوهام و

تخیلات و گرفتار کردن مردم بدان و اینان تبعیده بازان هستند و من متأسف هستم که چرا بنگاه علوم روانشناسی این موضوع را استنباط نکرده است و اگر واقعاً این بنگاه از خود شعبیده بازان استمداد میجست بی جهت ۲۵۰۰۰ فرانک در راه این تجارب بیهوده صرف نمی شد.

از مسائل بدیهی اینست که صاحبان ایمان نسبت بشعبیده بازان تردید و عدم اعتماد غریبی نشان میدهند و این برای اینستکه میترسند مبادا در پایه اوهام خودشان خللی وارد آید وقتی که پرفسور (بینه) در بنگاه علوم روانشناسی پیشنهاد کرد که شعبیده بازان ماهر را برای کشف این نیروی که مردم را گمراه میکند مجاناً احضار نمایند دیگر از آن روز بعد بنگاه مزبور از دعوت او برای حضور در اجتماعات خودداری کرد چنانکه خود پرفسور در طی نامه این مطلب را برای من نوشت.

من باز تکرار میکنم که باید متأسف بود که چرا این بنگاه اینقدر نسبت بدعوت شعبیده بازان اکراه دارد در واقع غیر از اکراه چه دلیل دیگری دارد که بنگاه علوم روانشناسی پیشنهاد استمداد از این شعبیده بازان را رد می کند؟ در صورتیکه فقط آنان هستند که میتوانند خدعه ها و نیروی ها را ظاهر سازند. چطور است که اعضاء کمیسیون ضرورت استفاده از خبره ها و مردمی را که عادت بایجاد اوهام دارند احساس نمی کند؟ انگلیس ها ثابت کرده اند که مردمی هستند صائب و فهیم زیرا در جلسات مهم انجمن تحقیقات روانشناسی آنکشور شعبیده باز مشهور موسوم به (مسکلاین) را برای کشف و سیطی که در بنگاه علوم روانشناسی پاریس مورد معاینه واقع شده بود خبر کردند این شعبیده باز

بخوبی حقه بازی و سیط مزبور را آشکار کرد حقیقت مطلب اینستکه در حوادث خارق العاده باید با شرایط خاصی طریقه های تحقیق را بکار برد وقتی بنامد بزرگان اهل نظر از این شرایط اطلاع نداشته باشند البته در گمراهی عجیبی واقع میشوند

فصل چهارم

مطالعات تجربتی در بعض آثار و حوادث لاشعوری که منشاء عقائد میباشد .

۱- تاثیر ایمان در اعضا و اندام انسان و معالجه امراض

در میان مباحثی که بر تجربه قائم میباشد مسئله تاثیر بقایای اجساد مقدسین و مراکز حج و زیارت و آبهای معجزه کننده و غیره است بطور کلی معتقدین هر مذهب عقیده دارند که این چیزها قادرند امراض را معالجه و بیماران را شفا دهند مؤید این گفتار انواع و اقسام ذخائری است که بر دیوار معابد و زیارتگاهها از قدیمترین ازمینه تا امروز از طرف مردم نذرو نصب شده است .

محقق اینستکه حج هزاران مؤمن چه در (مکه) یا (لورد) و یا سواحل رود گانژ کاری عبث و بیهوده نبوده است زیرا وقتی که ایمان شدید بجنبش آمد قوای مرموز لاشعور چنان بظهور و بروز می آید که گاهی تاثیرش خیلی زیاده تر و بیرومندتر از آن وسائلی میشود که در علم طب برای معالجه امراض بکار میبرند . من عقیده دارم که از این مسئله يك افق وسیع غیر مترقبه ای در علم وظایف الاعضا (فیزیولوژی) باز میشود و آن ابضاح درجه تاثیر تلقین حاصله از نماز و بقایای اجساد مقدسین و حرز و تمویذ و غیره است در اعضا و اندام آدمی .

شکی نیست که این مطالعه و بحث مهم تا مدت مدیدی صورت جدی پیدا نمی کند شفا‌های اعجاز آمیز و خارق العاده هنوز مورد امتحان و تجربه واقع نشده است و کسانی که در این مسئله توجهی کرده اند با اهل شك و تردید بوده اند و یا اهل ایمان که شدت اعتقاد چشم باطنشان را کور ساخته است البته این دو طرز تفکر در فلج ساختن قوه معاینه و امتحان انسان مثل هم میباشند و چون اهل شك در این موارد بآسانی اعتقاد می آورد آنهم بطور لاشعور پس نمیتواند بهسولت بحقایق صریحی دست پیدا کند.

ناچار تمام این امور و آثار که قبلاً بدون دلیل تجربی انکار و یا اذعان شده است محدود بمیدان عقیده میشود که آنجا هم اهمیتی در امر آن مبذول نمیشود در نظر اشخاص هیچ چیز از وعده های مبشرین تاثیر آب و تربت و بقایای اجساد مقدسین و انگه تریبهای سحری نامعقول تر بنظر نمی آید در صورتیکه مباحث تازه در امر تلقین بنفس برای ما مدلل میسازد که ادعای تاثیر آب و تربت و غیره عبث و بیهوده نیست زیرا غالباً دیده شده است که منجر بشفای بدن و افزایش قوا و تقویت قلب و تسکین خاطر میگردد باین ترتیب برای ما روشن شده است که گاهی حقایق علمی بقدر بعض اشتباه کاری ها و کمراهی ها مفید واقع نمی شود.

حال باید دید آیا در اعضاء و اندام آدمی قوای مجهولی وجود دارد که در اثر خیال بکار می افتد؟ کسی تا امروز نتوانسته است جواب قاطعی باین سؤال بدهد با وجود این ممکن است فرضیه ای بشرح زیر آورد: خیال وقتی که ناشی از احوال عضوی باشد استمرار و ادامه اش بر این احوال منعکس شده و در آن تاثیر می کند و لهذا برای حصول شفا

کافی است که بعضی خیالات روحی شدید بوجود آید .
 از زمانهای قدیم بمسئله ای که در فوق شرح دادیم معرفت داشته اند
 چنانکه فیلسوف ایتالیائی (پومپانازی) در رساله خود منتشره سال ۱۵۲۵
 متذکر میشود که استخوان های حیوانانی را که بعنوان قدسین مشهور
 میفروشنند مانند استخوان حقیقی خود آن قدسین باعث شفای مردم
 میکرد گذشته از آن (شارکو) پزشک مشهور بکرات در زمان ما از طریق
 معالجه بوسیله قوه ایمان استفاده کرده است .

۴ - اوهامی که از تلقین فرد یا جماعت حاصل میشود

همانطور که قبلاً متذکر شدیم سلطه قدرت تلقین بقدری است که
 مدت دو سال افاضل دانشمندان علوم طبیعی بوجود اشعه خاصی ایمان
 آوردند تا اینکه بعداً فهمیدند دستخوش چه اوهام نامعقولی شده بودند
 و ترك عقیده کردند همین تلقین است که باعث میشود مردم بصحت حوادث
 محالی از قبیل تجسم ارواح اذعان کنند و شیمی دان معروف (کروکس)
 تصور نماید شبح (کیتی کینگ) از يك زن وسیط خارج گردید در
 صورتیکه این شبح غیر از خود وسیط چیز دیگری نبود اخیراً زن وسیط
 مزبور که میخواست در برلن آثار و حوادثی را که باعث توهم دانشمند
 انگلیسی شده بود در آنجا نیز تکرار نماید در حین تقلب و حقه بازی
 گرفته شد .

آیا در دنیا اشخاصی پیدا میشوند که دارای قدرت عظیمی در تلقین
 بوده و بتوانند در اطرافیان خویش تاثیر شدیدی ابراز دارند ؟ از بعضی
 حوادث برمی آید که چنین اشخاصی وجود دارند . از جمله حوادث بلند
 کردن اشیاء است که وسیط هادر برابر عامه عمل میکنند و میگویند این
 کار را از در اویش هند اقتباس کرده اند و من در مسافرت های خود هرگز

فرصت چنین معاینه و مشاهده‌ای را بدست نیاوردم.

تأثیر تلقین در مسائل مربوط بروحیون (اسپیریت‌ها) بسیار عظیم است و خود مبلغین مذهب اسپیریت‌ها باین مطلب اعتراف دارند (ماکسول) می‌گوید « خود تجربه کنندگانی که حضور دارند یکدیگر را تلقین میکنند و همین وضع منجر بتوهم دسته جمعی آنان میشود، تصادفاً شنیدم یکی از حاضرین اشاره میکند که نوری را در جهت معینی می‌بیند دیگران هم همان را دیدند سپس مرد مذکور اظهار کرد که يك هيكلی را می‌بیند دیگران هم همان را دیدند، این را توهم و خیال جماعت می‌گویند. تجربه های شخصی بمن مدلل کرده است که حس باصره بیش از تمام حواس دیگر برای قبول تأثیرات توهم و خیال آماده و مستعد است. »

تأثیر تلقین بعض اوقات خارق العاده است. ساحران و جادوگران قرون وسطی بقدری در اثر تلقین دچار توهم و خیال شده بودند که با رضایت خاطر و رغبت کامل سوختن در آتش را بعنوان کفاره گناهان خیالی خود استقبال می‌کردند، روحیات اهل تجربه و معاینه حتی دانشمندان عالیقدر در عصر حاضر از این حیث نزدیک روحیات همان ساحران و جادوگران است زیرا باوجود اینکه ادعا می‌کنند غیر از بعض احوال استثنائی توهم را در وجودشان راهی نیست معذلك می‌بینیم که هرگز از حکم توهم نمی‌توانند سر پیچی نمایند. حقیقه هم از دایره اعتقاد خارج شدن و شانه از زیر بار عقیده کشیدن برای انسان کار آسانی نیست چه هر وقت بچنین کوششی پردازد عمل تلقین عقیده را در او راسخ و بر عقل و بصیرتش مستولی می‌سازد.

پرفسور (گراسه) این موضوع را خوب روشن کرده است آنجائی

که می گوید «يك امر غریبی را که باید نشان داد اینست که موقعی که تجربه کنندگان وارد این مطالعات میشوند يك حالات غیر طبیعی دچار می گردند . لمبروزو که در یاداشتهای خود تجارب علمی دقیق را در مسئله طب واضح میسازد از مطالبی بشرح زیر سخن می گوید « از ظهور اموات و مناجات آنان و بلند شدن اشیاء بدون تماس و لمس مانند (هوم) که اطراف پنجره های يك کاخی بطور افقی دور میزد بدون اینکه با چیزی تماس داشته باشد و دویدن دو برادر كوچك (روو) در ۱۵ دقیقه بمسافت ۴۵ کیلومتر و انتقال روح موفقه از جوهر وسیط تا اینکه تمام اعضاء را ظاهر سازد . باین کیفیت می بینم بهترین دانشمندان وقتی با حوادث و وقایع سحر و جادو می شوند حتی اصول مقدماتی و اسلوب های علمی را فراموش میکنند .

ولکن ابن استعداد روحی و دماغی باختلاف افراد و نژادها فرق می کند چنانکه وسیط نتایج مختلفی در انگلستان و فرانسه و ایتالیا حاصل کرد یعنی نتایجش در انگلستان صفر و در فرانسه متوسط و در ایتالیا زیاد بود .

از گزارش بنگاه علوم روانشناسی پاریس راجع به (اوزاپیا) وسیط چنین بر می آید که اثر تلقین بعضی وسیطها در تماشاچیان حتی دانشمندان بسیار است . در گزارش میگوید « اوزاپیای وسیط از مسیو (دارسونوال) خواهش کرد که میز گرد را بلند کند . دارسونوال بسهولت میز را بلند کرد بعد اوزاپیا او را از بلند کردن منع نمود و میز مثل اینکه بزمین میخ کوب شد دیگر مسیو دارسونوال نتوانست آنرا بسهولت تمام بلند کند آن زن وسیط خطاب بمیز گفت (سبك باش) در نتیجه بلند کردن میز از اول هم آسان تر شد .

این تجربه ثابت میسازد که تاثیر بعضی وسیطها در مردم ناچه حد است باوجود این ازمن سؤال کردند چطور است که این عضو فرهنگستان علوم قبول میکند که يك فرد دارای چنان قدرت خارق العاده ایست که میتواند وزن اجسام را بیک نسبت مهمی تغییر دهد بدون اینکه اقلاً ترازوئی در مخیله اش خطور کند. آری درست است که بنگاه علوم روانشناسی سعی کرد که یکمرتبه دیگر تجارب را بعمل آورد ولی این تجارب را در يك وضعی بعمل آورد که ناچار شدند خود اعتراف کنند که نتایج حاصله چندان مثبت نیست و لکن در اینگونه حوادث و وقایع نباید یکمرتبه تجربه قانع شد بلکه مقتضی است که تجربه هزار مرتبه تکرار شود خیلی احتمال دارد که مسیو (دارسونوال) بنا بر تاثیر تلقین (اوزاپیا) تصور کند که تغییر وزن يك شی را محقق نموده است چنانکه یکوقت هم بوجوداشعه (N) توهم داشت و سخنرانی شورانگیزی در باره آن بعمل آورد و گفت تمام حوادث و آثاریکه در این موضوع روایت شده صحیح و درست است خلاصه اینکه او و سایر علمای طبیعی فرانسه درباره اشعه مزبور بسهولت و سادگی تمام مورد تلقین واقع شدند و همین سهولت و سادگی دلیل واضحی است که ثابت میسازد چقدر مقام تلقین در بیدایش عقاید عالی و رفیع است.

۳ - ارواح فردی يك روح جماعتی تحول میابند.

مطالعه و مذاقه در تکوین روح جمع اعم از اینکه موقتی باشد یا دائمی يك موضوع غامض و پیچیده ایست که باید با معاینه و مشاهده انجام شود فقط در اینمورد آنچه که میتوانیم با اطمینان اظهار کنیم اینست که جماعات فقط در احساسات دارای وحدت هستند نه در هوش و تعقل، و چون احساسات دارای خاصیتی است که سرایت میکنند و با شخص

انتقال می‌دهد. ابد از همین نکته می‌فهمیم که چرا مردم همین که اجتماع می‌کنند بفرصت جماعت را اکتساب می‌نمایند باین معنی که در اجتماع مزبور روح جمع پیدا میشود یکی پیشوا گشته بقیه پیرو می‌گردند.

باید فهمید این سرایت چیست؟ آیا يك شعاعی است دارای طبیعت خاص یا چیز دیگری است؟ البته جواب این سؤال میسر نیست حتی مشکل است بتوان يك طریقۀ تجربی برای حل آن پیدا کرد. تکوین روح جماعت و تطور و انحلال آن عبارت است از يك معمای روحی (پسیکولوژی) آنچه که روانشناسی در این باره میگوید اینست که روح جمع در حیات ملل دارای تأثیر اساسی است.

۴. انحلال شخصیت

در یکی از فصلهای سابق راجع بمسئله انحلال شخصیت گفتگو کردیم و اشاره بآن بحث در این جافقط برای اینست که توجه خوانندگان را بفوائد تجربه‌های تازه جلب کنیم بنظر من شخصیت و (من) مرکب است از هسته شخصیت ابا و اجدادی محکمی که بقدر امکان بطور وراثی انتقال حاصل میکند منتهی اینکه بسیاری از عوامل از قبیل خواب کردن بوسیله مانیتیزم و ملازمت و سیطها تهییجات شدید دوره انقلاب و غیره این هسته را تحلیل میبرد و از اجزاء آن شخصیت تازه‌ای که موقه از حیث افکار و اقوال و اعمال باشخصیت اصلی تفاوت زیادی دارد تشکیل میدهد و من این نظریه را با بعضی رجال انقلاب کبیر فرانسه تطبیق کردم این رجال قبل از اینکه دست بکارهای انقلابی خود بزنند هیچ آثار و علائمی نداشتند که دلالت بر فجایع و جنایات آینده آنان بکند و همینطور خودشان هم بعد از اینکه دوره انقلاب

فرو نشست و زمان سکون و آرامش رسید نفهمیدند محرك اصلی حرکاتشان چه بوده است .

فصل پنجم

چگونه روح در دایره عقیده استقرار می یابد و آیا ساده لوحی و زودباوری حدی دارد ؟

۱- معرفت و عقیده دانشمندان

برای اینکه دلائلی را که در این کتاب آورده ایم بهتر ثابت کنیم لازم میدانم بطور اختصار تشریح کنم که کسانی که دارای روح علمی هستند چگونه و بچه کیفیت وقتی که وارد دایره عقیده میشوند در اثر انواع منطقی که شرح آن در فصلهای پیش گذشته است دایره معرفت را ترك کرده آنرا زیر پا میگذارند.

برای اینکه بفهمیم علت چیست که بسیاری از دانشمندان درجه اول که در کارهای فکری خود عادت بتجربه های علمی دارند ببعض چیزهای خارق العاده از قبیل تجسم ارواح ایمان می آورند باید بخاطر داشته باشیم که منطق عقلی و منطق دینی هر دو در عین حال در وجود و احدی هر قدر هم مثبت باشد باقی می مانند لذا دایره های عقل و دیانت و عاطفه نسبت بیکدیگر مستقل بوده و مصادر ایمان بنابر انتقال از هر يك از این دو دایره بدایره دیگر مختلف میشود .

در دایره عقل قاعده و سیره بر تشكيك و تردید است و غیر از تجربه و مشاهده راهنما و دلیل دیگری وجود ندارد اما در دایره عقیده که محکوم منطق دینی است مبنی ساده لوحی و زودباوری است و برای آنها هم حد و حدودی نیست . اینك باید دید يك دانشمند که اشیاء را با

نظر تردید و تشکیک نگاه میکنند وقتی که میخواهد در دایره عقیده وارد شود بچه ترتیب دایره عقل را ترك میکند .

حقیقت اینست که دخول مرد عالم در دایره عقیده اختیاری نیست ولو اینکه از عادت و روش خود هم که مبنی بر تجربه است دست نکشیده باشد ، و چون ایمان بصورت غیر شعوری در داش راه می یابد و خود چیزی در این باب ندانسته است لذا تجارتش هم تحول حاصل می کند و بصورتی در می آید که مؤید ایمان جدیدش باشد و رو به مر فته برونق نمایلات او نسبت بعقیده تازه سیر مینماید . تاریخ ادیان که پر از خوارق عادات میباشد این مطلب را مدلل می سازد .

۴- چگونه یکنفر دانشمند ایمان می آورده

فرض می کنیم يك دانشمندی که بسیار شكاك است و همه چیز را بانظر شك و تردید مینگرد مصمم میشود که حوادث سحری را از روی تجربه مورد مطالعه قرار دهد این دانشمند ناچار است قبل از هر چیز خود را در جر که ملازمان ساحران قرار دهد یعنی خود را با جمعیتی که بسحر عقیده پیدا کرده و در آن تاریکی مطلق قدم گذارده اند مخلوط و همزوج سازد و پس از انتظار طولانی صداهائی از قبیل صدای جابجا شدن اثاثیه میشوند اطراف یانش زمزمه می کنند و میگویند که روشنائیها و اشکال مبهمی که مربوط بارواح است می بینند اما چون قوه شك و تردید این دانشمند زیاد است بدون اینکه چیزی از شك و تردیدش کاسته شود از آنجا خارج میگردد .

ولکن با تمام این احوال از دخول در اجتماع مذکور چیزی در ذهنش نقش می بندد و این نکته در نظرش میماند که صداهای غریبی شنیده است و اطراف یانش که مردمی محترم بوده اند برق ها و روشنائی هائی

دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند که بعضی اثاثیه بدون اینکه با وسیط تماسی داشته باشد جابجا شده است بنابراین میل میکنند که یک مرتبه دیگر در آن مجمع حضور بهم رسانند تا علت این حوادث و وقایع را پیدا کنند.

برای مرتبه سوم باین مجمع بر میگردد ولی این دفعه تابع تلقین و سرایت روحی میشود و کم کم وسوسه و شبهه در فکرش نمودار میگردد و تصور میکنند از اینکه عده زیادی از دانشمندان باین آثار تسلیم شده‌اند لابد موضوعی دارد و در پشت حوادث مزبور چیزی هست سپس مرتبه چهارم و پنجم و مراتب دیگر با آنجا می‌رود و با اجتماع بر میگردد و آن عملیات روحی در این رفتن و برگشتن‌ها کار خود را در او از سر میگیرد متدرجاً شك و تردید او را زایل می‌سازد بطوری که ملکه انتقاد را در او برطرف نماید باین کیفیت در دائره عقیده وارد شده و ایمان را سخی حاصل میکنند.

با اینکه در این مورد منطق عقلی او مغلوب شده است ولی در واقع بشکست خود اعتراف نمیکند و تجربه‌های جدیدی بوسیله آلات و ادوات علمی برای اثبات آخرین شك و شبهه خود مبادرت میکنند و دامهائی برای شکار اشباح می‌گسترانند ولیکن وقتی که امر اشباح امری باشد که نتوان با دقت و مراقبت در آن دست یافت ناچار تجربه‌های علمی هم درباره آن چندان توفیق حاصل نمیکند ولی بهر حال اعتقاد لاشعور در شخص مشاهده کنند تکوین بسافته است خلاصه اینکه مرد دانشمند بظواهر امور اکتفا می‌کند و عوامل تدلیس‌ها و تقلب‌ها ولو ظاهرش هم هرچه باشد از نظر او محو میشود تا اینکه باین کیفیت صورت شکست منطق عقلی کامل شود و شخص دانشمند ایمان خود را بعقیده

جدید اشکار اعلام دارد بایان این مراحل وضع حال بسیاری از دانشمندان امروزی روشن میشود که از آنجمله استاد معروف (لومبروزو) می باشد که یکی از تشکیک کنندگان جدی در آغاز تحقیقات خود بشمار میرفت و بعداً در آخر کار يك ایمان شدیدی پیدا کرد چنانکه کتاب اخیر او شاهد این بیان است.

از مطالبی که گذشت واضح میشود که چطور علم نمی تواند انسان را از او هام عقائد رهایی بخشد اگر استدلال خود را نسبت با انتشار ادیان تاریخی هم تطبیق نمائیم حقیقت مطلب بیشتر از تطبیق آن با امور سحری واضح می گردد، ادیان همواره بین مردم متوسط که دارای ملکه نقد نیستند و از تجربه و تعقل و مشاهده عاجز اند انتشار پیدا می کند. در این طبقه مردم عوامل ایمان تاثیر بسزائی دارد مخصوصاً نفوذ سرایت روحی بین آنان بیش از علما تاثیر می کند چه که علما بوسائل ممکنه از تاثیر این عوامل احتراز میجویند اینسکه می گوئیم بین علما هم تاثیر می کند برای اینست که میدانیم عالم و جاهل و لولوا اینکه از جنبه عقلی با یکدیگر اختلاف دارند و لکن از لحاظ عاطفه و دین غالباً با هم نزدیک میباشند و خیلی کم اتفاق می افتد که معتقدات يك دانشمند شهری از جهت دینی یا سیاسی و یا اجتماعی بالاتر از عقائد پائین ترین مردم و فلان چوپان باشد.

۳ — حدود ساده لوحی و شدت زود باوری

از این فصل و فصل های سابق برای ما روشن میشود که ساده لوحی و زود باوری دارای حد و حدودی نیست و در میدای عقیده فرقی بین عالم و جاهل وجود ندارد دانشمندی که در واحد عشرات شك می کند، بدون شك و تردید قبول می کند که يك سرباز جنگی با کلاه

خود می‌تواند از جسم يك وسيط (مدیوم) خارج شود و در نالار قدم بزند و نبض خود را بدست تماشاچیان بدهد تا بانان ثابت کند که يك شبح بیهوده و یا يك بخار غیر قابل لمس نیست.

برای ساده لوحی و زود باوری ثبات و قرار و حد یقنی نیست در یکی از شماره های يك مجله مهم روحی که بمدیری یکی از استادان دانشکده طب پاریس چاپ میشود چنین نوشته است: «اولا حکایت وسیطی که ساعت بزرگی را بدون تماس با آن از زمین بلند کرده است: دوم تصویر بعض ارواح؛ سوم گفتگو در اجنه ای که در جنگل ها زندگی می کنند؛ چهارم داستان اشباح چهار گانه ای که مارسینز را سروده اند و غیره. از لحاظ ساده لوحی و زود باوری عالم را هیچ فضیلتی بر جاهل نیست. ساده لوحی بی انتها عبارت است از يك حال روحی که عموماً ما را هنگامی که از دایره معرفت وارد دایره عقیده میشویم فرا می گیرد.

محقق اینست که بضاعت علم در اینمورد ناچیز است و از اسرار بسیاری که ما را احاطه کرده است فقط چیز کمی را می‌تواند برای ما واضح و روشن سازد منتهی اینکه این نکته را اطمینان می‌دهد که حوادث تابع نوامیس ثابت تغییر ناپذیر می‌باشد.

خلاصی بشریت از توحش نفسانی اولیه وقتی عملی شد که توانست خرافات و اساطیر قدیمی را کنار بزند و از نفوذ شعبده بازان و ساحران خائف نگردد. کسانی که ارواح را احضار می کنند در هیچ عهد و در دوره هیچ نسلی تا کنون نتوانسته هیچگونه حقیقت مجهولی را کشف نمایند در صورتیکه روشهای علمی و فرمولهای آن توانسته است یکدلیا عجائب و غرائب را از عدم بمنصه ظهور آورد. بهتر است

گروه اشباح و ارواح را که مولود شب است برای کسانی که دارای نفس مریض و روحیه بیماری هستند بگذاریم و خویشتن بنظاره فروغی که آثار ظلمت را در جلوی خود محو و زایل میسازد پردازیم ، این نتایج خدشه ندارد و جای مناقشه و جدال نیست منتهی اینکه اشکال را از جمیع جهات حل نکرده است چون تمام مردم از افاضل تا جهال در تمام ادوار در قالب یکنوع عقائدی وارد شده‌اند باید تصدیق کرد که آن عقائد ضروری بوده‌اند زیرا با احتیاجات همیشگی روح مطابقت داشته‌اند .

علم همواره بر خود حرام می‌داند که در سرنوشت دنیا و آنچه که می‌گویند قابل شناخت نیست وارد گردد در صورتیکه روح انسانی در چنین محل غیر قابل شناخت است که کمال مطلوب و آمال خود را وضع و برقرار می‌کند . روح بشری مدام درب آهنین دژ اسرار را می‌کوبد .

تا شاید بعلمت اشیاء و سرنوشت آن پی ببرد و لکن تا کنون بگشودن آن درب آهنین توفیق نیافته و کاری که کرده است انجا را با اوهام و احلام خود مملو ساخته است .

البته نباید گفت که این مجاهدات و کوشش‌ها باطل و بیهوده است زیرا عقایدی که در نتیجه این مجاهدات ظهور یافته است اسباب تسلی خاطر و غمز دانی نسلهای بسیاری بوده و راه حیات را برای آنان روشن و پر فروغ ساخته است و علم که سابقاً کمی متسامح و باگذشت بود امروز بیش از پیش مبادی خارجی را در منطقه نفوذ خود مورد احترام قرار میدهد بنابر این علم و عقیده یعنی عقل و احساسات متعلق بمناطق مستقلی هستند که هیچکدام در دیگری تأثیری ندارد

من نمیدانم اگر دانشمندی که این موضوع را در هزار سال بعد مورد ملاحظه و معالجه قرار میدهد آیا باز بهمین مشکلات و مسائل امروزی مواجه خواهد شد و آیا میتواند از علت العلل مطلب صریحی بیان کند یا خیر، شکی نیست که خدایان تازه و عقائد تازه ای را که بر بشر تسلط می یابد و مردم نمی توانند از آن بگذرند نشان خواهد داد زیرا عقائد و همی همیشه با آرزوهای دور و درازی در تولید و ایجاد اند در طی دوار گذشته خدایانی بوجود آوردند و امروز تسخیر ارواح را پیا کردند .

خلاصه

یکی از مسائل اساسی که در اوائل این کتاب بدان اشاره نمودیم این بود که تحقیق کردیم چگونه افراد روشنفکر فاضل هر نسل بعقایدی ایمان می آورند که هیچگونه دلیل عقلی بر نائید آن وجود ندارد و همانطور که در کتابهای روانشناسی آمده است اگر امر عقیده ارادی و عقلی باشد مطالعه و تحقیق آن لزومی ندارد ولی چیزی که هست از تحلیل و تجزیه عناصری که پایه و اساس عقیده بشمار میرود چنین بر می آید که غیر شعوری بوده و قائم بر مبادی دینی عاطفی است که جدا از عقل و اراده میباشد و این خود باب تازه ای برای تحقیق و حل مسئله باز نموده است ولی اگر عقل منشأ عقیده بشمار نرود اقلاً قادر است که در موضوع آن مجادله راه اندازد و خطاها و اشتباهات آنرا مشکوف سازد . باوجود این می پرسیم که چطور است عقیده با تمام تناقضی که آشکارا با اکثر دلائل و عموم معقولات دارد بر مردم مسلط و فرمانروا میشود؟ در موقعی که از تاثیر بعض

عوامل یعنی نفوذ و تاکید و تکرار و تلقین و سرایت روحی در میدان
لاشعور گفتگو کردیم پاسخ این پرسش را دادیم و گفتیم که این عوامل
که زیر بار عقل نرفته اند حتی در خود عقل هم تاثیر می کنند و او
را از اعتراف به بدیهیات مانع میشوند.

همچنین ثابت کردیم که قدرت این عوامل و ایجاد عقاید چقدر
زیاد است که می تواند در افراد بسیار تربیت شده و دانشمند هم موثر
واقع شود و دیدیم که چطور بسیاری از دانشمندان طبیعی در اثر تلقین
اشعه ایرا که خیال می کردند موجود است مورد فحشو تجربه قرار
دادند باز دیدیم دانشمندانی که عضو فرهنگستان علوم بودند چطور
مبلغ هنگفتی جایزه برای مکتشف اشعه ای قرار دادند که همینکه
بعضی دانشمندان از بوغ تلقین نجات یافتند بطلان آن واضح گردید.
مثال های دیگری آوردیم و نشان دادیم از این قبیل موارد چقدر
زیاد است.

تنها فرق حقیقی يك عقیده علمی ناشی از عواملی که تشریح شد
با عقیده دینی و سیاسی و روحانی ناشی از همان دستگاه عوامل اینست که
خطا در مسائل علمی همینکه معرفت جای عقیده را بگیرد سرعت
زائل میگردد در صورتی که مشاهده و عقل و تجربه در برابر مبادی عاطفه
و دین بلا عمل میماند.

سپس محقق ساختمیم که برای ساده لوحی و زود باوری حدی
در میدان عقائد روحانی نیست و در این مورد بین جاهل و عالم فرقی
وجود ندارد و نشان دادیم که چطور صاحبان ارواح بلند بعقائد ابلهان
می آورند بطوری که بین آنان و اساطیر اولین فرقی نیست من^۱ بر
وضوح احوال روحی که تا کنون کتابهای روانشناسی اثر اشرح نداده

است موفق و امیدوار هستم .

عاقبت باین قاعده مهم فلسفی رسیدیم و آن مبادی و اصولی است که از انواع مختلف منطق مشتق میشود نه از منشاء مشترك عقلى ، و هر گاه یکی از این منطق ها بر دیگری غالب آید و یا با یکدیگر بتصادم و تنازع بر خیزند بزرگترین حوادث تاریخ ظاهر می گردد . هر وقت علم يك حقایق ثابتی را که در پشت ظواهر امور مخفی هستند کشف نماید بر ما واجب می آید که بهمان حقایقی که قابل درك نفوس ما باشد اکتفا کنیم . عمده مطلبی را که ما تا حال فهمیده ایم اینست که سه دسته حقایق راهنمای ما میباشند و آنها عبارتند از حقایق عاطفی و حقایق دینی و حقایق عقلی و چون از انواع منطق مختلف ناشی شده اند يك قیاس مشترکی بین آنان وجود ندارد .

پایان

از
انتشارات



بها در تمام کشور ۵۰ ریال